



کروم انا

فهرستان علوم

دوفصلنامه
«علمی»

Biannual Journal of
Human Sciences Development

ISSN: 2676-5551

E-ISSN: 2981-1503

(BJHSD)

دوره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۳، شماره نهم

بازاندیشی در علوم انسانی، مبتنی بر هستی شناسی وحدتگرا

بررسی تطبیقی عبارات «عندالله» و «عندرب»
و متعلقات آن دو در قرآن کریم

فرا تحلیل رویکردهای ایرانیان به مفهوم «ایران شناسی»
و الزامات آن

نظام ذهنی و رژیم اصلاحات اداری؛ تعامل ذهن و عین

نقدی معرفت شناختی بر منطق عقلی و عقلانیت
در سازمان و مدیریت

ضرورت فهم جامع از علم اقتصاد؛
حلقه مفقوده در سیاستگذاری (حوزه مطالعاتی ارز)

روش شناسی گونه علمی «مرور و نقد کتاب»

خطاهای مدیران در کاهش انگیزه کارکنان
در سازمان های دولتی ایران

دوره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۳، شماره نهم

صاحب امتیاز: فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

مدیر مسئول: دکتر سید مهدی الوانی

سرمدیر: دکتر سید مهدی الوانی

مدیر داخلی: حسام ناظم بکابی

طرح جلد و صفحه‌آرایی: مجید میراب زاده

ویراستار فارسی: فاطمه ابوحمزه

مسئول وبگاه: علیرضا جعفری

اعضای هیئت تحریریه:

- | | | |
|--------------------------|-----------------------------|-----------------------|
| - دکتر سید مهدی الوانی | - دکتر شمس السادات زاهدی | - دکتر عباس منوچهری |
| - دکتر مینا بیگی | - دکتر عباس شاکری | - دکتر عزت الله نادری |
| - دکتر حمیدرضا پوراعتماد | - دکتر سید حسین صفایی | - دکتر حسین نمازی |
| - دکتر رضا داوری اردکانی | - دکتر سید مصطفی محقق داماد | - دکتر رضا نیلی پور |
| - دکتر فرهاد رهبر | - دکتر علی اصغر مصلح | |

داوران این شماره:

- | | | |
|--------------------------|-------------------------|-----------------------------|
| - دکتر سید مهدی الوانی | - دکتر عباس شاکری | - دکتر سید مصطفی محقق داماد |
| - دکتر زهره زرشناس | - دکتر فاطمه فریدی مجید | - دکتر حسین نمازی |
| - دکتر شمس السادات زاهدی | - دکتر محمد جواد کاملی | |

«دو فصلنامه توسعه علوم انسانی» نشریه تخصصی گروه علوم انسانی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران است که طی دو شماره در هر سال انتشار می‌یابد. این نشریه مطابق معیارهای علمی و با امان نظر به فضای فرهنگی-ارزشی جامعه و تحت نظر هیأت تحریریه و استادان و پژوهشگران علوم انسانی تدوین می‌شود و مقالات اصیل علمی و پژوهشی و برگردان آثار برتر علمی را در زمینه علوم انسانی منتشر می‌کند.

براساس مصوبه ۲۶۷ مورخ ۱۳۹۳/۱/۱۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی و کارگروه ارزیابی مجله توسعه علوم انسانی مورخ ۱۴۰۰/۳/۱۸ فرهنگستان علوم و مصوبه پانصد و سومین جلسه شورای علمی فرهنگستان علوم مورخ ۱۴۰۰/۶/۲۱، نشریه توسعه علوم انسانی نشریه علمی تشخیص داده شده است. جهت اطلاع، طبق ماده واحده «نحوه اعتبارگذاری نشریات فرهنگستان‌های جمهوری اسلامی ایران مصوب جلسه ۲۶۷ مورخ ۱۳۹۳/۱/۱۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی» به فرهنگستان اجازه داده شده است در خصوص رتبه‌بندی نشریات خود اقدام نمایند. این نشریه در کمیسیون نشریات علمی کشور ارزیابی شده و در فهرست نشریات دارای رتبه "ب" در سال ۱۴۰۲ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری قرار گرفته است.

نشانی: تهران بزرگراه شهید حقانی، خروجی فرهنگستان‌ها و کتابخانه ملی،

فرهنگستان علوم، طبقه اول، گروه علوم انسانی

کد پستی: ۱۵۳۷۶۳۳۱۱ / تلفن: ۸۸۶۴۵۵۸۷

وبگاه: www.hsd.ias.ac.ir

رایانامه: hdevelopment@ias.ac.ir

این نشریه در پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (مگ ایران) نمایه شده است.

راهنمای نویسندگان

اهداف دو فصلنامه توسعه علوم انسانی

- توسعه علمی کشور و گسترش مرزهای دانش از طریق نشر آثار علمی ملی و جهانی و یافته‌های جدید حاصل از پژوهش‌های بنیادی، نظری، کاربردی و توسعه‌ای و ارائه نظریه‌ها یا روش‌های جدید در حوزه علوم انسانی با تأکید بر دو ویژگی اصالت و ابداع
- فراهم آوردن بستر رشد علمی از طریق نشر مقالات علمی-پژوهشی و ایجاد ارتباط میان اصحاب دانش علوم انسانی در سطح علمی و فراملی
- ایجاد فضای گفتگویی و ارتباط علمی میان مخاطبان نشریه و اندیشمندان علوم انسانی و آماده‌سازی جامعه علمی برای نقد عالمانه آثار این شاخه از دانش بشری

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



خط‌مشی چاپ مقالات

دو فصلنامه به چاپ و نشر مقالاتی می‌پردازد که در راستای اهداف مصوب نشریه بوده و پس از داوری و بررسی علمی حائز امتیازهای لازم شده باشد.

مقالات ارسالی باید در زمینه‌های مختلف علوم انسانی (اقتصاد، تاریخ، جامعه‌شناسی، جغرافیا، حقوق، دانش‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، علم اطلاعات، علوم تربیتی، علوم سیاسی، علوم شناختی، فلسفه و مدیریت) تدوین شده باشند. مقالات ارسالی نباید قبلاً در هیچ نشریه داخلی و یا خارجی چاپ شده باشند. بر این اساس هیئت تحریریه انتظار دارد نویسندگان تا هنگامی که جواب تأیید قطعی از نشریه دریافت نکرده‌اند، مقالات خود را به نشریه دیگری برای چاپ ارسال نکنند.

شیوه ارزیابی مقالات

مقالات ارسالی که شرایط کلی پذیرش را دارا باشند، برای داوران رشته تخصصی و خبره در آن موضوع ارسال می‌شوند. داوران علاوه بر ارزشیابی کیفی مقالات، در صورت لزوم راهبردهایی را نیز برای بهبود و اصلاح مقاله پیشنهاد می‌کنند. نظرها و پیشنهادها داوران به‌طور کامل، اما بدون ذکر نام برای نویسنده یا نویسندگان مقاله ارسال خواهد شد.

مراحل و شرایط پذیرش و چاپ مقاله:

- ۱) نامه‌ای شامل عنوان و زمینه مقاله، نویسندگان و نویسنده مسئول، چکیده، رایانامه، شماره تماس و سایر اطلاعات به همراه مقاله و فرم تعهد اخلاقی برای سردبیر ارسال می‌شود.
- ۲) پس از مطابقت موضوع با سیاست‌های نشریه، نتیجه به نویسنده مسئول اعلام می‌شود.
- ۳) دریافت مقاله تنها از طریق رایانامه نشریه و ارسال فایل Word میسر است.
- ۴) مقالات پذیرفته شده از سوی سردبیر به وسیله اعضای هیئت تحریریه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.
- ۵) مقالات تایید شده برای حداکثر ۳ داور تخصصی ارسال می‌شوند.
- ۶) در صورت تایید نهایی از سوی داوران، نتیجه به نویسنده مسئول اعلام می‌شود.
- ۷) مقالات اصلاح شده دوباره باید ارسال شوند و اصلاحات انجام شده در آنها مشخص شده باشد.
- ۸) در صورت تایید اصلاحات از سوی سردبیر و یا داوران، مقاله در اختیار ویراستاران علمی نشریه قرار می‌گیرند.
- ۹) برای رفع اشکالات احتمالی (جملات یا عبارات نامفهوم، جافتاده، غیرمرتبط، استنادهای بدون منبع، منابع با اطلاعات نادرست، جداول ناقص) مراتب به نویسنده اعلام می‌شود. برای کاهش این موارد و تسریع در چاپ، توصیه می‌شود مقاله طبق شیوه‌نامه مقالات نشریه تنظیم شود که در ذیل مشاهده می‌شود.
- ۱۰) پس از ویرایش علمی و رفع اشکالات، مقاله به ویراستار ادبی ارسال می‌شود.
- ۱۱) پس از ویرایش علمی و ادبی مقاله برای صفحه‌آرایی ارسال می‌شود.
- ۱۲) برای کنترل و تایید نهایی، مقاله صفحه‌آرایی شده برای سردبیر یا در صورت لزوم برای نویسنده مسئول ارسال می‌شود. در این مرحله رفع اشتباهات احتمالی قابل اصلاح است.
- ۱۳) مقاله نهایی پس از صفحه‌آرایی کامل نشریه، برای چاپ ارسال می‌شود.



موارد کلی:

- مقالات برگرفته از رساله یا پایان‌نامه دانشجویان با نام دانشجو، استاد راهنما، مشاوران و با مسئولیت استاد راهنما منتشر می‌شوند. چنانچه مخارج تحقیق یا تهیه مقاله از سوی مؤسسه‌هایی تأمین شده باشد، باید نام مؤسسه در پانویس صفحه اول درج شود.
- مسئولیت ارائه صحیح مقاله برعهده نویسنده مقاله است. نویسندگان باید تعهد کنند که مقاله هم‌زمان به سایر نشریات ارسال نمی‌شود و تا قبل از دریافت پاسخ نهایی نیز اقدام به ارسال آن نکنند.
- چاپ هرگونه مطلب در نشریه منوط به رعایت معیارهای اخلاقی است.
- نشریه حق هرگونه اصلاح در ساختار و متن مقالات دریافتی را بر اساس خواسته‌های مصوب

نشریه برای خود محفوظ نگه می‌دارد.

مسئولیت محتوای مقاله برعهده نویسنده یا نویسندگان است.

چاپ مقاله‌هایی که در همایش به صورت سخنرانی یا پوستر ارائه و در خلاصه مقالات منتشر شده است، مشروط بر اینکه در قالب ساختار مقالات نشریه درآید بلامانع است. توجه: برای جلوگیری از تأخیر در مطرح شدن مقاله در هیئت تحریریه، داوری و ویرایش علمی و ادبی و انتشار به موقع پیشنهاد می‌شود در قالب مقالات نشریه، نحوه استناددهی و منبع‌نویسی، رعایت موارد ویرایشی و نکات مطرح‌شده دقت شود.

شیوه‌نامه تدوین مقاله در دو فصلنامه توسعه علوم انسانی

پژوهشگران و نویسندگان محترم؛

لطفاً پژوهش‌های خود را در قالب بخش‌های ذیل به طور کامل تدوین و تنظیم کرده و به نشریه ارسال فرمایید:

- (۱) **صفحه عنوان:** در تمام مقاله نوع فونت "B Nazanin Bold" است. عنوان مقاله با اندازه ۱۴، نام و نام خانوادگی نویسنده (نویسندگان) اندازه ۱۳، درجه علمی، نشانی دقیق، کدپستی، تلفن، نمابر و رایانه)، نویسنده مسئول و تاریخ ارسال با اندازه ۱۱ و در پاورقی نوشته شود.
- (۲) **چکیده:** (۱۴ تا ۱۶ سطر: ۲۵۰ تا ۳۰۰ کلمه)

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



- چکیده فارسی و انگلیسی مقاله به صورت ساختارمند و در مطابقت کامل با یکدیگر تهیه شود و در برگزیده: **عنوان مقاله**، زمینه و هدف: شامل ورود به موضوع هدف در ۳ یا ۴ سطر؛ **روش:** نوع و روش پژوهش، جامعه آماری و حجم نمونه و روش نمونه‌گیری، ابزار گردآوری اطلاعات در ۳ یا ۴ سطر؛ **یافته‌ها:** نتایج اصلی و نهایی پژوهش ۳ یا ۴ سطر؛ **نتیجه‌گیری:** نتیجه‌گیری از یافته‌های پژوهش در ۳ یا ۴ سطر و کلیدواژه‌ها: در حد ۵ تا ۷ اصطلاح یا کلمه.
- (۳) **مقدمه:** (۵ تا ۷ صفحه)

- شامل: بیان مسئله/ اهمیت و ضرورت پژوهش/ هدف و پرسش‌های پژوهش/ پیشینه (پیشینه پژوهش به صورت "نام نویسنده، سال انتشار، عنوان پژوهش، هدف، روش و نتایج آن نوشته شود." پیشینه به ترتیب سال انتشار و داخلی و خارجی بودن آورده شود)/ مبانی نظری یا چارچوب نظری پژوهش مفاهیم، نظریه‌های مربوط، فرضیه‌ها و الگوی مفهومی پژوهش)
- (۴) **روش‌شناسی:** (۱ تا ۲ صفحه)

- شامل: روش و نوع پژوهش، طرح پژوهش، زمان و مکان اجرای پژوهش، جامعه آماری و حجم نمونه، روش نمونه‌گیری، نحوه جمع‌آوری داده‌ها، ابزار اندازه‌گیری و آزمون‌های آماری مربوط.
- (۵) **یافته‌ها:** (۲ تا ۴ صفحه)

نتایج دقیق یافته‌های مهم با رعایت اصول علمی و همچنین با استفاده از جداول و نمودارهای



- لازم، شامل: یافته‌های توصیفی (جمعیت‌شناختی و ...) و یافته‌های تحلیلی (حاصل از آزمون فرضیه‌ها و ...) یا یافته‌های حاصل از تحلیل مسئله و موضوع در مقالات مروری.
- ۶) نتیجه‌گیری: (۲ تا ۳ صفحه)
- اشاره به نتایج تحقیق حاضر، آثار و اهمیت یافته‌های پژوهش و یافته‌های پژوهش‌های مشابه دیگر با تأکید بر مغایرت‌ها و علل آن، توضیح قابلیت تعمیم‌پذیری و کاربرد علمی یافته‌ها و ارائه رهنمودهای لازم برای ادامه پژوهش.
- ۷) تحلیل نتایج و پیشنهادها: (۱ تا ۲ صفحه)
- در راستای اهداف و نتایج تحقیق
- ۸) محدودیت‌ها: (۵-۸ سطر) (در صورت لزوم)
- ۹) سپاسگزاری: (حداکثر ۵ سطر) قدردانی از کلیه افراد، سازمان‌ها و مؤسسه‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم در پژوهش نقش داشته‌اند.
- ۱۰) فهرست منابع: به تفکیک فارسی و انگلیسی و یا سایر زبان‌ها قرار گیرد (نگارش بر اساس آخرین شیوه‌نامه APA)

سایر موارد کلی:

الف. ارجاعات: ارجاعات در متن مقاله باید بر اساس شیوه‌نامه APA (ویرایش ششم) نوشته شود. این شیوه به صورت داخل پرانتز (مؤلف تاریخی) است. نمونه: اما چنانچه بتواند با ترکیب کردن دو دسته پژوهش کمی و کیفی به بررسی پدیده بپردازد، درک بهتری از پدیده خواهد داشت (بازرگان، ۱۳۸۷: ۸۴).

ب. متن مقاله: متن مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ کلمه با نرم‌افزار Word 2010 حاشیه‌گذاری از طرفین ۲/۵ سانتی‌متر، از بالا و پایین ۳ سانتی‌متر و فاصله خطوط ۱/۵ و با قلم B Nazanin و اندازه ۱۳ و متن انگلیسی با فونت Times New Roman اندازه ۱۱ آماده و ارسال شود.

پ. پاورقی: در پاورقی کلمات فارسی با قلم B Nazanin و اندازه ۱۱ و متن انگلیسی با فونت Times New Roman اندازه ۹ آماده و ارسال شود.

ت. معادل لاتین اسامی خارجی: اسامی نویسندگان خارجی در متن فارسی نوشته شده و معادل لاتین آنها در پاورقی نوشته شود.

ث. قالب الکترونیکی مقاله: مقاله در قالب دو فایل Word و Pdf ارسال و دقت شود که فایل Word همراه با نام و مشخصات کامل نویسندگان و فایل Pdf بدون اسامی ارسال شود.

ج. شیوه‌نامه تنظیم فهرست منابع به طور خلاصه، به صورت زیر است:

۱- کتاب:

توسلی، غلامعباس (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی کار و شغل (چاپ هشتم). تهران: چاپ مهر (قم).

اون، هیوز (۱۳۸۳). مدیریت دولتی نوین: نگرش راهبردی (استراتژیک) سیر اندیشه‌ها، مفاهیم و نظریه‌ها. سید مهدی الوانی، سهراب خلیلی شورینی و غلام‌رضا معمارزاده. (مترجمان). تهران: مروارید (نشر اثر اصلی ۲۰۰۳).

Berg, I. (1981). Sociological perspectives on labor market. New York: Academic Press.

۲- مقاله:

مقالاتی که در اینترنت موجود هستند، پیوند آنها در اینترنت، (به‌ویژه doi) در پایان مقاله نوشته شود. بنی‌اسدی، نازنین. ۱۳۸۳. مدیریت مشارکتی معلمان و ارتباط آن با رفتار جامعه مدنی دانش‌آموزان. مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی ۳۴ (۲): ۹۶-۶۵. بازیابی از:

www.militarymedj.ir/browse.php?a_code=A1.204.10&slc_lang=fa&sid=1

Tamrin, S.B.M., Yokoyama. (2007). The association between risk factors and low back pain among commercial vehicle drivers in peninsular Malaysia: A preliminary result. Industrial Health, 45(2), 268-278. doi: 10.286/indhealth. 45.268.

۳- رساله و پایان‌نامه‌ها:



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۳۳
دوره پنجم، شماره نهم



علیپور، علی (۱۳۸۸). آشنایی با دانش‌آموزان استثنایی رشته روان‌شناسی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تهران، تهران. داوودی، گلچهره (۱۳۹۲). رابطه وضعیت اقتصادی خانواده و موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان دوره ابتدایی حضرت مریم شهرستان دездز در سال ۹۰-۸۹ (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشکده علوم تربیتی. ایزده.

۴- نمونه ترجمه منابع فارسی:

Abdi, H., & Shabazi, L. (2001). Correlation between occupation stress in nurses at intensive care unit with job burnout. Journal of Shahid Sadoughi University of Medical Science and health Services. 9(3), 58-63 [Farsi]. Retrieved from [www.http://en.journals.sid.ir/ViewPaper.aspx?ID=39490](http://en.journals.sid.ir/ViewPaper.aspx?ID=39490) Alvani, S. M. (2006). General Management (2nd ed.). Tehran: Naser Ney.

- لطفاً بررسی کنید که همه منابع به صورت هم‌زمان هم در متن و هم در فهرست منابع آورده شده باشد.
- در فهرست منابع، مقالات نشریات (مجله، فصلنامه، دوفصلنامه و ...) حتماً سال چندم انتشار نشریه، شماره نشریه، صفحات چاپ مقاله در نشریه نوشته شود. مثال: فصلنامه آموزش مهندسی ایران. ۹ (۴)، ۶۲-۳۵.
- در ارجاع‌دهی درون‌متنی به نام خانوادگی کلیه نویسندگان اشاره شود، نه به صورت نویسندگان

و سایر همکاران: (جهانشیری، حسینی و ابراهیمی، ۱۳۹۴، ص ۲۲)، ضمناً از عبارت همان در ارجاع‌ها به‌هیچ عنوان استفاده نشود. در صورت تکرار منابع می‌توان از روش عنوان نویسنده و همکاران استفاده کرد.

– کلیه اعداد لاتین داخل متن و جداول به صورت فارسی برگردانده شود و تدوین شکلی ستون جداول از راست به چپ باشد.

وبگاه نشریه: www.ias.ac.ir - بخش انتشارات - دوفصلنامه "توسعه علوم انسانی"

رایانامه نشریه: hdevelopment@ias.ac.ir



بسمه تعالی

"فرم تعهد اخلاقی چاپ مقاله"

مقاله پیوست با عنوان:

- توسط اینجانب به عنوان نویسنده مسئول و همکاران تهیه شده است. با رعایت و تعهد نسبت به موارد زیر، به منظور بررسی و چاپ در دوفصلنامه توسعه علوم انسانی ارسال می شود.
- الف) مقاله قبلاً در هیچ یک از نشریات داخلی و خارجی به چاپ نرسیده است.
- ب) به طور هم زمان برای مجلات دیگر ارسال نشده است.
- ج) رتبه علمی نویسندگان به درستی عنوان شده است.
- د) اصول اخلاقی پژوهش رعایت و موارد آن در مقاله درج شده است.
- ه) تمامی نویسندگان از ارسال مقاله به دوفصلنامه توسعه علوم انسانی آگاهی دارند.
- و) نویسندگان متعهد می شوند که احتمال هیچ گونه تعارض در منافع (Conflict of Interests) در مقاله ارسالی وجود ندارد.
- امضای هر یک از نویسندگان محترم با ذکر نام و نام خانوادگی به ترتیب ذکر شده در مقاله الزامی است.

دوفصلنامه
توسعه علوم انسانی

بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



ردیف	نام و نام خانوادگی نویسندگان	تلفن همراه و ثابت	ایمیل	امضا
۱				
۲				
۳				
۴				
۵				

نام و نام خانوادگی نویسنده مسئول:

نمابر:

تلفن ثابت:

تلفن محل کار:

تلفن همراه:

آدرس پستی:



طرح: فناز فرشی



فهرست

- ۱..... اشاره
- ۵..... بازاندیشی در علوم انسانی، مبتنی بر هستی‌شناسی وحدت‌گرا..... مهدی گلشنی، سید مهدی الوانی، فاطمه سادات میر، حامد دهقانان، زهره دهدشتی‌شاهرخ
- ۲۷..... بررسی تطبیقی عبارات "عندالله" و "عند رب" و متعلقات آن دو در قرآن کریم..... زهرا چراغچی، امیرتوحیدی، مجید معارف
- ۳۹..... فراتحلیل رویکردهای ایرانیان به مفهوم «ایران‌شناسی» و الزامات آن..... حمید افشار
- ۵۷..... نظام ذهنی و رژیم اصلاحات اداری؛ تعامل ذهن و عین..... رضا واعظی
- ۶۷..... نقدی معرفت‌شناختی بر منطق عقلی و عقلانیت در سازمان و مدیریت..... داراب احمدوند
- ضرورت فهم جامع از علم اقتصاد؛ حلقه مفقوده در سیاست‌گذاری (حوزه مطالعاتی ارز)..... فاطمه سادات جعفریه، حسین میرزائی
- ۸۷..... روش‌شناسی گونه‌ی علمی «مرور و نقد کتاب»..... ناصر آقابابائی
- ۱۱۱..... خطاهای مدیران در کاهش انگیزه کارکنان در سازمان‌های دولتی ایران..... مریم دورچهره، حسن دانائی‌فرد، جلیل دلخواه، راضیه قنبری‌وانانی
- ۱۲۹..... مرور و نقد کتاب..... دانشنامه مدیریت
- ۱۴۹..... چکیده انگلیسی مقالات..... 1



مؤسسه استاندارد و اطمینان علم و فناوری
جهان اسلام (ISC)

بسم تعالی

گواهی رتبه علمی



نشریه

توسعه علوم انسانی

با صاحب امتیازی **فرهنگستان علوم** بر اساس آیین نامه نشریات علمی مصوب ۱۳۹۸/۰۲/۰۹ در ارزیابی سال ۱۴۰۲، موفق به کسب رتبه **ب** شده است.

بی تردید تلاش دست اندرکاران آن نشریه سهم بسزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت.

صمد نژاد ابراهیمی
مدیرکل دفتر سیاستگذاری و برنامه ریزی
امور پژوهشی و دبیر کمیسیون
نشریات علمی



جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
سازمان پژوهش و فناوری
کمیسیون نشریات علمی

رتبه علمی

ب

پروسی صحت گواهی در :
JOURNALS.MSRT.IR



سازمان پژوهش و فناوری ایران
اطلاعات پژوهشی و فناوری
MAPFA.MSRT.IR

اشاره

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



دغدغه این روزهای من این است که چگونه می‌توان در توسعه و تحول علم همت گماشت و راه نظریه‌پردازی و تولید علم چگونه است؟ آیا با ایجاد سازمان و اداره و تدابیر ساختاری می‌توان به این هدف رسید یا آنکه باید طریقی دیگر جستجو کرد و اطرار دیگری پیشه کرد. از تجارب قبلی چه می‌آموزیم و برای اجتناب از خطاهای پیشین باید چه راهی برگزینیم.

اصولاً شکل‌گیری نظریه‌های علمی در کارگاه ذهن عالمان و نظریه‌پردازان به صورت درخششی ناگهانی و بیان‌ناپذیر بوده است. نظریه‌پرداز در یک لحظه مسیر تجربه‌ای الهامی و اشراقی را طی می‌کند که نه می‌تواند آن را بازگو کند و نه می‌تواند برای آن شیوه و روشی منظم و نظام‌مند ارائه دهد. این تجربه به صورت جرقه‌ای در ذهن، توصیف‌ناپذیر و ناگهانی است. به دیگر سخن، تئوری حاصل شهود است، اندیشه‌ای که بی‌تأمل به ذهن می‌رسد، آگاهی نادانسته‌ای که فرد نمی‌داند چگونه و چرا حاصل شده است. شهود توانایی حصول به یک آگاهی بدون نیاز به استدلال و روش خاص است، یونگ آن را کارکردی روان‌شناختی به روش ناخودآگاه می‌دانست. شهود دور زدن تحلیل‌های منطقی و فراتر از بررسی داده‌های عینی است.

نظریه‌پرداز در مرحله شهود و اشراق به نوعی شیدائی می‌رسد، عقل محاسبه‌گر تحلیلی را کنار می‌زند و در آن عالم بی‌کران، بی‌قید و بند عقل عاقبت‌اندیش، بر مرکب خیال، پرواز را تجربه می‌کند، و سرمست عشق به دانستن از ناهمواری راه نمی‌هراسد و رهوار به مقصد می‌رسد. تجاربی که برای همگان عادی و روزمره است برای او دریچه‌ای به دنیای دیگر را می‌گشاید و این وجه تمیز صاحبان شهود است.

شهود از راه تقلید میسر نمی‌شود و الگویی وجود ندارد که با اتکاء به آن بتوان شهودی اندیشید و

زاینده‌گی داشت. چون بی تقلید از آن واقف می‌شویم، گویی فرشته‌ای از عالم دیگر آوا سر می‌دهد و ما را به جهانی از تازگی و طراوت و زایش رهنمون می‌گردد، بدون طی مسیر به مقصد می‌رسیم.

افتادن سیب از درخت را بسیاری دیده بودند اما کسی که آن را به گونه‌ای دیگر دید، نظریه قوه جاذبه را کشف کرد. همه در آب غوطه‌ور شده بودند، اما کسی که از آن اصل نیروی شناوری را نتیجه گرفت، به این اصل علمی واقف شد. بسیاری در دفتر مدیران شاهد نقش‌های مختلفی که مدیران در برابر موقعیت‌های مختلف ایفا می‌کنند قرار گرفته بودند اما آنکه از این رفتارها به تئوری نقش رسید و آن را جایگزین تئوری وظایف مدیران نمود با شهود به این نکته رسیده بود.

بدین ترتیب با جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها به تئوری علمی نمی‌رسیم اگرچه برای آزمودن آن می‌توانیم از آنها بهره بگیریم. نظریه‌پردازی شکار است نوعی زایش و به وجود آمدن چیزی است که قبلاً نبوده و این بخت تئوریسین است که آن را دریافته است. اگرچه برخی نویسندگان آشنا با تئوری از جمع‌آوری داده‌ها، طبقه‌بندی آنها و سپس رابطه برقرار کردن بین طبقات، شکل‌گیری نظریه را نوید داده‌اند، اما نکته مهم که قدرت شهودی را سردمدار اصلی تئوری‌پردازی قلمداد می‌کند این است که رابطه بین طبقات و نام نهادن به طبقات امری مکانیکی و متکی به روش نیست و اینجاست که باز شهود امتیاز نظریه‌پرداز را به دستگاه جمع‌آوری اطلاعات و طبقه‌بندی آنها نشان می‌دهد. در تئوری‌پردازی، روش قیدی بر ذهن نظریه‌پرداز است و او باید این قید را بشکند تا به نظریه بدیع دست یابد. گاهی آموخته‌های قبلی نیز مانعی در افق‌گشایی و مرزشکنی در دانش می‌شود و اینجاست که شیخ بهائی درس مدرسه را تلقین و اغوای ذهن می‌داند و رهائی از آن را به روشنی و عشق واقعی رسیدن قلمداد می‌کند.

با دف و نی دوش آن مرد عرب وه چه خوش می‌گفت از روی طرب
ایها القوم الذی فی المدرسه کل ما حَصَلْتُمُوهُ وَسَوْسَه

و اما اداره که با ویژگی‌های کنترل‌کنندگی، ضابطه‌سازی و آیین‌نامه و نظام‌نامه تدوین کردن شناخته می‌شود و هرگونه حرکت خارج از قواعد و مقررات خود را مجاز نمی‌داند چگونه می‌تواند به تولید و زایش علمی یاری کند. اداره قفس علم است و آن را عقیم و سترون می‌کند و از حرکت و جوشش طبیعی باز می‌دارد، ساده بگویم با اداره علم توسعه نمی‌یابد و متحول نمی‌شود. اهل علم را باید آزاد بگذاریم تا در این آزادی و گشودگی پرنده اندیشه‌های خود را به پرواز درآورند و در عرصه‌ای آزاد شاید به نظریه‌ای برسند.

به جای اداره و سازمان و مقررات و ساختار اداری باید حلقه‌های علمی را شکل داد و شبکه‌های دانش‌آفرینی را به صورت آزاد میان اهل علم برقرار نمود. این شبکه‌ها موجبات تضارب آراء و تعاطی اندیشه‌ها را میان اصحاب رشته‌های علم فراهم می‌آورند و زمینه‌ای طبیعی برای رشد علمی آماده می‌سازند. این حلقه‌های علمی نه بر اساس فرامین اداری و آیین‌نامه‌ای بلکه بر اساس عشق و انگیزه‌های علمی توسعه می‌یابند و از پایداری و ثبات زیادی برخوردار خواهند بود.



در حلقه‌های علمی و شبکه‌های خودجوش دانش‌آفرینی، همه دیسپلین‌های علمی مشارکت دارند و با سازواری (consilience) ضمن حفظ موازین رشته علمی خود به صورت همگرا و با هم‌افزایی توسعه علمی را ممکن می‌سازند. در سازواری علوم با یکدیگر هم عمق رشته‌های علمی حفظ می‌شود و علوم در هم ادغام نمی‌شوند، و هم همگرایی علمی رخ می‌دهد که مواهب آن ایجاد دانشی کل‌نگر و یکپارچه و جامع می‌باشد.

لیوتار با اصطلاح مجمع الجزایر (Archipelago) و ابتهاج با شعری زیبا، کثرت رشته‌های علمی و وحدت آنها را نشان داده‌اند. در استعاره مجمع الجزایر، ضمن آنکه هر جزیره شکل و شمایل و اقلیم خاص خود را دارد ولی در دریایی که آنها را احاطه کرده با هم شریک و سهیم‌اند و در شعر ابتهاج هوا و ریشه‌ها نقاط اشتراک همه درختان و شاخه‌های گونه‌گونه‌اند.

باز هواشان راه با یکدیگر است	باغ‌ها را گرچه دیوار و در است
ریشه‌ها را دست در دست هم است	شاخه‌ها را از جدائی گر غم است
پای از زندان خود بیرون گذار	تو نه کمتر از درختی سر بر آر

سردبیر



بازاندیشی در علوم انسانی، مبتنی بر هستی‌شناسی وحدت‌گرا

مهدی گلشنی^۱، سید مهدی الوانی^۲، فاطمه سادات میر^۳،

حامد دهقانان^۴، زهره دهدشتی‌شاهرخ^۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱/۲۶

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



چکیده

یکی از راه‌های توسعه هر علم، بازاندیشی در مبانی و پیش‌فرض‌های آن است. باتوجه به پیشرفت روزافزون علوم مختلف در عصر جدید، و عقب ماندن علوم انسانی از این تغییرات، لزوم بازاندیشی در علوم انسانی امری حیاتی می‌باشد. از آنجا که علوم انسانی به طور مستقیم با شناخت انسان مرتبط می‌باشد، و نقش انسان در عصر جدید بیش از پیش پررنگ شده است، باید به دنبال شناخت کامل‌تری از او در سطح فردی و اجتماعی بود. متأسفانه علی‌رغم چندساحتی بودن وجود انسان، پیش‌فرض‌های حاکم بر علوم انسانی معاصر همچنان تحت تسلط پارادایم‌های پوزیتیویسمی بوده و آنجا که سخن از سایر دیدگاه‌ها مانند تفسیری یا پست مدرن می‌شود، در حد شعار باقی مانده و شامل برخی تحقیقات و نظریات محدود می‌باشد. این درحالی است که علم فیزیک در دهه‌های اخیر با ورود به برخی مفاهیم فلسفی و متافیزیکی در حال‌گذار به سوی پارادایم وحدت‌گراست.

۱- عضو پیوسته فرهنگستان علوم، استاد گروه فیزیک، دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران.

۲- عضو پیوسته فرهنگستان علوم، استاد گروه مدیریت دولتی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۳- نویسنده مسئول: دانشجوی دکترای مدیریت بازرگانی، دانشکده مدیریت و حسابداری، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (مقاله حاضر برگرفته از رساله دکترای رشته مدیریت بازرگانی دانشگاه علامه طباطبائی است). f.mir@atu.ac.ir.

۴- دانشیار گروه مدیریت بازرگانی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۵- استاد گروه مدیریت بازرگانی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

نظریات وحدت‌گرایی فیزیک، با تأکید بر متکثرالابعاد بودن هستی، دیدگاه جدیدی را ارائه می‌کنند که در آن عدم توان تجربه یا ذهن در شناخت یک پدیده، به معنای عدم وجود آن پدیده نیست. ما در این پژوهش، به کمک روش تحلیل محتوا، به بررسی خلأهای موجود در پارادایم‌های پنجگانه علم پرداخته و جهت رفع این خلأها، هستی‌شناسی وحدت‌گرا را معرفی می‌کنیم.

واژه‌های اصلی: واژه‌های اصلی: علم، پارادایم، نظریات وحدت‌گرایی فیزیک، متافیزیک، علوم انسانی، هستی‌شناسی وحدت‌گرا.

۱- مقدمه

وحدت، همواره یکی از موضوعات اصلی در تاریخ علم بوده است. در باب وحدت علوم و ارتباط ناگسستگی آنها با هم سخن زیاد است. به عنوان مثال در دو دهه اخیر، بسیاری از فیزیک‌دانان ارتباط ناگسستگی فیزیک و فلسفه را به صورتی عمیق پیگیر بوده‌اند تا حدی که اعتراف دارند این علم فلسفه و متافیزیک است که بر فیزیک سبقت دارد. برخی از سرآمدان علم فیزیک نیز معتقدند در این بیست سال اخیر فیزیک، پیرو فلسفه بوده است و این پیروی فیزیک از فلسفه در نظریات وحدت‌گرا کاملاً مشهود است؛ به عنوان مثال آندره لینه، کیهان‌شناس معروف روسی، معتقد است ایده وحدت‌گرایی در نظریات فیزیک، از ادیان توحیدی گرفته شده است. هرچند وحدت‌گرایی در فلاسفه شرق و غرب طرفداران زیادی داشته و قدمت آن به زمان فلاسفه یونان می‌رسد، این مفهوم با تلاش برای یکی کردن نیروهای هستی در قرن بیستم وارد فیزیک شد. به نظریاتی مانند گرانش کوانتومی، ریسمان، جهان‌های موازی و... که به دنبال وحدت ۴ نیروی الکترومغناطیس، هسته‌ای ضعیف، هسته‌ای قوی و گرانش هستند، نظریات وحدت‌گرایی فیزیک گفته می‌شود.

مبتنی بر هستی‌شناسی نظریات وحدت‌گرایی فیزیک، جهان تنها آنچه که ما به ظاهر می‌بینیم نیست یعنی هستی متکثرالابعاد است. پس مبتنی بر اصول منطق قیاسی، اجزای هستی از جمله انسان نیز متکثرالابعاد هستند. این درحالی است که متأسفانه علوم انسانی از جمله علوم اجتماعی، اغلب برداشتی پوزیتیویستی از تجربه‌گرایی و حس‌گرایی تک‌بعدی داشته و همین سبب غفلت از ابعاد بالاتر انسان شده است. هستی‌شناسی نظریات وحدت‌گرا با تأکید بر ابعاد بالاتر در حقیقت تعریف تازه‌ای از ماهیت، چیستی و کارکرد نیروهای هستی ارائه می‌کند که شباهت زیادی به ابعاد ناشناخته وجود آدمی دارند. ما معتقدیم که جهت شتاب در پیشرفت علوم انسانی باید انسان را عمیق‌تر و در ابعاد بالاتر شناخت لذا برای این منظور مقتضی است در اصول هستی‌شناسی و انسان‌شناسی حاکم بر علوم انسانی تجدید نظر کرد و توجه به ابعاد بالاتر و هستی‌شناسی وحدت‌گرا را در اولویت قرار داد.

با توجه به اینکه انسان، موجودی پیچیده و چند بعدی است به نظر می‌رسد کاربرد نظریات وحدت‌گرا بتواند خلأهای موجود در علوم انسانی و هر آنچه مربوط به نقش انسان در اجتماع و



سازمان می‌شود را با رویکردی نو و کامل‌تر از سایر دیدگاه‌ها پر کنند. همچنین تأکید بر وحدت و کل‌گرایی حاکم بر نظریات وحدت‌گرا فرصتی برای خلق تئوری‌های جدید کل‌گرا در علوم انسانی و اجتماعی است. ویژگی دیگر نظریات وحدت‌گرا که لزوم کار بست آن را پررنگ‌تر می‌کند، این است که این نظریات با در نظر گرفتن پیچیدگی‌های حاکم بر قرن ۲۱ توانسته‌اند تاحدی خلأهای علم فیزیک را پر کنند، پس استفاده از آنها در سایر علوم نیز می‌تواند آنها را بر طرف سازد. در این پژوهش هدف ما بازاندیشی در پیش‌فرض‌های حاکم بر علوم انسانی بوده و این امر را با تکیه بر هستی‌شناسی وحدت‌گرا انجام می‌دهیم. به این منظور، بررسی ادبیات پژوهش را با تعریف علم و دسته‌بندی علوم مختلف و متافیزیک آغاز کرده و با تأکید بر مفاهیم پارادایم و چگونگی شکل‌گیری تغییرات پارادایم، لزوم تغییر دیدگاه در علوم انسانی را پررنگ می‌کنیم. سپس با پرداختن به مبانی نظریات وحدت‌گرای فیزیک، این دیدگاه را فرصتی برای تغییر پارادایم در علوم انسانی دانسته و در پایان، مبتنی بر روش تحلیل محتوا، مبانی هستی‌شناسی وحدت‌گرا و انسان‌شناسی وحدت‌گرا را جهت رفع خلأهای موجود در پیش‌فرض‌های حاکم بر علوم انسانی ارائه می‌دهیم.

۲- مبانی نظری

۲-۱- تعریف علم

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



از دیرباز در تعریف علم و چگونگی آن تشتت آرای زیادی وجود داشته است. به طور کلی می‌توان گفت علم دارای دو معناست. در یک معنا، علم، مطلق آگاهی است. همان‌گونه که اهل منطق در تعریف آن گفته‌اند: «العلم هو الصورة الحاصلة من الشيء عند العقل». در معنای دوم، مراد علوم تجربی است که عبارت است از بررسی روابط میان پدیده‌ها به منظور کشف قانون (جعفری تبریزی، ۱۳۶۰، ص ۹۳). افلاطون حقیقت علم را، علم به حقایق اشیاء و مُثُل (مدرکات عقلانی) می‌پنداشت (افلاطون، ۱۳۶۷)؛ و ارسطو علم را مجموعه‌ای از آگاهی‌های قابل اتکا می‌دانست که از لحاظ منطقی، قابل توضیح باشند (حسینی دشتی، ۱۳۸۵، ص ۴۳۵). قرآن در یک تعریف ساده معنای اصلی و نخستین علم را، دانستن در برابر ندانستن معرفی می‌کند.^۱ از نظر امام جعفر صادق (ع) علم، نوری است که خداوند به قلب هر کس که بخواهد، می‌افکند^۲ (مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ص ۲۲۴). امام خمینی علم را مفهومی عام و بدیهی می‌داند که بی‌نیاز از تعریف است (خمینی، ۱۳۸۵، ص ۳۷۶). در عصر کنونی منطبق بر تعاریف موجود در اکثر دانشنامه‌ها، علم (Science) به تلاش نظام‌مندانه‌ای اطلاق می‌گردد که دانش را در قالب توضیحات و پیش‌بینی‌های قابل آزمایش درباره تمامیت جهان، سازمان می‌دهد (Wilson, 1999, p.49)؛ (Heilbron, 2003, p.vii). به عبارت دیگر از شروع علم جدید، تجربه‌گرایی که صرفاً دانش دریافت شده از تجربه را معتبر می‌داند، رونق بسیار یافته است. این درحالی است که

۱- «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر، آیه ۹).
۲- «أَلْعَلَّمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ».

در علم قدیم، از یونان باستان گرفته تا دوران تمدن اسلامی و قرون وسطای غربی، یک چتر فلسفی، حاوی مفروضات متافیزیکی، بر علم حاکم بود.

۲-۲- دسته‌بندی علوم

همان‌گونه که در تعریف علم اختلاف دیدگاه زیادی وجود دارد، دسته‌بندی‌ها در تقسیم علوم نیز متفاوت می‌باشد. علم مدرن به طور معمول به سه شاخه اصلی تقسیم می‌شود: علوم طبیعی (مانند زیست‌شناسی، شیمی و فیزیک) که جهان فیزیکی را مطالعه می‌کنند (Cohen Eliel, 2021, p14). علوم اجتماعی (مانند اقتصاد، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی)، که افراد و جوامع انسانی را مورد بررسی قرار می‌دهند (Nisbet & Greenfeld, 2020)؛ و علوم رسمی (مانند منطق، ریاضیات، و علوم کامپیوتر نظری) (Rucker, 2019. p157). علوم رسمی را بدیهیات نیز می‌گویند و در مقابل آنها علوم کاربردی رشته‌هایی هستند که از دانش علمی برای اهداف عملی مانند مهندسی و پزشکی استفاده می‌کنند (Fischer & Fabry, 2014). قدیمی‌ترین تقسیم‌بندی علوم متعلق به ارسطو است که همه علوم را زیر چتر فلسفه قرار داد و فلسفه را به سه بخش تقسیم کرد: بخش اول: فلسفه نظری (فیزیک، علوم طبیعی، ریاضیات، مابعدالطبیعه)، بخش دوم: فلسفه عملی (علوم کاربردی مانند علم سیاست، لشکرکشی، خطابه و اقتصاد)، بخش سوم: فلسفه شعری یا هنری (علوم هنری و فنی) (ارسطو، ۱۳۶۶). ابن سینا علوم را به دو دسته فلسفی (که احکام‌شان در همه زمان‌ها جاری است) و غیرفلسفی (که احکام‌شان در همه زمان‌ها جاری نیست) تقسیم می‌کند (ابن سینا، ۱۳۸۵). قبل از پیدایش علم جدید، دانشمندان نگرش وسیع‌تر و جامع‌تری نسبت به علم و مطالعه طبیعت داشتند و به دنبال کسب یک تصور کلی از جهان بودند. از نظر آنها تمام بخش‌های دانش می‌بایست در یک چارچوب کل‌نگرانه فلسفی قرارگیرند (گلشنی و همکاران، ۱۳۹۹، ص ۱۴).



۲-۳- علم فلسفه (متافیزیک)

در عصر کلاسیک، علوم با فلسفه رابطه تنگاتنگی داشتند و تا اوایل عصر مدرن در زبان انگلیسی این دو واژه به جای یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در سده ۱۷ میلادی، فلسفه طبیعی (علوم طبیعی امروز) از فلسفه جدا شد و به مرور زمان با ظهور افرادی مانند آگوست کنت، داروین، فروید و ماکس، تجربه‌گرایی حاکمیت مطلق یافته و فلسفه و دین به طور رسمی از بحث‌های علمی کنار گذاشته شد (گلشنی و همکاران، ۱۳۹۹، ص ۷). هرچند به دلیل رواج تفکر پوزیتیویسم در قرن نوزدهم که فقط برای یافته‌های مبتنی بر حواس ارزش قائل بود، دانشمندان نسبت به فلسفه و متافیزیک که آزمون‌ناپذیرند بی‌توجه شدند، اما به زودی مشخص شد فیزیک‌دانان و دانشمندان علوم تجربی همواره در کارهایشان برخی اصول متافیزیکی و فوق علمی را دانسته یا ندانسته پذیرفته‌اند. «دی. آنتیسری» می‌گوید: «جامعه علمی برای شروع تحقیق باید از قبل بداند که جهان از چه چیزی

ساخته شده است، یعنی چه موجوداتی آن را تشکیل می‌دهند و چگونه رفتار می‌کنند.» (Valentino, 2006, p209; Drageset, 2020, p456). برای مثال بور از اصل مکملیت استفاده کرد، درحالی‌که این اصل خود برخی مقدمات متافیزیکی دارد؛ یا هاینبرگ اصل عدم قطعیت را مطرح و منطبق بر آن حاکمیت علیت در جهان اتمی را نفی کرد. او در اینجا از نیافتن علل، به نبودن علل حکم کرد یعنی از یک حکم معرفت‌شناختی به یک حکم هستی‌شناختی جهش کرد و این یعنی همان متافیزیک (گلشنی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۱). آرتور شالو، برنده جایزه نوبل می‌گوید: «به نظر من وقتی با عجایب حیات و جهان روبه‌رو می‌شویم، باید پرسید چرا، نه چگونه. تنها پاسخ‌های ممکن، دینی هستند» (Margenau, 1993, p105). همچنین پیتر مداوار، زیست‌شناس برنده جایزه نوبل می‌گوید: «برای پاسخ دادن به پرسش‌هایی که مربوط به اشیاء اولیه و نهایی می‌شوند، باید سراغ متافیزیک یا دین برویم، نه علم.» (Medawar, 1984, p60). استنلی جکی، فیزیک‌دان آمریکایی در این خصوص معتقد است: «باور به اصول متافیزیکی هنوز در کار علمی ضروری است، چه فیزیک‌دانان آن را دوست بدانند و چه ندارند، چه به آن اعتراف کنند و چه نکنند» (Jaki, 1992, P352). همچنین وایل، ریاضی‌دان برجسته قرن بیستم می‌گوید: «علی‌رغم اینکه دیدگاه‌های فلسفه از یک سیستم به یک سیستم دیگر نوسان دارد، ما نمی‌توانیم از فلسفه دست بشوییم» (Weyl, 1922, p10). این قبیل دیدگاه‌های دانشمندان در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم با ظهور نظریات وحدت‌گرا بیشتر شد و برخلاف آنچه تصور می‌شد، متافیزیک حضور پررنگ‌تری را در کنار علوم پیدا کرد، تا آنجا که اکنون شاهد تأسیس بخش‌های فیزیک و فلسفه در آمریکا و بعضی کشورهای اروپایی هستیم.

۲-۴- علوم انسانی

هرچند در دسته‌بندی‌های قدیم، علوم انسانی، زیرمجموعه فلسفه بود اما در جدیدترین تعاریف، علوم انسانی، مجموعه‌ای از رشته‌های دانشگاهی هستند که جنبه‌های مرتبط با ویژگی‌های تمدنی، جامعه‌ای، فرهنگی، تاریخی و باستانی، ادبی و جغرافیایی انسان را مطالعه و آموزش می‌دهند (Folkert, 2022). در این دسته‌بندی، فلسفه و متافیزیک زیرمجموعه علوم انسانی قرار دارد. امروزه علوم انسانی، بیشتر به علومی گفته می‌شود که در خارج از حیطه ریاضیات، علوم طبیعی و علوم حرفه‌ای قرار دارند. علوم انسانی، شامل زبان‌های باستانی و مدرن، ادبیات، فلسفه، مذهب، هنر و موسیقی‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، مدیریت، اقتصاد، حقوق، علوم سیاسی و تاریخ و رشته‌های مرتبط دیگر می‌شود (دانشنامه ویکی‌پدیا) (Francesco; et al, 2022).

۲-۵- پارادایم

واژه پارادایم از ریشه یونانی pattern به معنی الگو گرفته شده است. این واژه اولین بار توسط کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، مطرح شد. پارادایم یک شیوه دیدن و نگرش به جهان است



که پاسخگوی مسائل جامع بوده و در یک دوره از زمان مورد قبول اکثریت اعضاء یک جامعه علمی می باشد (وارث، ۱۳۸۰، ص ۵۵). در هر رشته علمی این پارادایم است که تعیین می کند چه چیز باید مطالعه شود و چه سؤالاتی باید پرسیده شود و چگونه باید به این سؤالات پاسخ داد (Weaver & Gioia, 1994, p). به عبارت دیگر، پارادایم به عنوان چارچوبی از پیش فرض های بنیادی است که ادراکات افراد بر اساس آنها ارزیابی می گردد (دانایی فرد، ۱۳۹۸، ص ۴۷). نیومن، پارادایم را به عنوان نوعی سیستم کلی اندیشیدن و تفکر معرفی می کند. سیستمی که در چارچوب آن، فرد به پیرامون خود نگاه می کند (هستی شناسی)، با آن ارتباط برقرار می کند (معرفت شناسی)، با ابزار خاص به سنجش آن می پردازد (روش شناسی)، به نحوی خاص به انسان های اطراف خود می نگرد (انسان شناسی)، از زبان خاصی برای پژوهش پیرامون خود استفاده می کند (زبان پژوهش)، و ارزش های خود را در مشاهده دخالت می دهد یا نمی دهد (ارزش شناسی). پس می توان گفت که پارادایم بر تمام شئون زندگی بشر سایه افکنده است (Goles & Hirschheim, 2000) (Neumen, 2000, p65). در علوم انسانی و علوم اجتماعی، دسته بندی های مختلفی برای پارادایم ها صورت گرفته است، ما در این پژوهش، ۵ پارادایم کلی پوزیتیویسم، تفسیری، انتقادی، پست مدرن و پراگماتیسم را در نظر گرفته ایم.

۲-۶- محوره های پارادایم

همان گونه که پیشتر به آن پرداختیم، پارادایم مشتمل بر پیش فرض های اساسی علم، سؤالات اساسی که باید جواب داده شود و یا معماهایی است که باید حل شوند. اصول پایه ای ساخت پارادایم معمولاً در قالب چهار دسته پرسش تحت عنوان هستی شناسی، معرفت شناسی، انسان شناسی و روش شناسی دسته بندی می گردد.

هستی شناسی: هر پارادایم، دیدگاهی درباره ماهیت واقعیت، انسان و جهان دارد، که مفروضات هستی شناسانه اساس آن را تشکیل می دهد. هستی شناسی در واقع شاخه ای از فلسفه است که با ماهیت و طبیعت آنچه وجود دارد، مرتبط بوده و پیش فرض های مربوط به وجود و تعاریف واقعیت را مطالعه می کند (هچ، ۱۳۹۸، ص ۴۱). هستی شناسی در واقع، اولین پیش فرض های یک پارادایم بوده و به بررسی جوهره پدیده هایی می پردازد که محقق درصدد تحقیق درباره آنهاست. (بوریل و مورگان، ۱۳۹۷، ص ۱۵). به عبارت دیگر، سؤالات هستی شناسانه، به حوزه واقعیت، جهان و هستی معطوف هستند (محمدپور، ۱۳۹۸، الف، ص ۷).

معرفت شناسی: یا شناخت شناسی، شاخه دیگری از فلسفه است که چگونگی دانستن و آنچه را که دانش به شمار می آید مطالعه می کند و با هستی شناسی ارتباط تنگاتنگی دارد (هچ، ۱۳۹۸، ص ۴۱). معرفت شناسی در پی این کشف است که چگونه انسان می تواند به درک جهان پرداخته و حاصل آن را به صورت دانش به هم نوعان خود منتقل کند (بوریل و مورگان، ۱۳۹۷، ص ۱۶)؛ (محمدپور، ۱۳۹۸، الف، ص ۱۷).



روش‌شناسی: بر چگونگی و راه پیدایش شناخت و ابزار آن تأکید داشته و پیش‌فرض‌های پارادایم پیرامون شیوه بررسی و نحوه به دست آوردن دانش درباره جهان را ارائه می‌دهد (بوریل و مورگان، ۱۳۹۷، ص ۱۷). روش‌شناسی همواره باید با ارجاع به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی صورت بگیرد، زیرا هر روشی برای این کار مناسب نیست (محمدپور، ۱۳۹۸، ب، ص ۱۴).

انسان‌شناسی: به پیش‌فرض‌هایی از پارادایم اطلاق می‌شود که در ارتباط با هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی بوده و به ماهیت انسان، به خصوص روابط میان انسان‌ها و ارتباط‌شان با محیط، مربوط می‌شود. بدیهی است که کل علوم انسانی باید بر این دسته از پیش‌فرض‌ها مبتنی باشد، زیرا انسان و زندگی او محور و موضوع اصلی این‌گونه علوم است (بوریل و مورگان، ۱۳۹۷، ص ۱۶).

۲-۷- چگونگی شکل‌گیری تغییرات پارادایم

انقلاب علمی زمانی صورت می‌گیرد که پارادایمی جای خود را به پارادایم دیگر می‌دهد. کوهن در سال ۱۹۶۲ در کتاب خود تحت عنوان «ساختار انقلاب‌های علمی»، برای تغییر پارادایم، ۵ مرحله در نظر گرفته است که شامل مرحله پیش‌پارادایم، شکل‌گیری پارادایم اولیه، مرحله بحران، انقلاب علمی و شکل‌گیری پارادایم جدید است (حافظ‌نیا، ۱۳۹۶، ص ۹). تغییر پارادایم‌ها از قانون انتخاب طبیعی داروین تبعیت می‌کند یعنی علت اینکه یک پارادایم جایگزین پارادایم دیگر می‌شود این است که پارادایم جدید قادر است مسائل موجود را بهتر از پارادایم قبلی حل کند (Hugh Willmott, 1993; Jackson & Carter, 1991) مبتنی بر نظریات فلاسفه علم هر پارادایم در واقع سه سطح دارد: سطح اول، سطح متافیزیکی یا شناخت‌شناسانه است. در این نگاه، پارادایم نوعی هستار یا ایده متافیزیکی است نه یک ایده ذهنی. سطح دوم، سطح جامعه‌شناختی است که به موفقیت علمی جهان‌شمول اطلاق می‌گردد. سطح سوم، سطح سرمشق است که راه‌حل‌های قطعی مسئله نظیر ابزار و قیاس‌ها را شامل می‌شود. سرمشق‌ها در واقع «ستون فقرات علوم طبیعی» هستند (دانایی‌فرد، ۱۳۹۸، ص ۷۸). باتوجه به اینکه پارادایم‌های موجود در علوم انسانی، نسبت به نیازهای انسان امروز پاسخگو نیست، لزوم تغییر پارادایم در این علم احساس می‌شود.

۲-۸- نظریات وحدت‌گرای فیزیک

وحدت‌گرایی در علم فیزیک بحثی فلسفی در این علم محسوب می‌گردد. هرچند امروزه وحدت‌گرایی در فیزیک، امری معمول و پذیرفته شده به نظر می‌رسد، اما این امر در ابتدای قرن بیستم و در زمان شکل‌گیری نظریه کوانتوم به این صورت مقبول و معمول نبوده و بسیاری از دانشمندان آن دوره مدل کوانتومی بوهم را، که مبتنی بر وحدت‌گرایی بود، به تمسخر می‌گرفتند (سجادی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۴۹).

در علم فیزیک، شواهد و مدارکی به صورت مکفی وجود داشت که نشان می‌داد نسبیت عام و



مکانیک کوانتوم، درک کامل و نهایی از جهان نیستند. نظریات وحدت‌گرای فیزیک جهت برطرف کردن این اشکال به وجود آمدند (Greene, 2011, p.158); (Kaku, 2014). دانشمندان در طول تاریخ همواره به دنبال رسیدن به یک نظریه بوده‌اند که بتواند همه چیز را توضیح دهد؛ (Beibei Che, 2020) (Djordje, 2021). نظریه‌ای که بتوان همه نیروها و معادلات را از آن استخراج کرد. اتحاد الکتروسیسته و مغناطیس و کشف نیروی قوی و ضعیف هسته‌ای در میانه قرن بیستم فیزیک دانان را با ۴ نیروی ظاهراً مستقل باقی گذاشت: الکترومغناطیس، نیروی قوی، نیروی ضعیف و گرانش. فیزیک دانان تلاش کرده‌اند این ۴ نیرو را به یک نظریه واحد برگردانند. نظریه‌ای که نظریه همه چیز یا (TOE) نامیده می‌شود؛ (Kaku, 2014) (Weinberg, 2010); (Greene, 2015)). به طور کلی نظریات وحدت بخش در فیزیک که تلاش کرده‌اند اتحاد نیروها را ممکن و تناقضات نظریه نسبیت و کوانتوم را حل کنند عبارت‌اند از: نظریه میدان‌های کوانتومی، نظریه جهان‌های موازی، نظریه هولوگرافیک، سیاه چاله، نظریه وحدت بزرگ و نظریه ریسمان (Greene, 2011); (Polchinski, 1998); (Pallardy, 2024). طبق نظریه وحدت بزرگ^۲ یا GUT در انرژی‌های بسیار بالا (بیشتر از 10^{16} GeV) نیروهای الکترومغناطیسی، هسته‌ای ضعیف، و هسته‌ای قوی یک میدان نیروی واحد بوده‌اند (Parker, 1993, p.560).

بررسی ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که با رواج پوزیتیویسم، علوم انسانی از اهداف اولیه خود دور شده و انسان را تنها مبتنی بر تجربه و حس تعریف کرده است. بی‌توجهی به متافیزیک و متکثرالابعاد بودن انسان و هستی، مهم‌ترین عامل در عدم پاسخگویی علوم انسانی به نیازهای بشر امروز است. این درحالی است که نظریات وحدت‌گرای فیزیک، با کنار زدن عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی محض و تأکید بر شناخت هستی در ابعاد بیشتر، مرزهای بین فیزیک و متافیزیک را کم‌رنگ کرده و لزوم شناخت انسان به عنوان موجودی واحد که متکثرالابعاد است را پررنگ کرده‌اند. از آنجا که در علوم انسانی، شناخت صحیح و کامل انسان، یک رکن اساسی است، تغییر پارادایم به سوی وحدت‌گرایی ضروری به نظر می‌رسد.

۳- پیشینه پژوهش

وحدت و نظریات وحدت‌گرا پیشینه بسیار غنی در فلسفه‌های شرق و غرب دارد. وحدت‌گرایی نخستین بار با تفکر عده‌ای از فلاسفه مبنی بر وحدت ماده آغاز شد. اینکه اصل و مبدأ پیدایش این عالم از یک ماده واحد نشئت گرفته به زبان‌ها و صورت‌های مختلفی در طول تاریخ بیان شده است. اما در این خصوص که آن ماده واحد یا «ماده‌المواد» چه بوده اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد. تالس^۳ (۵۵۰-۶۳۴ ق.م) آن ماده اولیه را آب می‌دانست، آنکسیمنس^۴، آن را هوا می‌دانست، و



1- Theory of everything

2- Grand unified theory

3- Thales

4- Anaximenes

هراکلیتوس (۴۷۵-۵۳۳ ق.م) آن را آتش تصور می‌کرد.^۱ آنکسیماندر^۲ وحدت‌گرایی تالس را تأیید می‌کرد اما به ترکیب عناصر چهارگانه در ماده‌ی مواد معتقد بود (۵۲۴-۵۸۸ ق.م). بر این اساس در این کثرات ماده‌گرایی نیز وحدتی وجود دارد که منحصر در یک موجود یعنی ماده است. تفاوت آن با وحدت وجود در این است که نظریه وحدت وجود «واحد»، «یگانه» یا «احد» است که تمامی کثرات به آن بازمی‌گردد و از نوعی الوهیت مقدس برخوردار است (کاکایی، ۱۳۸۹، ص ۱۰-۴۰). فلوپین^۳ نیز که سرشناس‌ترین چهره نو افلاطونیان محسوب می‌شود، حقیقت را واحد می‌دانست و احدیت را اصل و منشأ کل وجود می‌انگاشت و معتقد بود تمامی موجودات از تراوش و ظهور فیضانی مبدأ نخستین و مصدر کل به وجود آمده‌اند. به طور کلی می‌توان گفت که فلاسفه یونان باستان از سقراط و افلاطون گرفته تا گزنفون، پارمنیدس، زنون، تالس، آنکسیماند و فلوپین، هر کدام دیدگاه وحدت‌گرای خود را مبتنی بر یگانگی جهان، انسان و هستی بیان کرده‌اند (فلوپین، ۱۳۳۶).

از میان فلاسفه قرون اخیر غرب، می‌توان به اسپینوزا^۴ اشاره کرد که در بیان وحدت عالم معتقد است تمامی موجودات هستی، چیزی به غیر از تجلی صفات گوناگون خدا نیستند (اسپینوزا، ۱۳۶۴، ص ۴۵-۶۰). هگل هم در فلسفه خود، فلسفه وجود را با عبارت پانته‌ایسم یا همه خدایی تعبیر کرده است. دیالکتیک هگل، شامل مفهوم وحدانی است که در مسیر جمع تضادها و در مراتب بالاتر کاربرد دارد. اینکه هر تن، در تقابل با یک آنتی تن، منجر به یک سنتز می‌شود و این سنتز مجدداً در وضعیت یک تن اولیه قرار می‌گیرد و این فرایند ادامه می‌یابد تا به وحدت نهایی و «روح مطلق» برسد. این تعبیر نزدیک است به نظر افلاطون که دیالکتیک را روشی جهت دستیابی به ذات تغییرپذیر موجودات می‌دانست (زاده محمدی، ۱۳۹۸، ص ۱۵۴). دیدگاه لایب‌نیتس نیز در خصوص وحدت‌گرایی شباهت زیادی به اسپینوزا و برخی فلاسفه اسلامی دارد (لایب‌نیتس، ۱۳۷۵).

تمام ادیان باستانی و الهی شرق و غرب، از جمله هندو، بودیسم، تائو، تصوف اسلامی و مسیحی، هریک به سبک خود بر دیدگاه وحدت‌گرا تأکید کرده‌اند. به عنوان مثال در فلسفه کهن هند، برهما به عنوان خدای آفریننده، ویشنو با مفهوم خدایی که از عالم نگهداری می‌کند و شیوا تحت عنوان خدای نابودی مطرح بوده‌اند. این سه جلوه‌های یک خدا هستند که در افسانه‌های هندو علی‌رغم وجود تجلیات و کثرات بارها از این وحدت حاکم بر جهان صحبت شده است (سالمن و هیگیز، ۱۳۸۷، ص ۱۱-۳۰).

وحدت‌گرایی در دین اسلام از جایگاه خاص و منحصر به فردی برخوردار است. قرآن کریم بارها از مخلوقات الهی با عنوان «آیات الهی» نام برده است. مبتنی بر این دیدگاه، تمام مخلوقات هستی، جلوات و ظهورات یک وجود واحدند به نام الله که نور آسمان‌ها و زمین است. در تعبیر آیه ۳ سوره



حدید آمده است که خداوند در هر شیء ظاهر است همان طور که باطن تمام اشیاء هم هست. پس ظهور خدا در تمام اشیاء اتفاق افتاده است زیرا ظهور و تجلی، شأن وجود است (ملاصدرا، ۱۳۸۹، ص ۱۷۸-۱۲۹). نظریه وحدت وجود در میان فلاسفه و عرفای اسلامی، از زمان ابن عربی (۵۴۴-۶۱۹ ه.ق) به عنوان یک نظریه رواج یافت و توسط سایرین، از جمله ملاصدرا، توسعه و تکامل یافت. ابن عربی و پیروانش خدا را «وجود مطلق» می دانند که تنها وجود واقعی بیرون از ذهن است. آنها معتقدند هرچند می توان برای جهان هستی، هنگامی که با ذهن ادراک می شود، وجود ذهنی قائل شد، اما این وجودهای ذهنی مستقل از وجود مطلق نبوده و همواره به او وابسته اند (ابن عربی، ۱۴۰۵)؛ (ابن عربی، ۱۳۷۰). ملاصدرا (۱۵۷۱-۱۶۴۰) مطابق با قرن شانزدهم و هفدهم میلادی، این نظریه را با مفاهیم «اصالات وجود»، «کثرت در وحدت»، «وحدت در کثرت» تکمیل کرد. از منظر وی، «وجود» و «موجود» واحدند و در عین حال کثیر هستند. به عبارت دیگر، در وحدت، کثرت دارند و در کثرت، وحدت! (زاده محمدی، ۱۳۹۸، ص ۱۵۷).

در علم روان شناسی نیز تحقیقات زیادی مبتنی بر دیدگاه وحدت گرا صورت گرفته است. به عنوان مثال در روان شناسی تحلیل یونگ، با مفاهیمی مانند خودپرورانی یا تفرد روبه رو هستیم. همچنین معنای علاقه اجتماعی در روان شناسی فردنگر آدلر، کل نگر در نظریه گشتالت و وحدت گرایی در انگیزختگی انسان در نظریه مزلو متأثر از مبانی وحدت گرایی شکل گرفته اند. می توان گفت که خودشکوفایی در بخش فرانیازهای مازلو، یک عامل یکپارچه ساز به شمار می رود که وحدت ابعاد متعالی انسان را بیان می دارد. در عصر حاضر، وحدت گرایی در رویکردهای روان شناسی معناگرا نیز انقلاب عظیمی به راه انداخته است. رویکرد معناگرای فرانکل، یا رویکردهای روان شناسی وجودی (اگزیستانسیال)، مبتنی بر فلسفه پدیدارشناسی شکل گرفته اند و حقیقت و معنا را امری نسبی، ذهنی، وابسته به زمینه و تجربه افراد می دانند لذا این دیدگاه ها شامل کثرت گرایی می شود. از منظر فرانکل، یکپارچگی جسمی، روانی و معنوی، عامل تمامیت وجودی انسان است و درمان جویان در مسیر روش تحلیل وجودی، موفق می شوند معنای حقیقی وجود خود را از ضمیر ناخودآگاه پیدا کنند. فرانکل این ضمیر را «ناخودآگاه متعالی» نامیده است. ادامه این پژوهش ها منجر به پیدایش شاخه ای به نام روان شناسی وحدت مدار شده است که پیش فرض آن مطالعه گرایش های فطری و ظرفیت های وحدت مدار مغز و سیر تحول و خودشکوفایی آن است. در این رویکرد، وحدت، انگیزه تحرک تمام کنش ها و فعالیت های فرد محسوب می شود. مبتنی بر مفروضات نخستین روان شناسی وحدت مدار، این روان شناسی بر فلسفه و حکمت «وحدت» استوار است، لذا ارگانیسم وجودی پیوسته به یک کل واحد می باشد که بر تجربیات گذشته، رفتار فعلی و اهداف آینده فرد تأثیرگذار است. به عبارت دیگر هر فرد، یکتا و بی همتا بوده و این امکان را دارد که زندگی خود را از گذشته و غایتی که در پیش دارد شناسایی نموده و خود را توسعه بخشد. این روان شناسی به پیوند عمیق وحدانی میان ماهیت انسان و محیط زندگی معتقد است. در این دیدگاه هرچند روان و بدن با یکدیگر در وحدت بوده و



تعامل دارند، اما روان یا روح، توانایی استقلال برای زندگی بعدی خود را داشته و می‌تواند بدون بدن مادی به حیات خود ادامه دهد. یکی دیگر از مفروضات این نظریه پیرامون ماهیت انسان به وجه شهودی وی مربوط است. در این دیدگاه بخش بزرگی از گستره شناخت انسان، توسط قوای شهودی مغز ساخته می‌شود که سهم بسیار حیاتی در حل مشکلات زندگی و کشف و شناخت معنای زندگی دارد. اصطلاح هوش معنوی، مفهومی است که به تازگی در روان‌شناسی معاصر مطرح شده و بخشی از ظرفیت شهودی انسان را بیان می‌دارد یعنی بصیرت و دانایی، تجلی ظرفیت شهودی مغز به شمار می‌رود و مفهوم عقل (خرد) بدون در نظر گرفتن شهود، ارزش و کارایی نخواهد داشت. به عبارت دیگر هوش معنوی شامل آگاهی از رابطه با موجود متعالی، سایر افراد، زمین و تمام کائنات و موجودات است. آمرام (۲۰۰۵) معتقد است هوش معنوی، یک هوش فعال است که مأموریت انسان در زندگی را حس تقدس، درک متعادل و باور به بهتر شدن دنیا می‌داند (Amram, 2005). همچنین از منظر وگان (۲۰۰۲) انسانی که خرد و بصیرت معنوی داشته باشد می‌تواند مسائل و مشکلات خود و دیگران را به نحوی وحدت‌مدارانه نگاه کند و با افزایش خودآگاهی به بینش فراتر از خود شدن و برقراری ارتباط عمیق صمیمانه به عنوان تکالیف هستی‌شناختی این رویکرد دست یابد (Vaughan, 2002).

گلشنی (۲۰۲۱) در پژوهشی با عنوان «از فیزیک تا متافیزیک: دیدگاه اسلام و نگرش معاصر»، به تحلیل تاریخی ارتباط تنگاتنگ فلسفه و فیزیک در تاریخ علم پرداخته و نتیجه می‌گیرد ظهور نظریات وحدت‌گرای فیزیک در دهه‌های اخیر موجب شده است یک بار دیگر فلسفه و متافیزیک، بر فیزیک پیشی بگیرد. مبتنی بر این پژوهش: «قبل از ظهور علم مدرن، فلسفه بر علوم حاکم بود. اما پس از ظهور علم مدرن، با ظهور فیلسوفانی مانند لاک و هیوم، تجربه‌گرایی که تنها بر داده‌های حسی تکیه داشت، در بیشتر محافل علمی رواج یافت. این امر با ظهور پوزیتیویسم آگوست کنت تقویت شد که فقط به دانش به دست آمده از تجربه حسی ارزش می‌داد. بنابراین، فلسفه جایگاه خود را در میان دانشمندان از دست داد. اما با پیدایش برخی مکاتب فلسفه علم در نیمه دوم قرن بیستم، آشکار شد که همه علوم مبتنی بر بعضی اصول کلی فراعلمی (مابعدالطبیعی) است. سپس برخی از فیزیک‌دانان برجسته به نقش مهم فلسفه پی بردند و ائتلاف‌های متعددی بین برخی از فیلسوفان و فیزیک‌دانان برجسته در چند دانشگاه مهم انگلستان و آمریکا شکل گرفت که نتایج مثمر ثمری را به همراه داشته است. با احیاء فلسفه، مطالعات دینی نیز شتاب گرفت و خداپاواران از استدلال‌های فلسفی برای رد چالش‌های ملحدان علیه خداپاوری استفاده کردند» (Golshani, 2021, p.83).

۴- روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش کتابخانه‌ای، از لحاظ هدف اکتشافی و بنیادین می‌باشد. ما جهت بازاندیشی در



پارادایم‌های موجود در علوم انسانی و شناسایی خلأهای آن از روش تحلیل محتوا کمک گرفتیم. تحلیل محتوا، روش مناسبی است برای مطالعه عینی و سیستماتیک که می‌تواند ذهنیت را به عینیت تبدیل و مسیر رسیدن به تفسیر را روشن کرده و به شناخت زوایای پنهان متن کمک کند (Berelson, 1971). ما جهت تحلیل محتوا از رویکرد کیفی هدایت شده استفاده کردیم. در این رویکرد، تحلیل بر اساس نظریات موجود صورت گرفته و کدهای اولیه از متن نظریات استخراج می‌شوند (Marian, 2004, p. 106; Graneheim & Lundman, 2004). جامعه آماری این پژوهش، شامل تمامی پارادایم‌های موجود در علوم انسانی است و در نمونه‌گیری هدفمند تا اشباع نظری، ۵ پارادایم پوزیتیویسم، تفسیری، انتقادی، پست مدرن و پراگماتیسم انتخاب شد. در تجزیه و تحلیل داده‌ها ابتدا پارادایم‌های پنجگانه علم را دسته‌بندی کرده و سپس ذیل هر یک، ۴ گد اصلی شامل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، و انسان‌شناسی را مشخص کردیم. سپس با تحلیل عمیق متون هر پارادایم به استخراج خلأهای آن پرداختیم. و به منظور سنجش پایایی و روایی پژوهش از روش پرسش از خبرگان و مقایسه با ادبیات موضوع استفاده کردیم، که با بیش از ۹۰ درصد توافق به تأیید رسید. فرایند تجزیه و تحلیل محتوا به این صورت انجام شد که متون مرتبط با پارادایم‌های پنجگانه علم را که توسط تئوریسین‌های مطرح در هر دیدگاه ارائه شده بودند بررسی و سپس کدهای اولیه آنها را استخراج کردیم. در مراحل بعد، این کدها را با محوریت ۴ مفهوم هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و انسان‌شناسی دسته‌بندی کردیم. این فرایند پیرامون نظریات وحدت‌گرای فیزیک نیز به منظور استخراج هستی‌شناسی آن انجام شد. گدگذاری‌ها به صورت مستقل توسط ۴ کدگذار متخصص در حوزه فلسفه علم صورت گرفت. در اینجا برخی جداول مربوطه آورده می‌شود:

جدول شماره ۱: کدگذاری اولیه

گدگذاری اولیه	متن اولیه
باور به قوانین و حقایق جهان‌شمول، عینیت‌گرایی، یک واقعیت خارجی مستقل از دانش. حقیقت، شامل الگوهای شناخته شده قابل کشف می‌باشد. تجربه‌گرا بوده و علم و شناخت را صرفاً مبتنی بر تجربه و آزمایش می‌داند.	از دیدگاه پارادایم پوزیتیویسم، هرچیزی که با چشم دیده شود و لمس شود و با حواس پنجگانه قابل درک باشد واقعیت دارد. این پارادایم معتقد است که ریشه همه علوم به علوم طبیعی می‌رسد، لذا به این پارادایم طبیعت‌گرایی هم می‌گویند. پوزیتیویسم از منظر هستی‌شناختی، یک سیستم فلسفی است که به شدت تجربه‌گرا بوده و معتقد است هر ادعای منطقی قابل توجیه می‌تواند به طور علمی تأیید شود یا توانایی اثبات منطقی یا ریاضی را دارد و بنابراین متافیزیک و خداآبادوری را رد می‌کند (برگرفته از متن نظریات بیکن، هابز، لاک، برکلی و هیوم و دکارت)



جدول شماره ۲: گدهای باز، محوری، انتخابی و کلی

پارادایم	گدهای اولیه (گدگذاری باز)	مضمون اصلی (گدگذاری انتخابی)	مضمون کلی سازمان‌دهنده
پوزیتیویسم	قوانین و حقایق جهان شمول، عینیت‌گرایی، باور به یک واقعیت خارجی که مستقل از دانش ما نسبت به آن است. حقیقت، شامل الگوهای شناخته شده قابل کشف می‌باشد. تجربه‌گرا بوده و علم و شناخت را صرفاً مبتنی بر تجربه می‌داند.	تجربه‌گرا	هستی‌شناسی
		منطق قیاسی از واقعیات جهان شمول	معرفت‌شناسی
		انسان عقلایی و منطقی/ جبرگرایی	روش‌شناسی
		عمدتاً روش‌های کمی و آزمایشگاهی	انسان‌شناسی

۵- یافته‌های پژوهش

۱-۵- بررسی خلأهای موجود

مبتنی بر تحلیل صورت گرفته به مبانی فلسفی هر پارادایم رسیدیم که در جدول ۳ آورده شده است:

جدول شماره ۳: دسته‌بندی مبانی فلسفی پارادایم‌های موجود

مناظر پارادایم	پارادایم پوزیتیویسم (اثبات‌گرا، عینیت‌گرا)	پارادایم تفسیری (برساخت‌گرایی)	پارادایم انتقادی	پارادایم پست‌مدرن	پارادایم پراگماتیسم
هستی‌شناسی	تجربه‌گرا	نسبی‌گرا	واقعیات جنسیتی	ذهن‌گرا- نسبیت‌گرا-	واقعیات چندگانه
معرفت‌شناسی	منطق قیاسی از واقعیات جهان شمول	معرفت چیزی جدای از توصیف و نظام معنایی ما نیست	تفاوت اساسی در مرد و زن	معرفت واحدی وجود ندارد/ پایان معرفت	روش‌های متکثر برای شناخت واقعیات
انسان‌شناسی	انسان عقلایی و منطقی/ جبرگرایی در انتخاب	موجودی مستقل/ دارای اختیار در تفسیر و تأویل	انسانی در دام توهمات، موجودی جنسیتی شده.	موجودی مختار	در رابطه شناسا و شناخته شده نقش دارد/ دارای قدرت اختیار زیاد
روش‌شناسی	عمدتاً روش‌های کمی و آزمایشگاهی	هرمنوتیک/ مطالعات تفسیری و قوم‌گرایانه	تحلیل گفتمان انتقادی	ساختارشکنانه	روش‌های متکثر و ترکیبی. تلفیق روش‌های کمی و کیفی



یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تمامی پارادایم‌های موجود، جزئی‌گرا بوده و نتوانسته‌اند انسان را به عنوان یک کل تعریف کرده و نقش او در هستی را با یک نگاه جامع مشخص کنند. مدت زیادی علم از جمله علوم انسانی، به پیروی از پارادایم‌های موجود، تنها به ابعاد مادی انسان توجه داشته است و آنجا که سخن از ذهنیت به میان آمده، به بُعد مادی ذهن پرداخته شده و نه معنای متافیزیکی آن، همچنین هریک از پارادایم‌ها با تأکید بر یکی از ابعاد، از سایر ابعاد، غفلت ورزیده‌اند،

در حالی که ذهن و روح در ذات انسان موجود است و این ابعاد قابل تفکیک نیستند. لذا مهم ترین خلأ در پارادایم های موجود، عدم توجه آگاهانه به چندبعدی بودن انسان است و این خلأ به این موضوع برمی گردد که اساساً این نظریات مبتنی بر هستی شناسی مادی شکل گرفته اند. به عبارت دیگر، ریشه اصلی خلأهای موجود در پارادایم ها، مربوط به مبانی فلسفی و هستی شناسی پارادایم های حاکم بر آن است. شناخت هستی به طور محدود و تأکید بر ابزار شناخت تک بعدی و مطلق گرایی که در پارادایم های حاکم بر علم فعلی وجود دارد، باعث شده شناخت انسان نسبت به هستی و خودش، یک شناخت تک بعدی و محدود باشد.

بررسی پیش فرض های فلسفی هر پارادایم نشان داد که اگر تفاوت های جزئی هر دیدگاه را نادیده بگیریم، می توان گفت پارادایم های پوزیتیویسم و پراگماتیسم بیشتر بر عینیت و بعد جسمی انسان تمرکز دارند و پارادایم های تفسیری، انتقادی و پست مدرن تمرکز خود را به ذهنیت معطوف داشته اند و پارادایم پراگماتیسم تمرکز بر عمل گرایی را راه حل رویارویی با هستی می داند. در اینجا افراط و تفریط های موجود در دیدگاه های مختلف پیرامون نقش انسان، کاملاً مشهود است. براساس نتایج پژوهش، مهم ترین خلأ پارادایم پراگماتیسم، تمرکز بر تجربه گرایی و نادیده گرفتن ابعاد شناختی فراتر از حس و محدود کردن دانش در تجربه می باشد. پارادایم تفسیری نیز با تمرکز بیش از حد بر ذهنیات و غفلت از حقایق عینی و غفلت از سایر ابعاد هستی و محدود کردن دانش در قفس ذهن مانده است. پیرامون مهم ترین خلأ در دیدگاه انتقادی می توان به گم شدن معنای واقعیت در رقابت میان بازیگران اجتماعی و غفلت از وابستگی ابعاد مختلف عین و ذهن به یکدیگر و محدود کردن دانش در انتقاد و تعارض جنسی اشاره کرد. همچنین مهم ترین نقص پارادایم پست مدرن، تمرکز افراطی بر کثرت گرایی و عدم ارائه راه حل کاربردی در عمل و غفلت از ابعاد پنهان هستی و محدود کردن دانش در ساختار شکنی و عدم قطعیت می باشد. دیدگاه پراگماتیسم نیز با تمرکز افراطی بر عمل گرایی و رد متافیزیک و سایر ابعاد هستی و محدود کردن دانش در عمل، دارای خلأهای زیادی است.



۵-۲- رفع خلأهای موجود

نتایج نشان می دهد اگر به دنبال پیشرفت در علوم انسانی هستیم، باید هستی شناسی مادی گرا و تک بعدی حاکم بر پارادایم های پنج گانه علم و عدم شناخت صحیح از سایر ابعاد وجودی انسان، تغییر کند، لذا باید به دنبال پارادایم جدیدی باشیم که هستی و انسان را در ابعاد بیشتری به ما بشناساند. نظریات وحدت گرای فیزیک با تلاش جهت ایجاد وحدت در نیروها و توجه به ابعاد بیشتر هستی، گزینه مناسبی برای رفع این خلأ می باشند. بنابراین، پیشنهاد ما جهت حل این خلأها، تغییر دیدگاه پارادایمی به سمت استفاده از مبانی هستی شناسی وحدت گراست. مبانی پارادایم وحدت گرا مبتنی بر بررسی های صورت گرفته در ادبیات پژوهش و همچنین پرسش از ۵ نفر از خبرگان علم فیزیک و علوم انسانی به صورت ذیل ارائه می شود:

۵-۳- هستی‌شناسی نظریات وحدت‌گرا

در دیدگاه وحدت‌گرا وقتی در باب چپستی واقعیت می‌پرسیم، پاسخ ما در مواجهه با این سؤال مبتنی بر این پیش‌فرض است که حقیقت، چیزی فراتر از عالم ماده است. و نیروهای متکثر حاکم بر هستی، در سطوح مادی و فرامادی، علی‌رغم تضاد و تعارض در یک وحدت جمعی به‌سرمی‌برند. هیچ علمی بدون اصول نیست. نظریات وحدت‌گرا هم که به قول لینده فیزیک دان معروف برگرفته از ادیان توحیدی‌اند، اصولی دارند که در قول‌های مختلف دانشمندان و نظریه‌پردازان این حوزه آشکار می‌باشد. در این دیدگاه، از آنجا که علم تجربی، جامع نیست، باید یک دیدگاه جامع و چارچوبی باشد که هم سؤالات انسانی و هم اخلاق و هم اصول حاکم بر علم را دربرگیرد. هستی‌شناسی وحدت‌گرا در واقع به فلسفه وجود پرداخته و بر سه اصل یگانگی، علیت و هدفمندی استوار می‌باشد.

الف: یگانگی

وقتی با نظریه‌های مهم بنیادی فیزیک یا زیست‌شناسی سروکار داریم، مفروضات متافیزیکی نقش مهمی در گزینش یا تعبیر نظریه‌ها دارند. در اینجا به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم: وحدت بخشی نیروهای طبیعت یکی از مفروضات مهم فیزیک‌دانان معاصر است. در دهه‌های اخیر توجه شده است که بروز حیات در جهان بستگی به تنظیم چهار نیروی شناخته شده طبیعت دارد. برای مثال اگر قوت نیروی ثقل کمی بیشتر از مقدار فعلی آن می‌بود، انبساط جهان متوقف و انقباض آن شروع می‌شد. در این صورت فرصتی برای تشکیل کهشکان‌ها نمی‌بود. همچنین اگر قوت نیروی ثقل اندکی کمتر از مقدار فعلی آن می‌بود، جهان خیلی زود منبسط می‌شد و باز فرصتی برای تشکیل ستارگان نمی‌بود. در هر دو حالت شرایط برای ساخت اتم کربن که برای زمینه‌های مادی حیات لازم است، فراهم نمی‌شد. بنابراین به نظر می‌رسد قوانین فیزیک طوری تنظیم شده‌اند که بروز حیات را میسر سازند. این تنظیم ظریف نیروی طبیعت را اصل آنتروپیک (انسان محوری) می‌نامند. در اینجا دو دیدگاه رایج وجود دارد که اولی معتقد است بی‌نهایت جهان وجود دارد و تعجبی نیست که یکی از آنها شرایط لازم برای حیات را دارد و دیگری عنوان می‌کند که ما تنها یک جهان داریم و آن هم طراحی داشته است. فیزیک‌دانان خدا ناباور تعبیر اول و فیزیک‌دانان خدا‌باور اندیشه دوم را می‌پسندند. اما به قول راجر تریگ: «بعضی از مردم صحبت از تعداد زیادی جهان می‌کنند و این طور اتفاق افتاده که ما در جهانی هستیم که ما را تولید کرد، اما به نظر من اگر پاسخ یک سؤال بی‌نهایت جهان باشد، ما مشکلات زیادی داریم. ساده‌تر است که به خدایی اعتقاد داشته باشیم که جهان ما را به وجود آورد (گلشنی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۲).

ب) علیت

هرچند با ظهور فیزیک کوانتوم و محورشدن اصل عدم قطعیت هایزنبرگ، علیت کنار گذاشته شد،

اما فیزیک دانان جدید که پیرو نظریات وحدت‌گرا هستند، معتقد به اصل علیّت هستند. در این نگاه، هر پدیده‌ای علتی دارد و اینکه ما علت چیزی را نمی‌دانیم دلیل بر نبودن نیست، بلکه علم ما هنوز به آن درجه نرسیده که بتواند علت تمام اتفاقات را درک کند. به قول اینشتین خداوند تاس نمی‌اندازد و جهان بر اساس احتمالات و عدم قطعیت اداره نمی‌شود (گلشنی، ۱۳۹۸).

ج) هدفمندی

یکی از موضوعات مورد مناقشه در زمان ما هدف‌داری طبیعت است. علم جدید با توصیف پدیده‌ها سروکار داشته و ملاحظات غایت‌شناختی را در پژوهش علمی نادیده گرفته است. بنیان‌گذاران علم جدید، منکر هدف‌داری طبیعت نبودند اما کار علم را بررسی ملاحظات غایت‌شناختی نمی‌دانستند. با رواج پوزیتیویسم غایت‌انگاری راهی برای خدا‌باوری تلقی شد و بنابراین منکران وجود خدا به کلی منکر هدف‌داری در طبیعت شدند. برای مثال واینبرگ می‌گوید: «جهان فعلی از یک شرایط کاملاً ناآشنا توسعه پیدا کرد و آینده‌ای خاموش در پی دارد. هرچه جهان قابل فهم‌تر به نظر برسد بی‌هدف‌تر به نظر می‌آید.» پل دیویس در پاسخ به واینبرگ می‌گوید: «اگر جهان هدفی نداشته باشد با دو مسئله روبه‌رو هستیم: اول اینکه فعالیت‌های علمی بی‌معناست و دوم اینکه اگر جهان درباره‌ی چیزی نیست دلیلی وجود ندارد که به جستجوی علم بپردازیم (گلشنی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۴). به قول اینشتین: «ایمان به اینکه مقررات معتبر در جهان هستی عقلانی هستند به این حوزه تعلق دارد. من هیچ دانشمند معقولی را بدون این ایمان سراغ ندارم. وضعیت را می‌توان این‌طور بیان کرد: علم بدون دین لنگ است و دین بدون علم کور». درخصوص هدف‌مندی جهان، الن ساندیج، کیهان‌شناس برجسته معاصر می‌گوید: «جهان، در نحوه‌ی تنظیمش، آنقدر پیچیده است که من مایل‌م عقیده‌ام را باز نگه دارم و دنبال پاسخ مطلق نگردم، چیزی که به نظرم هرگز قابل حصول نیست. من این را ۱۵ یا ۲۰ سال پیش نمی‌گفتم، اما اینکه در انتها مثل نیچه شوم که برای ۷ سال کنار یک پنجره بنشینم و این سو و آن سو شوم و به دلیل پوچ‌گرایی با کسی صحبت نکنم، راهش نیست... پوچ‌انگاری به دیوانگی منتهی می‌شود، برای پرهیز از آن من مایل‌م که بر آن باشم که هدفی وجود دارد.» (Lightman & Brawer, 1990, p.83). نظریات وحدت‌گرایی فیزیک علاوه بر بُعد مادی به ابعاد غیرمادی نیز معتقدند، لذا می‌توان گفت این نظریات رویکرد چند بعدی به انسان دارند. انسان‌شناسی وحدت‌گرا به دنبال نفی ماده و یا یکی کردن ماده و غیرماده نیست بلکه این عقیده را دنبال می‌کند که ماده و غیرماده هر دو وجود دارند.

۶- نتیجه‌گیری

متافیزیک و فلسفه همواره نقش پررنگی در شکل‌گیری علم ایفا کرده‌اند. قداما به نقش پیش فرض‌ها در علوم به صورت اصول متافیزیکی باور داشتند. در قرن بیستم نیز فیزیک دانان برجسته‌ای نظیر اینشتین و پلانک متوجه نقش پیش فرض‌های فلسفی در نظریه‌پردازی‌ها بودند. در چند دهه‌ی اخیر



مسئله عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی نیز در شکل‌گیری، تعبیر و ترویج نظریه‌های علمی مورد توجه بسیاری از دانشمندان قرار گرفته است. آندره لینده، کیهان‌شناس برجسته معاصر روسی، در تأثیر شگرف نقش پیش‌فرض‌های فلسفی در شکل‌گیری علوم می‌گوید: «کل کیهان‌شناسی جدید، عمیقاً متأثر از سنت غربی توحید است. این ایده که ممکن است جهان را از طریق یک نظریه نهایی برای همه چیز (نظریات وحدت‌گرا) بفهمیم، ناشی از اعتقاد به خدای یگانه است.» (Linde, 1998, p. B4). در علوم انسانی دخالت دیدگاه‌های متافیزیکی و ارزش‌های دینی در فعالیت‌های علمی به مراتب بیش از علوم تجربی، تعیین‌کننده است. برای مثال در روان‌شناسی، اگر انسان فقط مادی و حاصل فعل و انفعالات عناصر شیمیایی تلقی شود، یا اینکه او را دارای یک روح الهی بدانید، در انتخاب مسائل و روش‌های تحقیق و نظریه‌پردازی‌ها تأثیر بسیاری خواهد داشت. لذا می‌توان گفت که هیچ دانشی فارغ از قضاوت‌های ارزشی و یا فلسفی نیست و تفاوت بین علوم انسانی و علوم طبیعی تنها در میزان وفور پیش‌فرض‌هاست. با توجه به انقلاب جدیدی که نظریات وحدت‌گرا در علم فیزیک ایجاد کرده‌اند، و اینکه تعداد زیادی از فیزیک‌دانان معاصر اعتراف دارند که این فلسفه و متافیزیک است که بر فیزیک سبقت دارد و خاستگاه اولیه این نظریات، فلسفه است، و از طرف دیگر با نظر به ارتباط ناگسستنی علوم با یکدیگر، ورود دیدگاه وحدت‌گرا در علوم انسانی، امری اجتناب‌ناپذیر است.

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



به طور کلی می‌توان استنباط کرد که در دو دهه اخیر با پیشرفت‌های علوم مختلف به خصوص فیزیک و ظهور نظریات وحدت‌گرا مانند نظریه ریسمان، گرانش کوانتومی و جهان‌های موازی، بسیاری از دانشمندان به لزوم وجود متافیزیک چون چتری بر سر علم باور پیدا کرده و به این قضیه معترف‌اند که مرزبندی مشخصی بین علم و غیرعلم وجود نداشته و علم حسی و تجربی جدید به هرحال از متافیزیک خالی نیست، بلکه به آن محتاج است. همین امر لزوم تغییر دیدگاه‌ها و پارادایم‌های جدید پیرامون علم را مشخص می‌کند. نظریه‌پردازان این عصر اگر خواهان پیشی گرفتن از گذشتگان هستند باید با توجه به ابعاد بالاتر جهان هستی به سوی هستی‌شناسی تازه‌ای حرکت کنند که بتواند با دید کل‌گرایانه چون چتری، اصول متافیزیکی را نیز در کنار فیزیک و سایر علوم مورد توجه قرار دهد. در این پژوهش، ما با هدف ارتقاء پیش‌فرض‌های حاکم بر علوم انسانی، به کمک روش تحلیل محتوا، به بررسی پیش‌فرض‌های پارادایم‌های پنج‌گانه حاکم بر علم پرداختیم، و به این نتیجه رسیدیم که خلأهای موجود در پارادایم‌های مختلف علم، که در عمل باعث عدم تعالی انسان امروز و سردرگمی او شده، به هستی‌شناسی مادی‌گرای این پارادایم‌ها بازمی‌گردد. پارادایم‌های موجود، در معرفی انسان، از متکثرالابعاد بودن هستی و انسان، غفلت ورزیده و تنها در دعوای میان عین و ذهن باقی مانده‌اند. این درحالی است که در علم فیزیک، با ظهور نظریات وحدت‌گرا، انقلاب جدیدی پیرامون شناخت هستی به وجود آمده که بر دو اصل متکثرالابعاد بودن هستی و وحدت نیروها استوار است. ما جهت حل معضلات و خلأهای موجود در علوم انسانی، تغییر پارادایم به سوی

وحدت‌گرایی را پیشنهاد می‌دهیم. وحدت‌گرایی قابلیت تغییر پارادایم در عصر جدید را دارد، به چند دلیل: اول اینکه مبتنی بر هستی‌شناسی وحدت‌گرا، تمام علوم یکی هستند و مرزبندی دانش یک دیدگاه پوزیتیویستی و مردود است. همچنین در سیر پیشرفت علوم همواره شاهد ارتباط عمیق علوم با یکدیگر هستیم. بسیاری از تئوری‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی از تئوری‌های علوم طبیعی اقتباس شده‌اند. هرچند هم که تقلیل‌گرایی را نکوهش کنیم اما در اصول و بنیان‌های اولیه علوم انسانی ناگزیر از آن هستیم. دلیل دیگر این است که نظریات وحدت‌گرای فیزیک، به منظور حل تعارض میان نظریات نسبیت و کوانتوم ارائه شدند، پس الگوپردازی از آنها تجربه موفق است که در علوم انسانی نیز خواهد توانست تعارضات بسیاری را حل و فصل نماید. نکته آخر اینکه مبتنی بر هستی‌شناسی وحدت‌گرا، هستی همواره چیزی بیشتر از آن چیزی است که ما می‌بینیم و همواره ابعاد بالاتری وجود دارد که با چشم مادی قابل رؤیت نیست. لذا اینکه دلیل چیزی را نمی‌دانیم به معنای حذف علیت از هستی نمی‌باشد؛ بلکه هنوز علم ما به آن درجه نرسیده که علت آن پدیده را درک کند. این همان اعتراف به پیشی گرفتن فلسفه و متافیزیک بر فیزیک می‌باشد. واضح است که این نگرش عمیق، بسیاری از چالش‌های موجود در حوزه علوم انسانی را حل و رفع خواهد کرد و آن را در آستانه انقلابی نو قرار خواهد داد.

۷. فهرست منابع



۱. قرآن کریم
۲. دانش‌نامه ویکی‌پدیا
۳. ابن سینا، حسین ابن عبدالله (ه.ق. ۴۰۵). النفس من کتاب الشفاء. تحقیق و تصحیح: حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۵). قم، ایران: مؤسسه بوستان کتاب.
۴. ابن عربی، محی‌الدین. فتوحات مکیه. تحقیق عثمان یحیی (ه.ق. ۱۴۰۵). بیروت: دار صادر، چاپ دوم.
۵. ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۷۰). فصوص الحکم. تصحیح ابوالعلا عقیفی. تهران: انتشارات الزهراء.
۶. ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق.م). مابعدالطبیعه. ترجمه: خراسانی، شرف‌الدین (۱۳۶۶ ب). تهران: گفتار.
۷. افلاطون، مجموعه آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی (۱۳۶۷). تهران: خوارزمی.
۸. اسپینوزا، باروخ (۱۳۶۴). اخلاق. محسن جهانگیری. تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
۹. بوریل، گیبسون؛ مورگان، گارت (۱۳۹۷). نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان: عناصر جامعه‌شناختی حیات سازمانی. ترجمه: نوروزی، محمدتقی (۱۳۹۷). ایران. تهران: انتشارات سمت، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۰. جعفری تبریزی، محمدتقی (۱۳۶۰). شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۹۳.

۱۱. حسینی دشتی، سید مصطفی (۱۳۸۵). معارف و معاریف، ج ۷. تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه، ص ۴۳۵.
۱۲. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۵). تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۱. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۳۷۶-۳۷۷.

۱۳. دانایی‌فرد، حسن (۱۳۹۸). نظریه‌پرداز: مبانی و روش‌شناسی‌ها. تهران: انتشارات سمت.
۱۴. زاده محمدی، علی. (۱۳۹۸). روان‌شناسی وحدت‌مدار: رویکردی بومی در تبیین ساختار روان وحدانی انسان. راهبرد فرهنگ، ۱۲(۴۸)، ۱۴۷-۱۶۸.
۱۵. سالم‌ن، رابرت. سی. و کتلین هیگینز (۱۳۸۷). شور خرد. ترجمه کیوان قبادیان. انتشارات اختران.
۱۶. سجادی، سیده‌هدایت؛ گلشنی، مهدی؛ کرباسی‌زاده، امیراحسان (۱۳۹۱). رهیافت وحدت‌گرایانه و مکانیک کوانتوم استاندارد. نشریه فلسفه علم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صص ۴۷-۶۸.
۱۷. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (ملاصدرا) (۱۳۸۹). حکمت متعالیه در اسفار اربعه. شرح محمد خواجوی. ایران. تهران: انتشارات مولی.
۱۸. فلوطین. مجموعه آثار، ترجمه: لطفی، محمدحسن (۱۳۳۶). تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۹. کاکایی، قاسم (۱۳۸۹). وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت. ایران. تهران: انتشارات هرمس.
۲۰. گلشنی، مهدی (۱۳۹۵). علّیت و پیش‌بینی در کیهان‌شناسی مدرن. نشریه پژوهش‌های فلسفی، سال ۱۰، شماره ۱۹، صص ۳۵۳-۳۷۸.
۲۱. گلشنی، مهدی (۱۳۹۹). قرآن و علوم طبیعت: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۲. گلشنی، مهدی (۱۳۹۸). علم و دین در افق جهان‌بینی توحیدی. تهران: انتشارات دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی.
۲۳. گلشنی، مهدی (۱۳۹۶). سیر تحول از علوم رشته‌ای تا علوم میان‌رشته‌ای و علوم یکپارچه. دوفصل‌نامه علمی-پژوهشی فلسفه علم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هشتم، شماره اول، صص ۶۹-۸۶.
۲۴. گلشنی، مهدی؛ جمالی، محمد؛ خطیری، مرتضی (۱۳۹۹). علم و شبه علم. تهران: نشر علم.
۲۵. لایب‌نیتس (۱۶۴۶-۱۷۱۶). منادولوژی. ترجمه: مهدوی، یحیی (۱۳۷۵). تهران: خوارزمی.
۲۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق). بحار الانوار، ج ۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۷. محمدپور، احمد (۱۳۹۸ الف). روش در روش: درباره ساخت معرفت در علوم انسانی. ایران. قم: لوگوس.
۲۸. محمدپور، احمد (۱۳۹۸ ب). ضدروش: زمینه‌های فلسفی و رویه‌های عملی در روش‌شناسی کیفی. ایران. قم: لوگوس.
۲۹. وارث، سیدحامد (۱۳۸۰). نگرش فراپارادایمی به مدیریت دولتی. نشریه دانش مدیریت، سال چهاردهم، شماره ۵۵، صص ۵۱-۸۱.
۳۰. هیچ، ماری جو (۲۰۱۳). نظریه سازمان: مدرن، نمادین-تفسیری و پست‌مدرن. ترجمه: دانایی‌فرد، حسن (۱۳۹۸). ایران. تهران: مؤسسه کتاب مهربان نشر.



1. Amram, J.Y. (2005). Intelligence Beyond IQ: the Contribution of Emotional and spiritual Intelligences to Effective Business Leadership. Institute of Transpersonal Psychology and Social Psychology.
2. Beibei Chen (2021). The String Theory: Past and Present. IOP Conference Series: Earth and Environmental Science, 658. <https://doi.org/10.1088/1755-1315/658/1/012002>
3. Berelson, B. (1971). Content Analysis in communication Research New York: Hafner.
4. Cohen, Eliel (2021). "The boundary lens: theorising academic activity". The University and its Boundaries: Thriving or Surviving in the 21st Century 1st Edition. New York: Routledge. pp. 14-41. ISBN 978-0-367-56298-4. Archived from the original on May 5, 2021. Retrieved May 4, 2021.
5. Djordje Minic (2020). From Quantum Foundations of Quantum Field Theory, String Theory and

- Quantum Gravity to Dark Matter and Dark Energy. Cornell university. <https://doi.org/10.48550/arXiv.2003.00318>
6. Drageset, Olav(2020). A model of matter, mind, and consciousness. Physics Essays Publication, Ryghs vei 15-B, N-0785 Oslo, Norway.
 7. Fischer, M.R.; Fabry, G (2014). "Thinking and acting scientifically: Indispensable basis of medical education". GMS Zeitschrift für Medizinische Ausbildung. 31 (2): Doc24. doi:10.3205/zma000916. PMC 4027809. PMID 24872859.
 8. Folkert, Kuipers. (2022). Humanities (research field). doi: 10.31219/osf.io/2ufbh
 9. Francesco, Tava., Daan, F., Oostveen. (2022). Future Humanities. Future Humanities, doi: 10.1002/fhu2.2
 10. Golshani, Mehdi. (2021). From Physics to Metaphysics: Islamic Perspective and Contemporary Outlook. The Quarterly Journal of Philosophical Investigations, vol.15, issue:36, pp.82-91.
 11. Goles, Tim and Rudy Hirschheim(2000), The paradigm is dead, the paradigm is dead...long live the paradigm: the legacy of Burrell and Morgan, Omega, 28,249±268.
 12. Graneheim,U.H.&Lundman,B. (2004). Qualitative Content Analysis in nursing research: Concepts, Procedures and Measures to achieve trustworthiness.Nurss Edu Today:VOL 24
 13. Greene, B. (2011). The Elegant Universe. United Kingdom: Random House.
 14. Greene, Brian. (2015). "The Theory of Relativity, Then and Now". Retrieved 26 September 2015. <https://www.smithsonianmag.com/innovation/theory-of-relativity-then-and-now-180956622/?no-ist>
 15. Heilbron, J.L.; et al. (2003). "Preface". The Oxford Companion to the History of Modern Science. New York: Oxford University Press. pp. vii–x. ISBN 978-0-19-511229-0.
 16. Hugh Willmott. (1993). Breaking the Paradigm mentality. organization studies, 14 (5), PP: 681-719.
 17. Jaki, Stanley(1992). The Relevance of physics. The Scottish Academic Peress, 1992, p.352.
 18. Kaku, Michio(2014). The future of the mind: the scientific quest to understand,enhance,and empower the mind. New York: Doubleday.
 19. Linde, A. (1998), The Christian Science Monitor, p.B4.
 20. Margenau, Henry and Varghese, Abraham,. (1993). Cosmos, Bios, Theos. La Salle,I11, p105.
 21. Marian, Georgiev, Delchev. (2023). Application of the Method Content-analysis of Educational Content in the Preparation of Students of Pedagogical Specialties in the Conditions of Distance Learning. Pedagogika, doi: 10.53656/ped2023-3s.11
 22. Medawar, Peter. (1984). The Limits of Science, Oxford: Oxford University Peress, p.60-66
 23. Neumen, W. L. (2000). Social Research Methods: Qualitative and Approaches. London: Ally and Bacon.
 24. Nisbet, Robert A.; Greenfeld, Liah (October 16, 2020). "Social Science". Encyclopedia Britannica. Encyclopædia Britannica, Inc. Archived from the original on February 2, 2022. Retrieved May 9, 2021.
 25. Norman Jackson & Pippa carter. (1991). In Deference of Paradigm incommensurability. Organization Studies, 12(1), PP: 109-127.
 26. Pallardy, Richard. "Encarta". Encyclopedia Britannica, Invalid Date, <https://www.britannica.com/topic/Encarta>. Accessed 27 January 2024.
 27. Parker, B 1993, 'Overcoming some of the problems', pp.259-279
 28. Polchinski, J., 1998. String theory: Volume 1, an introduction to the bosonic string. Cambridge university press.
 29. Rucker, Rudy(2019). "Robots and souls". Infinity and the Mind: The Science and Philosophy of the Infinite (Reprint ed.). Princeton, New Jersey: Princeton University Press. pp. 157–188. ISBN 978-0-691-19138-6. Archived from the original on February 26, 2021. Retrieved May 11, 2021.
 30. Vaughan, F. (2002). What Is Spiritual Intelligence? Journal of Humanistic Psychology.42(2).



31. Weaver, Gary.R. & Gioia, Dennis.A. (1994). Paradigm Lost: In Commensurability vs structurationalist inquiry. *Organization Studies*, 15 (4), PP: 595-59.
32. VALENTINO BRAMÈ MARIO (2006). String theory: In search of (meta)physical objects. «Revue internationale de philosophie» 2006/2 n° 236 | pages 209 à 221. DOI:10.3917/rip.236.0209
33. Weinberg, S. (2010). *Dreams Of A Final Theory: The Search for The Fundamental Laws of Nature*. United Kingdom: Random House.
34. Weyl, Hermann. (1922). *Space-Time-Matter*, trans. By H. L. Brose. London: Methuen, p.10.
35. Wilson, E.O. (1999). "The natural sciences". *Consilience: The Unity of Knowledge* (Reprint ed.). New York: Vintage. pp. 49–71. ISBN 978-0-679-76867-8.



بررسی تطبیقی عبارات "عندالله" و "عندرب" و متعلقات آن دو در قرآن کریم

زهرا چراغچی^۱، امیر توحیدی^۲، مجید معارف^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۴/۳۱

چکیده

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



۲۷

تدبیر، اصلی بی‌بدیل در تعامل و مواجهه انسان با گنجینه وحی و کلام الله مجید است. وقتی این سؤال پیش می‌آید که آیات قرآنی درصدد بیان چه چیزی هستند، مهم‌ترین موضوعی که به ذهن متبادر می‌شود، تعیین ارزش معنایی آیات است که بی‌شک با تدبیر حاصل می‌گردد چراکه خداوند حکیم در قالب واژگان عربی پیام خویش را ارائه نموده است. بنابراین، تکیه بیشتر بر آیات و تعبیرات قرآنی و دریافت مفاهیم و جمع‌بندی‌های معنایی و محتوایی از متن قرآن، باید بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. حین مطالعه در آیات قرآن با عباراتی مواجه می‌شویم که مضاف آنها یکسان، ولی مضاف‌الیه آنها متفاوت است به طور مثال در برخی آیات مفرده عند در کنار "الله" و در برخی موارد با واژه "رب" به‌کار رفته است. این سؤال در ذهن خواننده ایجاد می‌گردد چه تفاوتی بین عبارات "عندالله" و "عندرب" در قرآن کریم وجود دارد و خداوند در کنار این تعابیر چه موضوعاتی را مطرح کرده است و از طرح این موضوعات چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آیا می‌توان از طریق شناخت رابطه محتوایی این عبارات به فهم عمیق‌تری از قرآن دست یافت؟ پژوهش حاضر به منظور پاسخ به سؤالات تحقیق و با روش توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است. بر اساس بررسی‌های انجام شده رابطه معناداری بین استفاده از ترکیب‌های متفاوت متعلقات "عند" در قرآن مجید وجود دارد. علم، عهد، آیات، کتاب،

۱- دانشجوی دکترای علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، hafezquranzchphd@gmail.com

۲- دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، amir-tohidi-11@yahoo.com

(نویسنده مسئول)

۳- استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران، maarefi@ut.ac.ir

نصرت، رزق، آخرت، خیر و بقاء و... از متعلقات "عندالله" در قرآن و در کنار "عندرب" موضوعاتی مانند دارالسلام، قدم صدق، نزول عذاب، احوال مجرمین و... به کار رفته است. بر این اساس هم پوشانی، افتراقات و اشتراکات این دو عبارت احصاء و مورد بررسی قرار گرفته و مشخص گردید در موضوعاتی مانند علم، درجات پاداش الهی، شهدا هم پوشانی وجود دارد.

واژه‌های اصلی: عند، الله، رب، قرآن کریم، بررسی تطبیقی.

مقدمه

واژگان قرآن یکی از عناصر انتقال معنا به مخاطبان خود بر شمرده می‌شوند که آشنایی با معنای ظاهری و باطنی و کشف ارتباط آنها می‌تواند خواننده قرآن را هرچه بیشتر به مقصود و مراد به کارگیرنده آنها واقف نماید.

وجود عبارات متفاوتی مانند "عندالله"، "عندرب"، "عندالرحمن"، "عندبارئ" و "عند ملیک مقتدر" در قرآن این سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند که خداوند از بیان این تعابیر گوناگون چه هدف و مقصودی را دنبال می‌کند و چرا تعابیری این چنین و با مضاف یکسان ولی مضاف‌الیه‌های متفاوت ذکر کرده است؟ لذا تعابیر مذکور می‌تواند کارکردهای متفاوت و یا مشترکی داشته و در عین حال افق گسترده‌ای برای فهم آیات پیش روی مخاطبان خود ایجاد نماید.

از آنجایی که خداوند حکیم از به کارگیری تک تک کلمات قرآن کریم دارای منظور و مقصود خاصی بوده لذا به منظور تدبیر بیشتر در کلام وحی بررسی محتوایی، تطبیق و کشف ارتباط بین متعلقات عبارات "عندالله" و "عندرب" در قرآن مورد توجه و ضروری به نظر می‌رسد ولی تاکنون در پژوهش‌های قرآنی مورد بررسی قرار نگرفته است.

این پژوهش حاصل بررسی حدود ۹۷ آیه از قرآن کریم است که مشتمل بر عبارات «عندالله» و «عندرب» بوده و سعی شده با درنگ و ژرف‌کاوی در آیات مربوطه بیشترین و کمترین متعلقات و اشتراکات و افتراقات را احصاء و بررسی نموده تا راهی برای تقرب و نیل به هدف غایی خالق و درک بیشتر از لطایف و مضامین قرآنی را فراسوی خواننده فراهم آورد و دیگر تعابیر در این پژوهش جای مقال نمی‌باشند. نوع تحقیق حاضر از نوع بنیادی و روش توصیفی - تحلیلی بوده است و برای دستیابی به سؤالات تحقیق، از روش کیفی استفاده شده و به منظور ثبت داده‌ها، تمامی متن کلام الله مجید از طریق نرم افزار قرآنی جامع التفاسیر در خصوص موضوع پژوهش حاضر، به شکل متن و فایل Word وارد نرم افزار MAXQDA10 شد و مقوله بندی گردید تا مشخص گردد خداوند کریم در آیات مورد نظر چه موضوعی را بیشتر مورد توجه قرار داده است.

مفهوم شناسی واژگان

عند: لفظی است که در لغت عرب دلالت بر قُرب و نزدیک بودن دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق،



ص ۵۹۰). معانی فارسی عند از قبیل: نزد، نزدیک، سوی، پیش و... می باشد. عند برای ظرف حقیقی و مجازی و به معنی مطلق داشتن به کار می رود، خواه همراه دارنده باشد و خواه نباشد، مانند: "عندی مال"؛ خواه آن مال همراه گوینده باشد و خواه همراه او نباشد. اما گفته شده اصل استعمال عند، در مورد چیزی است که نزدیک عضو و یا جانبی از جوانب شخص باشد و گویند که مفهوم عند، نهایت و غایت نزدیکی است (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۴۵۱). چنانچه طریحی در مجمع البحرین ذیل مفرد "عند" می نویسد: عند ظرف مکان و زمان و غیر متمکن است و تنها حرف جر "من" بر آن وارد می شود و در اصل در مورد چیزی به کار می رود که نزد تو حاضر باشد (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۰۹). الله: اسم علم برای ذات واجب الوجود جامع همه اوصاف کمال است (ابن فارس ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۷۷). اما کسانی که قائل به اشتقاق این کلمه شده اند نیز در مبدأ اشتقاق اختلاف دارند که اقوال در این زمینه زیاد و خارج از بحث می باشد اما آنچه در سخنان پیشوایان معصوم علیهم السلام درباره "الله" و ویژگی هایش آمده است؛ "الله" مشتق از "وله" به معنی "تحیر" است، چراکه عقل ها در ذات پاک او حیران است، این سخن امیرمؤمنان علیه السلام است: "الله معناه المعبود الذی یأله فیه الخلق ویؤله إلیه و الله هو المستور عن درک الابصار و المحجوب عن الأوهام و الخطرات." (صدوق، ۱۴۰۷، ج ۸۹) که قسمت اخیر حدیث اشاره به آیه (لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار) (انعام: ۱۰۳) دارد. الله به معنای معبودی است که خلق و اله و سرگشته ذات اویند و به سوی او باز می گردند. او پوشیده از ادراک و فرائد از دسترس اوهام و خیالات است و از افکار و عقول خلق محجوب (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۲۲). گاه نیز آن را از ریشه "أله" (به معنی عبادت) دانسته اند، و در اصل "الاله" است، به معنی "تنها معبود به حق" (عسکری، ۱۴۰۰ق، ۱۸۰). الله نام خدا در زبان عربی است و مسلمانان "الله" را تنها خدای عالم می دانند. در فارسی معادل این واژه را می توان کلمه خدا دانست و این نام جز بر خدا اطلاق نمی شود (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۴). اسماء دیگر خداوند غالباً به عنوان صفت برای کلمه "الله" به کار می روند.

رب: یکی از اسماء الهی که بعد از اسم جلاله الله، بیشترین کاربرد را در قرآن دارد، واژه رب است. انبیا و اولیاء الهی نیز در ادعیه و مناجات شان با خداوند متعال، به این اسم، بسیار توسل جسته اند (فَدْعَا رَبِّهِ أَتَى مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ - قمر: ۱۰). این واژه در قرآن از معانی مختلفی برخوردار است که با بررسی آیات پی می بریم این واژه در اکثر موارد در معنای خداوند متعال و در موارد اندکی در معنای غیر خداوند استعمال شده است.

واژه «رب» در قالب مضاف الیه (مانند عبارت عند رب که مورد نظر پژوهش حاضر است) و همچنین به صورت مضاف مانند (ربُّ العرش)، (ربُّ العالمین)، (ربُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)، (ربُّ النَّاسِ)، (ربُّ الْفُلُقِ)، (ربِّکُم)، (رَبَّنَا) و... در قرآن به کار رفته است.

در کتب لغت برای واژه "رب" معانی گوناگون نقل شده است، مانند: مصلح، مالک، صاحب، سید، مدبر، مربی، قیم، منعم و خالق که به نقل برخی از آنها می پردازیم:





- ۱- الرب: با الف و لام بر خداوند تبارک و تعالی اطلاق می‌شود و آن را صاحب شیء می‌گویند... و در معنای سید به کار رفته است. استعمال آن با الف و لام برای مخلوق به معنای مالک جایز نیست (مقری فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۴).
 - ۲- الرب همان خدای عزوجل است و او رب هر چیزی است یعنی مالک آن و الرب در غیر خداوند گفته نمی‌شود مگر به صورت اضافه. الرب در لغت به مالک، سید، مدبر، مربی، منعم و قیم اطلاق می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۲۳).
 - ۳- رب: پروردگار اصلاح‌کننده شیء است زیرا او اصلاح‌کننده احوال خلقت است (ابن فارس، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۱۲۵).
 - ۴- رب از تربیت مشتق شده است و این کلمه به طور اطلاق جز به خدا گفته نمی‌شود و در غیر خدا مقید می‌آید نحو: رب الدار. رب به معنی مربی از اسماء حسنی است و مقام ربوبیت خداوند را روشن می‌کند یعنی آنگاه که در وصف خدا گفته شود: رب العالمین. مراد پرورش دادن و تربیت کردن تمام موجودات است (قرشی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۳).
- خلاصه اینکه لفظ رب در معانی متعددی به کار رفته است که در تمام این معانی، مشترک معنوی است و جامع آنها کلمه "من بیده امر التدبیر و الادارة و التصرف" است. بنابراین، رب یعنی کسی که امر تدبیر امور و اداره آن و تصرف در امور، به دست اوست که یک مفهوم کلی است و معانی دیگر مانند تربیت، اصلاح، حاکمیت، مالکیت و صاحبیت، همگی مصادیق این مفهوم کلی هستند (سبحانی، بی تا، ۱۷) و اگر دقت کنیم «رب» یک معنی بیش ندارد و آن کسی است که اختیار و تصرف در امور مربوط به شیء را داشته باشد و سایر معانی رویه‌های مختلف از یک واقعیت است و در همه موارد آن، معنی واحدی که اختیارداری و سرپرستی است، محفوظ می‌باشد. مربی و مصلح و رئیس و مالک و صاحب، رویه‌های مختلف از یک واقعیت‌اند و هرگز نباید اینها را معانی مختلف شمرد، بلکه معنی «رب» که از ماده «رب» گرفته شده، نه «ربی» همان کسی است که تدبیر و اراده و تصرف در چیزی از آن او باشد و دقت در آیات قرآن نیز همین معنا را می‌رساند (سبحانی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۵۰).

تحلیل و بررسی محتوایی عبارت «عندالله» در قرآن کریم

عبارت «عندالله» در قرآن کریم که مرکب است از کلمه «عند» و لفظ جلاله «الله»، «عند» اسم بوده و بر نوعی از ظرفیت دلالت می‌کند و می‌رساند که مدخول آن ظرف برای چیزی هست (النصاری ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۰۷) حال ظرف مادی (مکانی و زمانی) باشد، مثل اینکه می‌گوییم: «فلان کتاب نزد من است» و یا معنوی و احاطه علمی باشد، مثل اینکه می‌گوییم همه چیز از جمله علم (اعراف/ ۱۸۷ و احزاب/ ۶۳)، آیات (انعام/ ۱۰۹ و عنکبوت/ ۵۰)، عهد (التوبه/ ۷ و بقره/ ۸۰)، نصرت (آل عمران/ ۱۲۶ و

انفال/۱۰)، رزق (عنکبوت/۱۷ و آل عمران/۳۷)، خیر و بقاء (قصص/۶۰ و شوری/۳۶) نزد خداست^۱. اما از آنجا که کلمات «عند»، «لَدُنْ» و «لَدَى» تا حدودی به یک معنا بوده و در مواردی نیز به جای یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند، با این تفاوت که «عند» هم برای حاضر و هم برای غائب به کار می‌رود (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۴، ص ۸۸)، عبارتی که «عِنْدَ اللَّهِ» در آن به کار رفته است دال بر این معناست که همه موجودات نزد خدا حاضر و در محضر او هستند و در جایی که بخواهیم از احاطه علمی او سخن بگوییم، تعبیر فوق را بیان می‌کنیم و این عبارت هیچ‌گونه دلالتی بر حضور حقیقی و یا نازل شدن چیزی از سوی خداوند به کسی یا چیزی ندارد و ابتداء و انتهاء در معنای «عِنْدَ اللَّهِ» نهفته نیست، چراکه طبق آیات صریح قرآن (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) (انعام/۱۰۳) منظور از عندیت الهی حضور جسمی و درک باری تعالی نخواهد بود و خداوند محدود به زمان و مکان نبوده، بلکه حضور الهی حضور قیومیت است و از آنجا که قیوم بودن درباره خداوند - که از جسم و صفات جسمانی منزّه است - مفهومی ندارد، به معنی انجام کار خلقت و تدبیر و نگهداری است؛ زیرا هنگامی که انسان می‌خواهد کاری را انجام دهد برمی‌خیزد. آری، او است که همه موجودات جهان را آفریده، تدبیر، نگاه‌داری و تربیت و پرورش آنها را برعهده گرفته است و به طور دائم و بدون هیچ‌گونه وقفه قیام به این امور دارد. از این بیان، روشن می‌شود: «قَيُّوم» در واقع، ریشه و اساس تمام صفات فعل الهی است (منظور از صفات فعل، صفاتی است که رابطه خدا را با موجودات جهان بیان می‌کند). امام خمینی معتقد است تمام موجودات ظاهر و باطن و تمام عوالم غیب و شهادت، تحت تربیت اسم الله و تمام حرکات و سکنات او به قیومیت اسم الله است اما حقیقت این قیومیت حق را کسی جز اولیاء خاص نمی‌دانند و قرب و بعد به نحو مجاز و استعاره است زیرا ساحت مقدس حق منزّه از قرب و بعد حسی و حتی معنوی است و احاطه حق بر همه موجودات احاطه قیومی است (خمینی، ۱۳۸۸، ص ۶۵۹: ۲۸۸).

در قرآن کریم عبارت "عند الله" در کنار موضوعات فراوانی به کار رفته است که می‌توان آنها را بر دو بخش تقسیم نمود: آیاتی که کتاب، رسول، آیات، دین، ثواب، خیر و ابقی را عند الله ذکر کرده‌اند، به نوعی بیانگر این است که خداوند با آوردن آنها در روند هدایت و بیان تکلیف الهی مرحله تبلیغ را بیان نموده و عدم پذیرش به عناد انسان‌ها برمی‌گردد چراکه وقتی مطلبی به طور مشخص تبیین و ذکر شود، دیگر جهل و نادانی در آن بی‌معنی خواهد بود. دسته دیگر آیات متصف به فعل خداوند است همانند رزق (آل عمران: ۳۷) و نصر (آل عمران: ۱۲۶) که خداوند متعال به اختصاص آنها به خود تصریح کرده است تا جای هیچ‌گونه ایراد و تردیدی باقی نماند و راه برای کسب معرفت و



۱- إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ (اعراف: ۸۸۷/ احزاب: ۶۳) قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ (انعام: ۱۰۹/ عنکبوت: ۵۰) / كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ (توبه: ۷) / وَمَا تَنْصُرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (آل عمران: ۱۲۶) / إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ (عنکبوت: ۱۷) / وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى (قصص: ۶۰)

ایجاد این رابطه دوسویه مشخص باشد و عبارت «من عندالله» در این آیات بیانگر این نکته است که تصریح نماید انسان در هیچ حال و احوالی از خداوند بی نیاز نمی باشد و درحقیقت فعل و کار خداوند محسوب می شوند و ذهن ما با دیدن افعال وی به وجود این اوصاف منتقل می گردد تا آنجا که اگر او به چنین کاری دست نمی زد، هرگز نمی توانستیم او را به این اوصاف توصیف کنیم؛ مانند رازق، که با فراهم ساختن وسایل زندگی مردم می گوییم او رازق است. پس اگر او مبدأ این کار نبود و فعلی را انجام نمی داد و ما تنها به ذات او توجه می کردیم هرگز به وجود چنین اوصافی پی نمی بردیم (سبحانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۸۵) و همچنین از جمله صفاتی هستند که در ثبوت و تحقق متوقف بر غیر است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۹۸-۹۹) یعنی زمانی خدا به صفت رازقیت متصف می شود که هم خدا و هم مخلوقات و هم رابطه میان خدا و مخلوقات در نظر گرفته شود. در این صورت صفت رازقیت را انتزاع کرده و می گوئیم خداوند رازق موجودات است. همچنین در مورد نصرت الهی در آیه ۷ سوره محمد تصریح گردیده است که اگر خداوند را یاری دهید، او نیز شما را یاری خواهد نمود (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ/محمد: ۷) و منظور از نصرت دادن به خدا، هرگونه یاری دادن مانند یاری دین و پیامبر خدا (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۷، ص ۲۹۷؛ طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۱۴۹) و جهاد در راه خدا می باشد و مراد از اینکه فرمود: "خدا هم شما را یاری می کند" این است که اسباب غلبه بر دشمن را برای تان فراهم می سازد، مثلاً ترسی از شما در دل کفار می اندازد و امور را علیه کفار و به نفع شما جاری می کند و دل های شما را محکم و شجاع می سازد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۲۲۹).

تحلیل و بررسی محتوایی عبارت "عند رب" در قرآن کریم

آیاتی که عبارت عند رب در آن آمده است به چند دسته تقسیم می شود:

الف: در آیات فراوانی که ترکیب عند رب به کار رفته است، رب در معنای مربی بودن پروردگار و تربیت مخلوقات است و در کنار این تعبیر موضوعات متفاوتی مطرح شده است.

خداوند عزیز چون مربی است و تربیت دارای نظام پاداش برای عاملین و مؤمنین و عذاب و شکنجه برای متخلفین است از عبارت عند رب استفاده نموده و خداوند مؤمنین را با اجر و پاداش و وعده بهشت (بقره: ۶۲) تشویق به عمل نموده و در مقابل متخلفین را با وعده به عذاب از ارتکاب به جرم و جنایت بازداشتاده و تحذیر نموده است (سجده: ۱۲/سبا: ۳۱). ظلم (ستم به خود و دیگران) و کفر (عدم پذیرش حق) چیزی جز سرشکستگی و عذاب و شکنجه در نزد مربی ندارد. به همین منظور از عبارت عند رب استفاده نموده است.

یکی از معانی رب، تربیت است و خداوند مربی اصلی کتاب خود به انبیای الهی است. او تفسیر این آیات را به پیامبر آموخته و پیامبر هم آن را به ائمه (ع) آموخته است. پس همه علم کتاب از ناحیه رب جلیل است و او مربی راسخون فی العلم می باشد. به همین سبب از عبارت عند رب در آیه ۷ آل



عمران استفاده شده است.

اعمال صالح نزد خدا بهترین ذخیره و چیزی باقی ماندنی است (مریم: ۷۶) زیرا مترتب ثواب و پاداش عاملین می‌گردد که یکی از شئون مربی است.

عمل نیک مرضی پروردگار است (مریم: ۵۵) زیرا خداوند تربیت‌کننده و مربی است و این اعمال در رشد بنده و رسیدن به کمال او را یاری می‌رساند.

پاسداشت محرمات یکی از توصیه‌های مربی به تربیت‌شوندگان است (حج: ۳۰) و این یکی از شئون مربی است به همین دلیل از تعبیر یا ترکیب عند رب استفاده نموده است.

بهره دنیا و آخرت برای متقین است (قلم: ۳۴) زیرا آنها گوش به فرمان مربی خود هستند که مدبر و خالق عالم هستی است. خداوند مربی عالم وجود است و به واسطه این صفت خوبان و ملائکه به عبادت وجود پروردگار خویش مشغولند (فصلت: ۳۸). درجه دادن به مؤمنین و رتبه‌بندی آنها یکی از صفات مربی است (انفال: ۴).

ب: یکی از معانی رب، مالک و صاحب اختیار بودن است. او مالک دنیا و آخرت است. لذا در مورد تعدادی از آیات از این عبارت به منظور نشان دادن این مطلب استفاده نموده که چون خداوند مالک و صاحب اختیار روز قیامت است لذا کافرین و منافقین و اهل کتاب در روز قیامت در نزد پروردگار محاجه می‌کنند و اوست که این اختلافات را بررسی و داوری می‌کند (آل عمران: ۷۳) زیرا تنها او مالک و صاحب اختیار و حسابرس واقعی روز قیامت است. خداوند مالک یوم الدین است. پس تنها او داننده زمان وقوع قیامت و حسابرسی اعمال مخلوقین است (آل عمران: ۱۸۷).

ج: یکی از تعاریف رب منعم است و شهدا و مؤمنین زنده‌اند و در جوار رحمت الهی روزی خورده و از نعمت‌های او بهره‌مندند (حدید: ۱۹).

د: در آیه ۴۴ سوره یوسف عند رب به معنای پادشاه به‌کار رفته است. یکی از معانی رب؛ قیم، سرپرست و پادشاه است و چون فرعون صاحب اختیار و پادشاه آن یار زندانی یوسف بوده از این عبارت استفاده شده است.

ه: یکی از تعاریف رب خالق است. چون خداوند خالق عالم هستی است نهایت کمال هر شیء را می‌داند و آن را به سوی کمال خود هدایت می‌کند. لذا هر آنچه برای مخلوق ضرر داشته به عنوان گناه یا سیئه و به عنوان حکم و دستور نهی نموده است. شاهد مثال این معنا آیه ۳۸ سوره اسراء می‌باشد. همان‌گونه که قبلاً اشاره گردید رب در تمامی این معانی مشترک معنوی است و در مجموع موضوعاتی که عبارت عند رب در کنار آنها به‌کار رفته است بیانگر این است که رب پرورش‌دهنده‌ای است که به موجود مورد تربیت خویش نشو و نما می‌دهد تا آنجا که آن موجود به کمال برسد و متعهد است که برای زیست موجودات مورد تربیتش قانون‌گذاری کند و او را به وسایل رسیدن به کمال خود مجهز ساخته و در این راه راهنمایی می‌کند (عسکری، ۱۳۸۸، ص ۵۹). تأمین نیازهای موجود مورد تربیت مثل تدوین قانون‌های لازم جهت زندگانی و هدایت از شئون اصلی ربوبیت است و چنانچه در آیات

سوره اعلی آمده است هدایت از ابتدای پیدایش و تکوین موجود تا پایان حیات ادامه دارد. خداوند متعال چون رب جهان و موجودات است، هدایت همه آنها را به دست دارد. رب جهان بر اساس صفت ربوبیت، بعد از خلقت موجود و اعطاء وسایل تحصیل کمال، او را به راه کمال راهنمایی می‌کند.

معارف قرآن و طرح دسته‌بندی آن

با اینکه در بسیاری از روایات می‌خوانیم که علم کامل قرآن نزد پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) است و آنان معلم و مفسر حقیقی قرآن هستند [چنان‌که قرآن درباره پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید که معلم و مبین قرآن، خود پیغمبر اکرم است و (يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ/ جمعه: ۲)]. با این حال، می‌بینیم که هم خود پیغمبر اکرم (ص) و هم ائمه اطهار (ع) تأکید می‌کنند که به قرآن مراجعه کنید و حتی می‌فرمایند: «اگر در صحت روایات منقول از ما شک کردید آنها را با قرآن بسنجید». در روایات بابی وجود دارد به نام عرض علی‌الکتاب و در کتاب‌های اصول در باب تعادل و ترجیح ذکر می‌شود، که یکی از مرجحات و یا شرایط اعتبار روایت، موافقت و عدم مخالفت آن با قرآن است. بله البته طبق روایات یکی از راه‌های تشخیص صحت حدیث، عرضه بر قرآن است. اما اینکه توسط چه کسی این کار صورت گیرد بسیار مهم است، چرا که اگر هرکس بتواند خودش قرآن را بفهمد و روایات را عرضه بر قرآن کند جایگاه مفسران واقعی و این همه روایاتی که از تفسیر به رأی منع می‌کند نامعلوم می‌گردد. لذا برای جمع این روایات باید به عالم دین (عالمی که واقعی باشد یا به گونه‌ای در این خانه تربیت شده باشد) مراجعه کرد تا او عرضه کند و ما اخذ نمائیم و با توجه به دلالت‌های آنان بتوانیم از معارف قرآن بهره‌مند گردیم. اما ما در عین حال مأموریم هم از طرف خود قرآن و خدای متعال، و هم بنا بر تأکیدهای پیغمبر اکرم (ص) و توصیه‌های ائمه اطهار (ع)، در آیات قرآن تدبیر کنیم، ما موظفیم معارف قرآن را به صورت سیستماتیک و منظم عرضه کنیم، به صورتی که پژوهشگر بتواند از یک نقطه شروع کند و زنجیروار حلقه‌های معارف اسلامی را به هم ربط دهد و در نهایت به آنچه هدف قرآن و اسلام است، نائل شود. پس ناچاریم معارف قرآنی را دسته‌بندی کنیم و به آنها شکلی دهیم تا آموختن آنها برای کسانی که وقت کمی دارند، آسان و نیز در مقابل نظام‌های فکری دیگر قابل عرضه باشد.

برای دسته‌بندی معارف قرآن باید نظام خاصی را برای موضوعات در نظر گرفته، آنگاه برای هر موضوعی، آیاتی را پیدا کرده، و در کنار یکدیگر قرار داده و سپس درباره آنها اندیشید و از همدیگر برای روشن کردن نقطه‌های ابهامی که احیاناً وجود دارد کمک گرفت. یعنی تفسیر القرآن بالقرآن همان راهی که علامه بزرگوار طباطبائی در تفسیر المیزان نشان داده‌اند و عمل کرده‌اند و با نگرشی نو به قرآن، آیات را با استمداد از تدبیر و استنتاج معنای آیه از مجموع آیات ذی ربط تفسیر کرده است. علامه، روش تفسیر «قرآن به قرآن» را حاصل تعلیم پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) و تفسیر واقعی قرآن معرفی می‌کند: چنان‌که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: «وَإِنَّمَا نُزِّلَ لِيُصَدِّقَ بَعْضُهُ بَعْضاً» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می‌فرماید: «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ»



(طباطبایی، ۱۳۸۸: ۷۸).

می دانیم که قرآن کریم دسته بندی های مرسوم در کتب بشری را مورد نظر قرار نداده است. پیدا کردن عنوانی کلی برای مفهوم یک یا چند آیه، کار مشکلی نیست ولی شکل دادن و گنجاندن عناوین در یک نظام مشکل است. پژوهنده در این تحقیق سعی کرده است برگرفته از طرح دسته بندی آقای مصباح یزدی، یک مدل مفهومی برای آیات مورد نظر تحقیق ارائه نمایند تا اشتراکات، افتراقات، هم پوشانی و بیشترین و کمترین موضوعات مطرح شده در ذیل عبارات عند الله و عند رب مشخص گردد. در این طرح می توانیم نظام معارف قرآنی را به صورت زیر در نظر بگیریم:

۱- خداشناسی (توحید، صفات و افعال الهی و..)

۲- تاریخ انبیاء و معصومین (ع) و قوم آنها (راهنماشناسی)

۳- انسان شناسی (ابعاد جسمی و روح انسان)

۴- معاد (فرجام شناسی و بحث مرگ، قبر، برزخ، قیامت و عالم آخرت)

۵- جهان شناسی (عالم دنیا، ملائکه، جن، علوم و...)

۶- قرآن شناسی (شناخت ابعاد کلام الله مجید)

۷- احکام و اخلاق (راه شناسی)



دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



۳۵

نخست به مسائل خداشناسی و انسان شناسی وارد شده، سپس سایر مسائل انسانی از راه تدبیر و تربیت الهی نسبت به انسان مورد بحث قرار داده می شود. در بخش انسان شناسی و معاد روشن می گردد که زندگی دنیا مقدمه ای برای آخرت و مرحله ای است که انسان باید با انتخاب خود، راه سعادت را برگزیند و سرنوشت نهایی خود را بسازد و تدبیرات الهی در این جهان بر محور تأمین مقدمات انتخاب (ابتلا و آزمایش) دور می زند.

در احکام و اخلاق برنامه های عملی قرآن برای انسان در رابطه با خدا، و با خود، و با دیگر انسان ها مطرح می شود و تعالیم این کتاب آسمانی درباره هر بخش جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد. خودشناسی و خودسازی و نیز خیر و شر در افعال اختیاری و رابطه آنها با کمال و سعادت نهایی، روش تربیت و تزکیه قرآن (بیدار کردن انگیزه های خیرجویی به وسیله انذار و تبشیر) نقش ایمان و عمل و بیان رابطه آنها با یکدیگر و رابطه هر دو با علم و سرانجام تفصیل اخلاق فاضله و رذیله مطرح می شود. این بخش به این مناسبت بعد از «قرآن شناسی» می آید که در آن به این نتیجه می رسیم که هدف قرآن، تزکیه و تعلیم است. تزکیه بحث اخلاق و خودسازی را ایجاب می کند و تعلیم بحث های آینده را. در همه مراحل ارتباط با محور اصلی «الله» کاملاً محفوظ است (مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ص ۱۰-۱۶).

یافته های حاصل از بخش دسته بندی معارف قرآن

از مجموع ۵۸ مورد تکرار عبارت "عند الله" در آیات مشاهده می شود ۲۹ درصد درباره موضوع معاد،

۲۳ درصد درباره موضوع احکام و اخلاق و ۱۷ درصد موضوع انسان شناسی و ۱۶ درصد درباره موضوع خداشناسی می باشد و ۱۵ درصد مابقی مربوط به موضوع انسان و قرآن شناسی می باشد. بیشترین مورد تکرار در مورد متعلقات عندالله مربوط به موضوع معاد و کمترین کاربرد برای موضوع قرآن شناسی می باشد.

همچنین از مجموع ۳۹ مورد تکرار "عند رب"، ۵۹ درصد درباره موضوع معاد و ۱۵ درصد درباره موضوع تاریخ انبیاء و معصومین و قوم آنها و ۱۳ درصد درباره موضوع احکام و اخلاق می باشد و ۱۳ درصد مابقی در مورد انسان، خدا و جهان شناسی می باشد. بیشترین مورد تکرار در مورد متعلقات عند رب مربوط به موضوع معاد و کمترین کاربرد برای موضوع جهان شناسی می باشد.

نتایج به دست آمده از تحلیل سؤالات تحقیق

- ۱- موضوع قرآن شناسی تنها همراه با عبارت عندالله به کار رفته است.
 - ۲- موضوع جهان شناسی تنها همراه با عبارت عند رب به کار رفته است.
 - ۳- بین موضوعات معاد، خداشناسی، تاریخ انبیاء و معصومین و قوم آنها، احکام و اخلاق و انسان شناسی بین عندالله و عند رب هم پوشانی وجود دارد و کلام الله مجید از هر دو عبارت برای بیان این موضوعات استفاده نموده است.
 - ۴- بیشترین هم پوشانی در استفاده از عبارت عندالله و عند رب در موضوع معاد بوده است.
 - ۵- کمترین هم پوشانی در استفاده از عبارت عندالله و عند رب در موضوع انسان شناسی بوده است.
- با عنایت به یافته های تحقیق حاضر همه فرضیه های تحقیق تأیید می شود و مشخص گردید که بین به کارگیری متعلقات عند رابطه معناداری وجود دارد، در این تحقیق معلوم شد که: آیاتی که در آن عبارات مذکور به کار رفته است هرکدام متوجه امور خاصی از دنیا و آخرت است که از جمله این امور می توان به نصرت، رزق، کتاب، دین، غنیمت، آیات، ثواب و عقاب بندگان توسط خداوند و... اشاره نمود. حال برخی از این موارد جهت تشویق بندگان در مسیر کمال انسانی به قدر وسع بشری برای مخلوقات قابل حصول هستند و مواردی که قابل حصول نیستند جهت تذکر بندگان به این نکته است که در مسیر آنها خود را به تکلف نیندازند و بین آیات مختلفی که عبارات مشابه دارند به نوعی همگونی برقرار است، به عنوان مثال علم، درجات پاداش الهی، شهدا و... از مشترکات بین تعابیر عندالله و عند رب است.

در مورد عندالله و عند رب پرتکرارترین موضوعات به ترتیب عبارت اند از: پاداش اعمال، تاریخ انبیاء و احکام که در این مورد با هم اشتراک دارند البته میزان تکرار در هر کدام متفاوت است، بدین صورت که تعداد تکرار در مورد پاداش اعمال، ویژگی های مؤمنین و معصومین مساوی، در مورد تاریخ انبیاء و ویژگی کفار در عندالله دو برابر عند رب و در احکام در عندالله سه برابر عند رب تکرار دیده می شود. همچنین در مورد آیات الهی در عندالله ۴ برابر عند رب تکرار دیده می شود.



تنها در سه موضوع بین عندالله و عند رب اشتراک محتوایی وجود دارد و آن بحث علم زمان وقوع قیامت، درجات مؤمنین و بهشت می باشد که همگی جزء امور اخروی است که کلام الله مجید با توجه به تنبیه دادن مؤمنین به عمل و در نظر داشتن آنها به آخرت از هر دو عبارت عندالله و عند رب استفاده نموده و در دیگر موارد هر کدام بنابر مصلحت خود از عبارت عندالله یا عند رب و دیگر تعبیر استفاده نموده است. به هر حال با توجه به بررسی کلی می توان به این نتیجه رسید که در عبارت عندالله بیشتر توجه به امور دنیوی مانند بیان احکام (مانند حکم شهادت زنا، حکم نوشتن سند، ممنوعیت ازدواج با همسران پیامبر و...)، قرآن شناسی، رزق، نصرت، کتاب الهی، فال بد، مکر، تاریخ انبیاء و... مطرح است و در عبارت عند رب بیشتر به تنبیه مؤمنین به امور اخروی مانند دارالسلام، قدم صدق، نزول عذاب بر کافران و مجرمین و احوال مجرمین در آخرت و.. توجه شده است. در بیشتر موارد بحث معاد مطرح شده است و قرآن کریم بسیار هنرمندانه روز قیامت را به تصویر کشیده است، تا باورمندی معاد و پذیرش آن برای مردم آسان تر شود چرا که این باورمندی در شیوه زندگی افراد، جهان بینی و هدایت ایشان تأثیر به سزایی دارد.

منابع قرآن کریم



دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



۳۷

۱. ابوالفتح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، آستان قدس رضوی: بنیاد پژوهش های اسلامی.
۲. ابن فارس، ابوالحسین بن زکریا (۱۴۰۲ق)، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون (چاپ دوم)، مصر.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
۴. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵. النصارى، ابن هشام (۱۴۰۸ق)، *مغنی اللیب*، قم: مکتبه السید الشهداء.
۶. خمینی، روح الله (۱۳۸۸)، *شرح چهل حدیث*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *مفردات الفاظ قرآن*، محقق: داوودی، صفوان عدنان (چاپ اول)، بیروت: دار الشامیه.
۸. سبحانی، جعفر (بی تا)، *الاسماء الثلاثه: الاله و الرب و العباده*، بی جا.
۹. -----، *منشور جاوید* (۱۳۸۳)، (چاپ اول)، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۱۰. -----، *الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل* (۱۴۱۱)، (چاپ سوم)، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۱. صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *التوحید*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۱۲. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، ترجمه احمد حسینی اشکوری. تهران: مکتبه المرتضویه.
۱۳. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۳)، *بدایه الحکمه*، ترجمه علی شیروانی، (چاپ اول)، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۱۴. ---- (۱۳۷۴ش)، تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. ----، (۱۳۸۸)، قرآن در اسلام، قم، بوستان کتاب قم.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات
۱۷. عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق)، الفروق فی اللغة، (چاپ اول) بیروت: دار الافاق الجدیده.
۱۸. عسکری، مرتضی (۱۳۸۸)، نقش ائمه در احیاء دین، قم: دانشکده اصول الدین.
۱۹. علوی حسینی، نیره السادات (۱۳۹۶)، آل الله در کتاب الله، انتشارات طویای محبت.
۲۰. قرشی، علی اکبر (۱۴۰۷ق)، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۲۱. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۸)، معارف قرآن: خداشناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی، قم: مؤسسه در راه حق.
۲۳. مقرئ فیومی، احمد بن محمد (بی تا)، المصباح المنیر، بیروت: مؤسسة الوفاء.





فرا تحلیل رویکردهای ایرانیان به مفهوم «ایران شناسی» و الزامات آن

حمید افشار^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۱۸

چکیده

پژوهش‌های ایران‌شناسی مدتی است که مورد توجه محافل علمی قرار گرفته اما علی‌رغم اهمیت آنها، فرایند علمی پژوهش‌ها در حوزه نظریه‌پردازی، پارادایم‌سازی و ایجاد جریان علمی موفق نبوده‌اند. دانش ایران‌شناسی با رویکرد خودشناسی در انبوهی از داده‌ها دست و پا می‌زند و در بهترین حالت باید گفت تنها توصیفاتی از داده‌های مختلف ارائه شده و تحلیل درستی از ماهیت آنها صورت نگرفته است. این موضوع از عدم درک صحیح مبانی نظری و تفکیک دانش ایران‌شناسی از دیگر حوزه‌های علوم انسانی و رویکرد احساسی جامعه علمی ریشه می‌گیرد. پژوهش حاضر از نوع تحقیقات بنیادی است و با طرح این سؤال که رویکردهای مفهوم ایران‌شناسی و الزامات آن برای محققان ایرانی چیست؟ به دنبال ارائه تعریف و نقد جامعی از مصادیق این مفهوم است. داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده و با روش فراثحلیل کیفی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. مهم‌ترین هدف این پژوهش ایجاد آگاهی نسبت به مفهوم و بیان ضرورت‌ها و چالش‌های پیش رو برای درک صحیح ایران‌شناسی با نگاه خودشناسی است. پژوهشگر با ارزیابی جامع منابع، رویکردها به مفهوم ایران‌شناسی را در سه دسته کلی اعم از رویکردهای: ۱- شرق‌شناسانه، ۲- امر مهم فرهنگی و ۳- دانشی تقسیم‌بندی کرده است. سپس با نقد و ارزیابی هر کدام از این دسته‌بندی‌ها و منابع شاخص آن، ابهامات و برخی تداخل موضوعات را روشن کرده و در انتها با تأکید ویژه بر رویکرد دانشی، مسائل موجود در زمینه مبانی ایران‌شناسی را تبیین کرده است.



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم

۳۹

۱- استادیار بنیاد ایران‌شناسی، تهران، همت، شیخ بهایی جنوبی، شهرک والفجر، بنیاد ایران‌شناسی.

واژه‌های اصلی: ایران، ایران‌شناسی، شرق‌شناسی، شناخت، دانش.

مقدمه

ایران‌شناسی برای غربیان سابقه‌ای تاریخی دارد اما ایران‌شناسی به مثابه یک معرفت از حدود دو سده پیش به عنوان موضوعی برآمده از متن شرق‌شناسی و همزمان با ورود مستشرقان اروپایی رشد و توسعه یافت. این مفهوم از ضرورت شناخت غرب نسبت به شرق (ایران) ریشه می‌گرفت و به تمهیدات استعماری غربیان برای تسلط بر شرق (دیگری) مرتبط بود. این درحالی است که خاستگاه ایران‌شناسی از نگاه ایرانی و به تعبیری دیگر خودشناسی از مفاهیم دیگری ریشه گرفته است. علت توجه محققان داخلی نسبت به ایران و ایران‌شناسی نتیجه احساس نیاز به خودشناسی و ماهیت‌شناسی بود. ابژه شناخت قرارداد ایران برای ایرانیان در راستای ضرورت‌های تاریخی فراهم آمد و هم‌زمانی آن با نگاه شرق‌شناسانه نسبت به ایران، مفهوم ایران و هویت ایرانی را دستخوش تغییرات ماهوی کرد. بر این اساس تعریف و شناخت مجددی از ایران ضروری به نظر می‌رسید. لذا پژوهشگران از چند دهه قبل بر آن شدند تا در مقابل دیدگاه سطحی نگر و گاه تحقیرآمیز شرق‌شناسان، شناخت صحیحی از خود و تعریف مناسبی از ایران ارائه کنند. تعریفی که با نگاه غرب متفاوت بود و ریشه در خودشناسی و ماهیت‌شناسی داشت.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



تلاش‌های انجام شده توسط محققان و پژوهشگران منجر به نگارش رساله‌ها، مقالات و کتاب‌های متعددی شد. ایران‌شناسی ایرانی در ابتدا با برگزاری همایش‌ها و نشست‌های علمی و رصدکردن آنچه غربیان در مورد ایران بیان کرده‌اند، آغاز به کار کرد و با تحریر برخی کتاب‌ها و مقالات گامی جدی برداشت. اما ایران‌شناسی با نگاه خودشناسی در طول دوره‌ای که پشت سر گذاشت از یک رویکرد مشخص و واحد تبعیت نکرد. بر این اساس در میان تنوع و تکثر مطالب ارائه شده و اهداف نگارش آنها سویه‌های متفاوت و برداشت‌های گوناگونی از مفهوم ایران‌شناسی دیده می‌شود. محققان غربی هر نوع آشنایی نسبت به ایران در هر سطح و شاخه علمی را ایران‌شناسی تلقی می‌کردند اما زمانی که این مفهوم به منظور خودشناسی و ماهیت‌شناسی برای ایرانیان به کار رفت با تناقضی آشکار در حدود و ثغور و مبادی و مبانی علمی مواجه شد. لذا مفهوم ایران‌شناسی در ایران و برای ایرانیان جنبه‌ها و رویکردهای مختلفی را شامل می‌شود و درک آن اگرچه به ظاهر آسان و بدیهی می‌نماید اما عدم توجه به آن، خود از موجبات پیچیدگی بیشتر مفهوم ایران‌شناسی شده است. همچنین سهل و ممتنع بودن موضوع از دلایلی است که پژوهشگران علی‌رغم درک اهمیت موضوع، تمایل چندانی به پرداختن آن نداشته‌اند. تبیین مناسب رویکردها گامی مؤثر در شناخت کاستی‌ها و توسعه بهتر آنها را فراهم خواهد کرد.

نگاهی گذرا به مطالب حوزه تاریخچه شکل‌گیری معرفت ایران‌شناسی حکایت از فقر و کاستی منابع دارد. نقصی که اگرچه از دید صاحب‌نظران پنهان نمانده اما به هر دلیل چنان که

باید و شاید مورد عنایت قرار نگرفته است. نگارنده در این مقاله کوشیده است با پاسخ به این سؤال که رویکرد مفهوم ایران‌شناسی برای ایرانیان چیست و چه الزاماتی دارد؟ نقد جامعی از مصادیق این مفهوم و منابع آن ارائه دهد. بدین سبب طی بررسی متونی که در حوزه ایران‌شناسی توسط ایرانیان نگاشته شده، سه رویکردی شرق‌شناسانه، رویکرد امر مهم فرهنگی و رویکرد دانشی استخراج کرده و کوشیده با تبیین مناسبی از هر رویکرد نه تنها از اختلاط مباحث جلوگیری کند بلکه خلأهای موجود در راه درک مناسب از مفهوم ایران‌شناسی را یادآور شود. همچنین توجه بیشتر به طی کردن مسیر علمی برای ایران‌شناسی را به عنوان مهم‌ترین الزام مفهومی یادآوری کرده است. پژوهش حاضر بر اساس هدف از نوع تحقیقات بنیادی است و داده‌های این پژوهش با بررسی منابع کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده‌اند.

روش تحقیق

این مقاله از روش فرا تحلیل کیفی برای ارزیابی داده‌ها استفاده کرده است. فرا تحلیل کیفی روشی است که با انسجام نظریه‌ها و نتایج تحقیقات پیشین تصویر جامعی از موضوع به محقق ارائه می‌دهد و او را در رسیدن به نتایج جامع یاری می‌دهد (سلیمی و مکنون، ۱۳۹۷). این روش با ارائه مناسب و استنتاجی از تفاوت تحقیقات پیشین، نزدیک شدن به نتایج کلی و کاربردی را تسهیل می‌کند (خلعتبری، ۱۳۸۷). پژوهش حاضر مطالبی که از اواخر دهه چهل شمسی پیرامون مفهوم ایران‌شناسی نگاشته شده را جمع‌آوری کرده، مشترکات و وجوه افتراق آنها را مطالعه کرده است. سپس با ارزیابی دیدگاه‌ها و نوع رویکردها، مطالب پیرامون مفهوم ایران‌شناسی را در سه دسته کلی قرار داده است. این رویکردها عبارت‌اند از «شرق‌شناسانه»، «امر مهم فرهنگی» و «دانشی». قابل ذکر است، رویکرد شرق‌شناسانه از ابتدا مورد توجه پژوهشگران بوده و نقدهایی به آن وارد شده است. در مورد رویکرد دانشی باید گفت، برداشت کلی نگارندگان از مطالب ارائه شده آن بوده که مطالب خود را با رویکردی علمی نگاشته‌اند اما فرا تحلیل کیفی داده‌ها و مقایسه آنها با رویکرد علمی صحیح نسبت به موضوع، تفاوت‌هایی را نمایان می‌کرد. در واقع برخی از مطالبی که حتی به عنوان منابع ایران‌شناسی شناخته می‌شوند، چیزی فراتر از دل نبشته احساسی نیستند چراکه از هیچ فرایند علمی پژوهشی از قبیل داشتن سؤال تحقیق، داشتن فرضیه، پیروی از نظریه‌ای خاص و روش پژوهش مناسب برخوردار نیستند. بر این اساس، با توجه به سطح توقع از رویکردی علمی در ارائه مطالب و اختلاف معیار نسبت به برخی از پژوهش‌های صورت گرفته، دسته‌بندی رویکرد امر مهم فرهنگی به مفهوم ایران‌شناسی پیشنهاد شد. قابل ذکر است، این پیشنهاد خود به گروه‌ها و دسته‌بندی‌های متفاوت قابل تقسیم‌اند. همچنین باید گفت، در فرایند نقد ایران‌شناسان مدنظر نبوده است. جامعه پژوهش این مقاله، نشریات، کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌هایی است که پیرامون مفهوم ایران‌شناسی به رشته تحریر درآمده‌اند.

پیشینه پژوهش

برخی از کتاب‌ها و مقالات در زمینه تبیین مفهوم ایران‌شناسی و چیستی و چرایی آن و نقد دیدگاه‌های ایران‌شناسی به رشته تحریر درآمده‌اند. این مطالب حاوی چند موضوع کلی هستند که به ترتیب تعدد عبارت‌اند از: سبک‌های ایران‌شناسی و فعالیت‌های کشورهای مختلف در زمینه شناخت ایران؛ نقد مفهوم شرق‌شناسی و به تبع آن ایران‌شناسی از دیدگاه استعماری؛ درک ضرورت نگاه از درون به خود و آنچه در این میان کمتر به آن پرداخته شده، نقد و چالش منطقی و فلسفی مفهوم ایران‌شناسی و تعریف و تفکیک قلمروهای عینی آن از دیگر مباحث حوزه علوم انسانی و چه بسا رویکرد دانشی نسبت به آن مفهوم است. بخشی از این مطالب مربوط به قبل از تشکیل بنیاد ایران‌شناسی می‌شود.

عنایت در مقاله «سیاست ایران‌شناسی» دیدگاه انتقادی به موضوع ایران‌شناسان خارجی و ایرانی دارد. او ضمن ارائه موجز از تاریخچه ایران‌شناسی و نحوه ارتباط آن با سیاست‌های استعماری غرب، چالش اصلی فعالیت‌های ایران‌شناسان ایرانی را شروعی بدون سابقه و دوراندیشی و در خلأ فکری می‌داند (عنایت، ۱۳۵۲). داریوش آشوری در کتاب ایران‌شناسی چیست و چند مقاله دیگر به ضرورت کنکاش در مفهوم ایران‌شناسی می‌پردازد و درک این موضوع را به درک صحیح از مفهوم شرق‌شناسی معطوف می‌کند. وی شرق‌شناسی را ریشه گرفته از شناخت علمی غرب از شرق می‌داند با این پیش‌فرض که تنها غرب صاحب علم است و می‌تواند شرق را بشناسد (آشوری، ۱۳۵۳). شفا در کتاب جهان ایران‌شناسی عمده مراکز ایران‌شناسی و کتابخانه‌هایی که نسخ خطی فارسی در اختیار داشته‌اند را معرفی کرده است (شفا، ۱۳۴۸). افشار در کتاب راهنمای تحقیقات ایرانی شروع تحقیقات ایرانی را به پنج دوره زمانی تفکیک می‌کند. او سه مرحله آغازین را متأثر از شرق‌شناسی و دو مرحله دیگر را متأثر از فعالیت‌های ایرانیان و به معنای اخص ایران‌شناسی می‌داند (افشار، ۱۳۴۹). بخش دوم مربوط به دوره بعد از تأسیس بنیاد ایران‌شناسی و ایجاد رشته تحصیلی ایران‌شناسی است.



کیانی در کتاب ایران‌شناسی فرازاها و فرودها مکاتباتی که میان خود و پرویز رجبی پیرامون موضوع ایران‌شناسی رد و بدل شده را ارائه کرده است. این کتاب اگرچه ایران‌شناسی را امری تاریخی می‌داند اما شروع جدی آن را به سده هجده و متأثر از ترجمه کتاب اوستا مرتبط می‌داند (کیانی، ۱۳۸۱). مرحوم حسن حبیبی مؤسس بنیاد ایران‌شناسی در کتابچه منتشر شده توسط فرهنگستان زبان فارسی با عنوان طراحی مقدماتی برای ایران‌شناسی و متمم بعدی آن، ۲۲ قلمرو جهت مباحث ایران‌شناسی تعریف کرده و بدین واسطه تلاش کرده تا مبانی ایران‌شناسی را چارچوب‌بندی کند (حبیبی، ۱۳۸۹). زرشناس در کتاب درآمدی بر ایران‌شناسی شرایط و نیازهایی که به شکل‌گیری مفهوم شرق‌شناسی منجر شد را به خوبی بیان کرده است. او برای درک درست از موضوع از توجه اروپاییان در دوره حاکمیت کلیسا به ترجمه آثار اسلامی و سپس ایرانی پرداخته و تا ارائه دلایل دولت‌های استعماری برای توجه

به شرق ادامه داده است. از همین رو ایران‌شناسی و شرق‌شناسی را در ارتباط تنگاتنگ با مفهوم استعماری می‌داند و معتقد است که بیداری مردم در جهان و تنفر از استعمار حکومت‌ها را به سمت نوعی آگاهی از خود و البته متأثر از سیاست‌های داخلی ناگزیر به ایجاد نوعی شناخت مجدد از خود کرده است (زرشناس، ۱۳۹۱). تکمیل همایون در مقاله‌ای عنوان ایران‌شناسی را به چالش کشیده و آن را نامناسب ارزیابی می‌کند (تکمیل همایون، ۱۳۹۴). فریدی مجید مباحث اصلی و مشکلات عمده پیش روی ایران‌شناسی را در مقاله‌ای بیان کرده است (فریدی مجید، ۱۳۹۴). زند تلاش کرده است، تفاوت و ضرورت دو دیدگاه شناختی ایران یعنی نگاه بیرونی و نگاه درونی را تبیین کند (زند، ۱۳۹۸). طرفداری در مقاله «رشته ایران‌شناسی، ماهیت، ضرورت و مبانی روش‌شناسی آن» با توجه به ایجاد رشته جدید دانشگاهی (ایران‌شناسی) و گستردگی موضوعات آن به ضرورت توجه به ماهیت، اهداف و مبانی روش‌شناسی آن توجه کرده است. او معتقد است، در صورتی که روش‌شناسی متناسبی برای پژوهش‌های ایران‌شناسانه اتخاذ شود، رشته تحصیلی ایران‌شناسی شناخت جامع‌تری در زمینه مسائل مرتبط با فرهنگ و تمدن ایران ایجاد خواهد کرد. وی در مسیر تحقیق ابهامات موجود را در موضوع دانش ایران‌شناسی و نحوه پرداختن به آنها و تعامل با رشته‌های علوم انسانی مطرح می‌کند و تلاش دارد که به این ابهامات پاسخ دهد (طرفداری، ۱۳۹۹). رفیعی آتانی در رساله دکتری خود در رشته ایران‌شناسی در پی شناخت تأثیر دانش ایران‌شناسی بر هویت فرهنگی است و برای نشان دادن پیوند میان دانش ایران‌شناسی و هویت فرهنگی از روش دیرینه‌شناسی دانش فوکو استفاده کرده است. رفیعی آتانی در پی آن است که با تبیین شرایط شکل‌گیری گفتمان ایران‌شناسی، تأثیر این گفتمان را بر هویت فرهنگی نشان دهد (رفیعی آتانی، ۱۴۰۰). این پژوهش، نخست به دنبال بیان تمایز میان دیدگاه‌هایی است که در حوزه ایران‌شناسی ایرانی مطرح شده و تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. در گام دوم نقدی از رویکردهای پیشین و نواقص آنها ارائه خواهد کرد و در نهایت برای ارائه تبیین مفهوم ایران‌شناسی بر اساس رویکردهای آن تلاش خواهد کرد. بر این اساس، مقاله حاضر از نظر نگرش به موضوع پیشینه مشابهی ندارد.

رویکردهای مفهوم ایران‌شناسی

کنکاش در میان مطالب ارائه شده درباره ایران‌شناسی و تعریف آن حاکی از آن است که این مفهوم گاه چنان امری بدیهی در نظر گرفته شده که نیازی به پاسخگویی در مورد چیستی و چرایی آن ایجاد نشده است و دستاوردهایش بیش از مبانی فکری آن مورد توجه قرار گرفته‌اند. فراتر از آن، بدیهی بودن موضوع حتی به تعریف آن نیز تسری یافته و تعریف روشنی از آن ارائه نشده است. «ایران‌شناسی یعنی دانش شناخت ایران. تکلیف دانش هم که روشن است! اگر برای کسی این پاسخ قانع‌کننده نباشد، باید برای او یک بار دانش را تعریف کرد» (کیانی، ۱۳۸۱: ۳۹). بی‌شک تعریف مفهوم ایران‌شناسی برای پژوهشگرانی که در زمینه شناخت و شناساندن ایران تلاش می‌کنند، بسیار مهم و حائز اهمیت است.

ایران‌شناسی از دو کلمه ایران و شناسی (شناخت) تشکیل می‌شود. نخست باید ایران را تعریف کرد تا به شناختی از آن رسید. تعریف ایران به همان اندازه که امری بدیهی به نظر می‌رسد، دشوار و حتی شاید غیر ممکن است. از همین روست که تا به حال هیچ تعریف منطقی و قابل درکی از ایران ارائه نشده است. در واقع هرجا صحبت از ترسیم منطقی ایران می‌شود، باید از خود پرسید، منظور کدام ایران است. معارف و دانش‌های مختلف هر کدام به اندازه نیاز خود تعریفی از این واژه ارائه می‌کنند که هیچ کدام مانع و جامع نیست. به عنوان مثال علم جغرافیا، بخشی از جهان را به نام ایران می‌شناسد اما کمترین نمود ایران مفهوم جغرافیایی آن است (خاکی و کزازی، ۱۳۹۱: ۱۷). علم تاریخ تعریف دیگری از ایران را در گستره زمانی مختلف ارائه می‌دهد و در مقوله فرهنگی نیز تعاریف گسترده‌ای از ایران قابل تصور است. این گستردگی و عدم انسجام در تعریف ایران به ذات این مفهوم باز می‌گردد. اما مسئله شناخت موضوعی است که به حوزه منطق بازمی‌گردد.

گفتنی است، علم منطق برای تعریف و شناخت هر پدیدار، اصول ویژه‌ای را مد نظر قرار می‌دهد. بر این اساس شناخت یا حسی است و بر پایه ادراک آدمی قابل تشخیص است، یا شناخت عقلی است که بر پایه ادراک و استدلال حاصل می‌شود و یا شهودی است که تنها از طریق نفس و به صورت مستقیم حاصل می‌شود (رشاد، ۱۳۶۳: ۱۱۱). بر این اساس، برای تعریف دقیق از مفهوم ایران یا باید یک قابل اشاره حسی و یا یک قابل اشاره عقلی وجود داشته باشد. لذا با توجه به اینکه چیزی به ازای عینی و خارجی از ایران وجود ندارد پس شناخت ایران حسی نیست. همچنین عقل به کلیات باز می‌گردد، لذا ایران مشمول این نوع شناخت نیست (به عنوان مثال شناخت از دماوند به عنوان جزئی از ایران، شناختی از ایران ایجاد نمی‌کند). بر این اساس درک ما از ایران درک و شناختی شهودی است و خاصیت مفاهیم شهودی، منحصر به فرد بودن و عدم انتقال‌پذیری است. مفاهیم شهودی به صورت مستقیم توسط انسان درک می‌شوند و از همین رو، هر کس تعریف متفاوتی از آن دارد. مطالب ذکر شده، بیانگر این اصل هستند که اساساً شناخت ایران در ذات خود با دشواری‌های زیادی روبه‌روست. این معنا متضمن آن است که علم ایران‌شناسی که به دنبال شناخت ایران است، اساساً در مفهوم و ذات خود با مشکل منطقی روبه‌رو است.

جستجوی چیستی و چرایی و ریشه‌یابی مبانی در هر علمی مطرح است. از سویی دیگر تعیین مرز و قلمرو، میان رشته‌های علمی و تفکیک موضوعی و روشی هر علمی بسیار پراهمیت است. در واقع با وجود اینکه تعیین حد و حدود دقیق این قلمروها در حوزه‌های علمی نزدیک به هم دشوار است اما فقدان چنین مرزهایی، باعث درهم آمیختگی عرصه‌های مختلف شناخت شده و مفهوم تخصص را با آشفتگی روبه‌رو می‌کند. لذا ماهیت‌شناسی، چارچوب‌بندی و تعیین محدوده و قلمرو از اولویت‌های مورد نیاز هر دانشی است. مبحث ایران‌شناسی نیز اگر به مثابه یک دانش شناخته شود از این مقوله مستثنی نیست.

نگارنده پیرو ارزیابی منابع این حوزه معتقد است، مفهوم ایران‌شناسی در ایران شامل جنبه‌ها و



رویکردهای مختلفی می‌شود و درک آن اگرچه به ظاهر آسان و بدیهی می‌نماید اما شاید عدم توجه مناسب به این نکته خود از موجبات پیچیدگی بیشتر درک مفهوم ایران‌شناسی شده است. همچنین سهل و ممتنع بودن موضوع از دلایلی است که پژوهشگران علی‌رغم درک اهمیت موضوع، تمایل چندانی به پرداختن آن نداشته‌اند. بر این اساس و در پاسخ به پرسش تحقیق ارزیابی جامعی از منابع موجود به عمل آورده و رویکردها به مفهوم ایران‌شناسی را در سه دسته کلی ذیل ارائه کرده است:

۱- ایران‌شناسی رویکرد دیگرشناسی که خود شامل دو دیدگاه است

الف: رویکرد استعماری

ایران‌شناسی شاخه‌ای از شرق‌شناسی است که غربیان آن را برای تمهیدات سیاسی، نظامی و اقتصادی دولت‌های استعماری خود به وجود آوردند. وجود متخصصانی که به فرهنگ و زبان و خلق و خوی مردم کشورهای شرقی آشنا بودند، برای دولت‌های استعماری غرب جهت کنترل و بهره‌برداری از آن سرزمین‌ها بسیار حیاتی بود. لذا ایران‌شناسی مانند هندشناسی، عرب‌شناسی و نظایر آن به دست اروپاییان بنیاد نهاده شد (مفتاح و ولی، ۱۳۷۲: ۱۱-۱۰). رویکرد شرق‌شناسی که می‌توان آن را به عنوان مدخلی برای ایران‌شناسی دانست، به عنوان مبانی و تاریخچه شکل‌گیری این مفهوم حائز اهمیت است. «ایران‌شناسی برای ما خودشناسی و هویت‌شناسی است ولی برای خارجی دیگرشناسی است. ما هویت خودمان را می‌شناسیم و آنها هویت ما را از دیدگاه خودشان می‌شناسند» (زرشناس، ۱۳۹۴: ۲۰). این رویکرد هر نوع شناخت از ایران و به هر میزان از آن را ایران‌شناسی می‌داند لذا همواره و به دلایل گوناگون مورد نقد و نکوهش صاحب‌نظران قرار گرفته است. ادوارد سعید با نگارش کتاب شرق‌شناسی مبانی اساسی این رویکرد را زیر سؤال برد. وی شرق‌شناسی را نمایان‌دن برتری غرب نسبت به شرق می‌دانست به نحوی که از تمام امکانات خود برای پذیرش این مفهوم استفاده کرده و شرق را هم وادار به پذیرش آن کرده است (سعید، ۱۳۸۶: ۲۲-۲۰). آل احمد در کتاب غرب‌زدگی ایرادات جدی به شرق‌شناسی وارد کرده است. او معتقد است که غربیان می‌توانند در برخی از موضوعات مرتبط با ایران و یا شرق آگاه باشند (مثلاً زبان‌شناس باشند) اما عالم به کل خفیات شرق بودن (تعبیر شرق‌شناسی) امری غیرمعقول است. او این رویکرد را انگلی روئیده بر ریشه استعمار می‌دانست (آل احمد، ۱۳۵۶: ۱۵۲). قزوینی عدم اطلاع کافی مستشرقان از حوزه‌های معرفت ایرانی و کارهای پراشتباه آنان را نقد کرده است (قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۴). کسروی پیروی بدون فکر ایرانیان از کارهای شرق‌شناسان را نکوهش کرده است (کسروی، ۱۳۱۹: ۳۹). آشوری شرق‌شناسی را ریشه گرفته از شناخت علمی غرب از شرق می‌داند با این پیش‌فرض که تنها غرب صاحب علم است و می‌تواند شرق را بشناسد. وی همچنین شرق‌شناسی را نسبت به موضوعش گنگ و مبهم ارزیابی می‌کند. بر این اساس گاه با نگاهی غیرعلمی دستاوردهای فرهنگ شرق را خام و متعلق به دوره ماقبل علم می‌داند و گاه

نگاهی رمانتیک و احساساتی نسبت به آن دارد. وی تمایل نگرش شرق شناسان (ایران شناسان) ایرانی به غرب را در مشکلات سیاسی و اجتماعی زمانه و در پاسخ به اینکه چرا مانند غربیان پیشرفت نکردیم، می‌داند و بر همین اساس، رویکرد باستان‌گرایی و خود بزرگ‌بینی را با تعبیر «طرز تاریخ زنده به نفع تاریخ مرده» ناشی از این موضوع ارزیابی می‌کند. آشوری تمرکز بر آثار گذشتگان و تفکر خود بزرگ‌بینی را زائیده شرق شناسی می‌داند و فعالیت‌هایی از این دست را بیش از ایران شناسی، نوعی از اقدامات جهت جلب توریسم فرهنگی تلقی می‌کند (آشوری، ۱۳۵۳). عنایت خدمات ایران شناسان غربی در شناخت ناشناخته‌های تاریخ و فرهنگ ایران باستان را یکی از عوامل پیدایش ناسیونالیسم ایرانی می‌داند و آن را از نکات زیان بار نفوذ دیدگاه غربی برمی‌شمرد. از سویی دیگر جزئی‌نگری غربیان را مانع پرداختن به مسائل اساسی مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران ارزیابی می‌کند. عدم پرداختن به مسائلی مانند عقاید و تعالیم دینی و اخلاقی در جهان‌بینی ایرانی به صورت کلی منسجم و پرداختن جزء به جزء به این مفاهیم، بدون در نظر گرفتن کلیت آنها از معضلاتی است که با توجه به تمایز جهان‌بینی غربیان رقم خورده است. (عنایت، ۱۳۵۲: ۵۰). قابل ذکر است، این رویکرد همان‌گونه که از ارجاعات متعدد آن مشخص می‌شود، به دلیل حساسیت موضوع بسیار مورد توجه و نقد قرار گرفته است. در واقع نقد و ارزیابی این رویکرد به اشباع مفهومی رسیده و نیازی به تکرار و تأکید بیشتر آنها در این مقاله نیست.

ب. رویکرد مارکسیستی

این رویکرد که سردمداران آن علمای تاریخی همچون پتروشفسکی، دیاکونوف، ایوانف و برخی دیگر هستند را باید با نگاهی متفاوت از دیدگاه غربیان و رویکرد استعماری آنها نسبت به شرق ارزیابی کرد. ایران شناسان شوروی سابق مفهوم ایران شناسی را در پارادایم مارکسیسم تعریف کردند (کوزنتسوا و کولاگینا، ۱۳۸۳: ۲۱). مورخان شوروی بر اساس متدولوژی مارکسیست - لنینیست هر یک دوره‌ای از تاریخ ایران را مطالعه کردند (پتروشفسکی، ۱۳۵۹: ۳۴). ایشان کوشیدند، نظام‌های اجتماعی ایران را بر اساس مراحل بردگی، فئودالیسم و بورژوازی تقسیم‌بندی و ارزیابی کنند (پیگولوسکایا، ۱۳۶۷: ۱۰). در واقع فصل متمایز رویکرد استعماری و رویکرد مارکسیستی نوع دیدگاه آنها است و ماهیت آنها تمایزی نسبت به یکدیگر ندارد. ایران شناسان شوروی به دنبال مطامع سیاسی رژیم خود بودند، بدین سبب توجه ویژه‌ای برای درک مرحله تطور و تکامل ایران مطابق تقسیم‌بندی‌های ایدئولوژیک خود کردند. هدف اصلی آنها از اقدامات صورت گرفته، مشخص شدن آمادگی و یا عدم آمادگی پذیرش انقلاب سوسیالیستی توسط ایرانیان بود (اتکین، ۱۳۷۱: ۳۰۹-۳۰۶). قابل ذکر است، ماهیت رویکرد دیگرشناسی (هر دو دیدگاه) ارتباط موضوعی با خودشناسی ایرانیان ندارد اما از آنجا که دیدگاه غربیان را نسبت به ایران و ایرانی ارائه می‌دهد، باید مورد مطالعه قرار گیرد. به هر روی از آنجایی که این مقاله به موضوع ایران شناسی ایرانیان



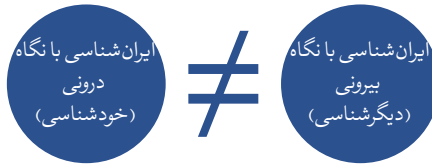
توجه ویژه دارد تنها جهت تبیین موضوع نکاتی ذکر شده است.

۲- ایران‌شناسی با رویکرد امر مهم فرهنگی (برداشتی عام و احساسی)

نگارنده این رویکرد را با تحلیل مباحث مطرح شده توسط پژوهشگران ایرانی ارائه کرده است. علت توجه محققان داخلی نسبت به ایران و ایران‌شناسی، احساس نیاز به خودشناسی و ماهیت‌شناسی است. احساس تحقیر ایرانیان در جنگ با روسیه، مشروطه و تبعات آن، نیاز به دانش غربی، فروپاشی امپراتوری‌های بزرگ و شکل‌گیری دولت-ملت‌ها، قرارگرفتن در نظام بین‌المللی و مواجهه با رویکرد جدید هویت سرزمینی به نام ایران (رفیعی آتانی، ۱۴۰۰: ۲۰۶-۲۰۹) پژوهشگران ایرانی را بر آن داشت تا موجبات شناخت مجددی از خود و خودشناسی فراهم آورند. عمده مطالبی که نگاه شرق‌شناسانه را نفی کرده و بر بازشناخت ایران از دیدگاه خودشناسی تکیه دارند، بیش از آنکه رویکردی علمی پیش گیرند و از ابزار، روش و نظریه علمی در این راه بهره‌جویند، مسئله شناخت ایران را به عنوان یک موضوع مهم فرهنگی بررسی کرده‌اند. بدان معنا که غفلت بزرگی در مورد توجه به ابعاد گسترده ایران رخ داده و ضرورت دارد که به آن توجه ویژه شود. صاحب‌نظران این حوزه بدون بهره‌برداری از پژوهش روشمند مناسب به موضوع شناخت همه جانبه ایران پرداخته‌اند. با این وجود، علی‌رغم تلاش‌های انجام شده در ارائه مطالب مناسب و سودمند، این رویکرد بیشتر جنبه احساسی به خود گرفته است. «بحث و مناقشه درباره ایران‌شناسان غربی در دوره‌های بین صاحب‌نظران داغ شده و رونق گرفته ولی پس از مدت کوتاهی به خاموشی گراییده است و متأسفانه هرگاه که این بحث‌ها مطرح شده نتوانسته از شائبه تعصب و افراط و تفریط خالی بماند» (رسمتی، ۱۳۹۰: ۱۲). این بدان معناست که عده‌ای از نخبگان جامعه ضرورت پرداختن به مسئله ایران‌شناسی را به درستی حس کرده اما راهبرد مناسبی برای آن تبیین نکرده‌اند. نگارنده با تأکید بر این نکته که میان دیدگاه فرهنگی و دانشی تفاوت قابل ملاحظه‌ای وجود دارد، ویژگی‌های مشروحه ذیل را به عنوان فصل بین رویکرد فرهنگی و دانشی ارائه کرده است:

الف- عدم تمایز صحیح جایگاه سوژه (ایران ابژه شناخت است یا دیدگاه غریبان؟)

پیشتر ذکر شد که در این مقاله هدف از ارزیابی مفهوم ایران‌شناسی، رویکرد شرق‌شناسان و نوع نگاه آنان نیست، بلکه رویکردی مد نظر است که ایرانیان متفکر در حوزه شناخت ایران را در جایگاه سوژه قرار می‌دهد. لذا کیفیت و چگونگی شناخت ایرانیان تأثیر مستقیمی بر ابژه دارد و حائز اهمیت است. این درحالی است که ارزیابی منابع حکایت از نوعی سردرگمی در نگاه سایزکتیو دارد. این سردرگمی ناشی از عدم تفکیک دیدگاه و رویکرد مفهوم ایران‌شناسی نسبت به نگاه بیرونی و دیگرشناسی و نگاه درونی و خودشناسی است. قابل ذکر است که این دو دیدگاه نسبت تباین به یکدیگر دارند (شکل شماره ۱).



بر این اساس، فاعل شناسا به صورت همزمان توانایی اتخاذ هر دو رویکرد را نسبت به شناخت ایران ندارد. به بیانی دیگر، نمی‌توان چنین پنداشت که بخشی از شناخت ایران از نگاه ایرانیان منوط به نوع شناخت غربیان از ایران است. لیکن در بسیاری از منابع به صورت غیرآگاهانه تلفیقی از این دو رویکرد به کار رفته است. این سردرگمی از واکنش انفعالی و احساسی به دیدگاه شرق‌شناسان ریشه می‌گیرد. مقابله با کج‌اندیشی غربیان و بررسی مکاتب ایران‌شناسان غربی دو نمونه بارز از فعالیت‌هایی است که در نگاهی نقادانه جایگاه سوژه را تحت تأثیر قرار داده‌اند.

توضیح آنکه مقابله با کج‌اندیشی غربیان که به انتشار کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌های متعددی با عناوین ایران‌شناسی منجر شده است، تنها رویکردی واکنشی نسبت به نوع شناخت و برداشت غربیان از ایران است و در نهایت شناختی از ایران ایجاد نمی‌کند. در حالی که این قبیل اقدامات را که از قضا کم هم نیستند از روی اشتباه به عنوان ایران‌شناسی تلقی می‌کنند. آزاد ارمکی در بیان بدفهمی‌های ایران‌شناسی از عنوان «صورتگری فرهنگی تا محتوایی گرای فرهنگی» یاد کرده است و از جمله این صورتگری‌ها نگاه کلیشه‌ای سفرنامه‌نویسان در مورد ایران را عامل بدفهمی محتوایی ایران‌شناسی می‌داند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۳: ۱۷). گفتنی است، این نکته به منزله آن نیست که نقد سفرنامه خارجی‌ان را نمی‌توان جزء فعالیت‌های پژوهشی به شمار آورد بلکه تفاوت دیدگاه مد نظر است. صرف نظر از آنکه در اغلب فعالیت‌های انجام شده نه تنها هیچ مسیر علمی مناسبی طی نشده بلکه مطالب فراتر از دل‌نبشته‌هایی ساده و احساسی نیستند. همچنین شناخت مکاتب ایران‌شناسی و جمع‌آوری نظرات شرق‌شناسان (ایران‌شناسان) را نمی‌توان نوعی از ایران‌شناسی به شمار آورد زیرا زمانی که رویکرد خاورشناسان در مورد ایران جمع‌آوری و تدوین می‌شوند، دیدگاه و شیوه تفکر غربیان ابژه شناخت قرار گرفته است و شناختی که از نگاه غربیان حاصل می‌شود را نمی‌توان به منزله شناخت ایران به شمار آورد. در واقع این موضوع تنها رویکرد واکنشی به دیدگاه غربیان است و جزئی از امور فرهنگی محسوب می‌شود. این نکته حاوی آن است که سایه سنگین دیدگاه شرق‌شناسانه (دیگرشناسی) چه آگاهانه و چه غیرآگاهانه بر پژوهش‌های ایران‌شناسانه ایرانیان مستولی بوده است.

ب- تأثیرپذیری مفهوم ایران‌شناسی از حوزه سیاست

حمید عنایت برای نخستین بار میان اقدامات ایران‌شناسی و سیاست، تنیدگی مفهومی استنباط کرد. «ایران‌شناسی چه در مرحله تکوینی خود که در انحصار شرق‌شناسی اروپایی بوده و چه امروز



که دانشمندان ایرانی با شوق و همتی تازه در خط آنها افتادند به صور گوناگون و آگاهانه یا ناآگاهانه با سیاست ارتباط داشته است» (عنایت، ۱۳۵۲: ۷). افشار معتقد است، ایران‌شناسی همچون شرق‌شناسی نمی‌تواند از سیاست دور بماند ولی منافع فرهنگی ایران در جهان ایرانی باید هدف مطالعات ایران‌شناسان باشد (افشار، ۱۳۵۳: ۱۰۶). این مفهوم را رفیعی‌آثانی در رساله دکترای خود به تعبیری دیگر ذکر کرده است. او چنین می‌پندارد که فرهنگ به عنوان اصلی‌ترین مؤلفه هویتی جوامع انسانی با سیاست ارتباط دارد لذا ایران‌شناسی به عنوان ابزاری برای شناخت هویت فرهنگی جامعه با قدرت و سیاست همراه شده است (رفیعی‌آثانی، ۱۴۰۰: ۳۴). گفتنی است، اگرچه این تعبیر در حوزه مباحث ایران‌شناسی مورد استقبال قرار گرفته‌اند، اما اساساً ارتباط ماهوی و ذاتی میان دانش و سیاست وجود ندارد و تنها در صورتی که نگرش فرهنگی به موضوع مد نظر قرار گیرد، ارتباط و درهم تنیدگی میان این دو مفهوم ممکن می‌شود. بدین معنا تمامی مطالبی که در حوزه تأثیر سیاست بر مفهوم ایران‌شناسی نگاشته شده‌اند، بیش از رویکردی علمی، دیدگاه فرهنگی را مد نظر قرار داده‌اند. توضیح آنکه رشته دانشگاهی علوم سیاسی، هرگز به عنوان دانشی سیاست‌زده، مورد خطاب قرار نمی‌گیرد. بر این اساس، سیاست‌زدگی ایران‌شناسی مفهومی غلط در حوزه دانش و مفهومی رایج در حوزه مباحث فرهنگی است.

ج- کلی‌گویی در مقابل کلی‌نگری

کلی‌نگری تنها نظریه موجود در حوزه مباحث ایران‌شناسی است که در ادامه این مقاله به آن پرداخته شده است اما کلی‌گویی نکته‌ای متمایز از کلی‌نگری است. کلی‌گویی رویکردی در تلخیص و ایجاز مطالب است و وجه شاخص قابل ارائه‌ای ندارد. این درحالی است که بخشی از مطالبی که در حوزه مباحث ایران‌شناسی ارائه شده‌اند به سمت کلی‌گویی، ایجاز و تلخیص مطالب فراوان در یک یا چند حوزه معرفتی گرایش داشته‌اند. به عنوان مثال میراحمدی در کتاب «تاریخ تحولات ایران‌شناسی» که در دو جلد پیش از اسلام و پس از اسلام تدوین شده، گوشه‌های از تاریخ سیاسی و جغرافیای تاریخی، ادیان و جشن‌های ایران را به صورت کلی ارائه کرده است (میراحمدی، ۱۳۹۳) و یا بلمکی و سعیدی در کتاب «ایران‌شناسی» پس از معرفی جغرافیای طبیعی و ویژگی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران به معرفی جاذبه‌های میراث فرهنگی هر استان پرداخته‌اند (بلمکی و سعیدی، ۱۳۹۱). در واقع این‌گونه مطالب، برخلاف عنوان آنها، کلی‌گویی هستند زیرا بدون رویکرد پژوهشی مشخص تلخیصی از جاذبه‌های تاریخی، گردشگری و یا تاریخ و جغرافیا و آداب و رسوم ایران را ارائه کرده‌اند.

۳- ایران‌شناسی با رویکرد دانشی؛ خودشناسی با نگاهی از درون به خود

رویکرد دیگر ایران‌شناسی با مهم‌ترین تعریف ارائه شده در مورد آن مشخص می‌شود. ایران‌شناسی «هماهنگ با خاورشناسی، شناخت مجددی است که بر پایه موازین جدید علمی صورت گرفته



است» (زرشناس، ۱۳۹۱: ۴۶). ایران‌شناسی عبارت است از مطالعه و تحقیق در تمامی جنبه‌ها و مظاهر فرهنگ تمدن ایرانی و شناساندن این تمدن به ملل دیگر و حفظ جایگاه واقعی آن (ساجدی، ۱۳۸۴: ۴۳) و یا ایران‌شناسی دانش کشف نظریه‌های کلان در حوزه‌های زبان، گویش، آئین، اسطوره و سایر موارد حاکم بر ساحت ایرانی است (دبیری‌نژاد، ۱۳۹۲: ۴۲). این تعاریف که نشان از رویکرد دانشی به موضوع دارند، بسیار کلی و بدون حدود و ثغور مشخص هستند، به نحوی که مرز و قلمرو مشخصی را برای دایره فعالیت‌های آن در برنمی‌گیرد، همچنین محدوده مورد نظر در این تعاریف و چارچوب نظری، بسیار گسترده و غیرکاربردی است. یعنی هر آنچه به ایران مربوط می‌شود به قلمرو دانش ایران‌شناسی مربوط خواهد بود. نکته اصلی در این میان عبارت است از اینکه ایران‌شناسی به هنگامی که از مفهوم دیگرشناسی برای خارجیان به مفهوم خودشناسی و هویت‌شناسی برای ایرانیان تغییر ماهیت داد، اساساً با چالشی منطقی و فلسفی روبه‌رو شد. چالش مذکور به واسطه تناقضی است که در محدوده این علم با دیگر حوزه‌های علوم انسانی دیده می‌شود. به عنوان مثال: وجه تمایز ایران‌شناسی با تاریخ ایران در چیست؟ مگر جز این است که آنچه در حوزه تاریخ، باستان‌شناسی، زبان‌شناسی و دیگر علوم مرتبط مطرح و بررسی می‌شود، جزئی از ایران‌شناسی و شناخت ایران است؟ و دیگر سؤال‌های مشابه که مکرراً مطرح شده و پاسخ مناسبی برای آنها ارائه نشده است. اساساً مشخص نیست که ایران‌شناسی چه موضوعاتی را مطالعه می‌کند. ابزار و روش مطالعه آن چیست؟ توان علمی و کاستی‌های آن در چه حد است و چه نظریه و پارادایمی را وارد جریان علمی خود کرده است؟ «به نظر می‌رسد، مسئله ماهیت ایران‌شناسی و نقطه شروع آن به عنوان دانش هنوز جایگاه خود را در جامعه علمی کسب نکرده است» (رفیعی‌آتانی و طاحونی، ۱۳۹۹: ۲۴۶).

گفتنی است، در صورتی که ایران‌شناسی به عنوان دانش نگریسته شود، مشکلات متعدد دیگری نیز برای آن قابل تصور خواهد بود. نخست آنکه داده‌های متعدد و متنوعی برای این دانش وجود دارد که شناخت آنها نیازمند دانش‌های گوناگون است و گاه هیچ ارتباطی میان آنها وجود ندارد و صرفاً از جهت قرارگرفتن در یک پهنه جغرافیایی با موضوع مرتبط می‌شوند (نراقی، ۱۳۵۳: ۴۶۴). افزون بر آن، تنوع و تکرر موضوعات پیرامون ایران و دیدگاه سلیقه‌ای اندیشمندان این حوزه در انتخاب موضوعات، ایران‌شناسی ایرانی را در دریایی از داده‌های مختلف غرق کرده است و چنان‌که باید و شاید فعالیت‌های صورت گرفته را نمی‌توان در حوزه امور علمی طبقه‌بندی کرد.

قابل ذکر است، فلسفه هر علمی عبارت است از معرفت به ماهیت، مبادی و نتایج آن علم و شناخت روابطش با دیگر علوم چه در حوزه آنچه هست و چه در حوزه آنچه باید باشد (جعفری، ۱۳۷۲: ۴۰). همچنین چيستی معماری یک علم را ضرورتاً با خود آن علم نمی‌توان شناخت (ملاصالحی، ۱۳۸۷: ۲۵). عمر اندک این رویکرد و فقدان پژوهشگران در داخل کشور که به صراحت و متقن لفظ «ایران‌شناس» بر آنها اطلاق شود، مزید بر علت است که مباحث این چنینی، علی‌رغم ضرورت طرح و بررسی، بسیار کم فروغ و بی‌مایه‌اند. بر این اساس، ضرورت دارد مبانی نظری مطرح شده در این

حوزه مورد نقد قرار گیرند.

مبانی نظری ایران‌شناسی با رویکرد دانشی

تئوری شرق‌شناسی ادوارد سعید نقطه عطفی برای شروع مطالعات انتقادی دیدگاه غریبان نسبت به شرق و توجه ویژه به موضوع ماهیت‌شناسی و خودشناسی بود (سعید، ۱۳۸۶). نظریه شرق‌شناسی سعید تأثیر ویژه‌ای بر جریان‌سازی گفتمان در مجامع علمی کشور پیرامون موضوع ایران‌شناسی به منزله خودشناسی داشت. دیدگاه انتقادی به نگاه شرق‌شناسان و تلاش برای جلوه بیشتر ابعاد فرهنگ و تمدن تاریخی ایران (آشوری، ۱۳۵۳: ۲۴) همراه با ملی‌گرایی و سیاست‌های دولت پهلوی (اشرف نظری، ۱۳۸۶: ۱۵۱) در حمایت از مباحث فرهنگی و تاریخی، جریان علمی و فرهنگی خاصی را در حدود دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی رقم زد اما نهایتاً تمامی تلاش‌های صورت گرفته این حوزه را می‌توان در قالبی احساسی و بدون مبانی نظری مشخص ارزیابی کرد. پس از جنگ تحمیلی و در حدود دهه ۸۰ شمسی موج دیگری از جریان ایران‌شناسی و نگارش مطالب پیرامون آن شکل گرفت. حبیبی به عنوان مؤسس بنیاد ایران‌شناسی تلاش کرد با ارائه نظریه «کلی‌نگری یا نگاه جامع» در مباحث ایران‌شناسی (حبیبی، ۱۳۸۹)، چارچوب نظری ویژه‌ای را مطرح کند. این نظریه، تنها نظریه مطرح شده در حوزه ایران‌شناسی است اما چنان‌که باید و شاید مورد بهره‌برداری و نقد قرار نگرفته است.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



۵۱

حبیبی در کتاب «طراحی مقدماتی برای ایران‌شناسی نظام یافته» و مقاله متمم آن ۲۲ قلمرو جهت مباحث ایران‌شناسی تعریف و ارائه کرده است. از جمله آنها عبارت‌اند از: ایران‌شناسی عمومی، ایران‌شناسی اقتصادی، ایران‌شناسی باستان‌شناختی، ایران‌شناسی تاریخی بر اساس روایات ملی و اسطوره‌ها، ایران‌شناسی تاریخی، ایران‌شناسی جغرافیایی و جغرافیای محلی و موارد دیگر. حبیبی در این کتاب ایران‌شناسی را دانشی کل‌نگر و گریزان از جزء‌نگری بیان کرده و بزرگترین انتقاد وارده بر فعالیت‌های صورت گرفته در این حوزه و مسبب اصلی عدم ترسیم قلمرو صحیح برای ایران‌شناسی را جزء‌نگری در این دانش می‌داند (حبیبی، ۱۳۸۹: ۱۵). اما مطالب ارائه شده عملاً راهگشای این مفهوم نیست یا به تعبیری تقسیم‌بندی مذکور به درستی گویا و مشخص‌کننده حریم و خطوط اصلی تعاریف نیستند. به عنوان مثال «ایران‌شناسی باستان‌شناختی» و محدوده مشخص شده برای آن اگرچه از لحاظ سخن پرمحتوا است اما این تعریف در ذات خود دچار تناقضی منطقی است. چرا که طبعاً باستان‌شناسانی که در ایران مشغول فعالیت‌های علمی هستند و یا در حوزه شناخت مباحث باستان‌شناختی ایران فعالیت می‌کنند، خود به نحوی ایران‌شناسی می‌کنند و ایران‌شناس محسوب می‌شوند. همچنین اگرچه در عرصه‌ای مانند «ایران‌شناسی اقتصادی» دانش اقتصاد و اساتید مربوطه در علم اقتصاد، به دنبال مفاهیمی مانند مفاهیم «ایران‌شناسی اقتصادی» نیستند اما دانش‌های دیگری از جمله تاریخ و باستان‌شناسی در این زمینه رهگشا و فعال‌اند. در نتیجه مفهوم ایران‌شناسی را نمی‌توان به موضوعاتی مانند ایران‌شناسی تاریخ، ایران‌شناسی باستان‌شناسی و

مانند آن تفکیک کرد، چرا که در این صورت تنها اختلاف آنها در نام و لفظ به کار رفته است. در واقع اهدافی که یک مورخ، باستان شناس، جغرافیادان و... در حوزه ایران مورد مطالعه قرار می دهند با اهداف ایران شناسی تاریخی و جغرافیا تفاوت ماهوی و فلسفی ندارد. لذا مطالب ارائه شده، بیش از آنکه راهکاری برای تعیین قلمرو محدوده ایران شناسی باشند، توضیح شمول متعدد این واژه هستند. همچنین در اکثر محدوده های مشخص شده مانند: ایران شناسی جغرافیا و امثالهم محدوده علم جغرافیا نوعی شناخت از ایران ارائه می دهد و لازم نیست پهنه و عرصه دیگری را برای ایران شناسی جغرافیا بکشاییم.

ذکر یک نکته ضروریست، کلیه مبانی نظری ارائه شده در مورد مفهوم ایران شناسی با رویکرد دانشی منوط به موارد ذکر شده است. تلاش هایی نیز برای روش شناسی مفهوم ایران شناسی انجام شده است و کتابی با عنوان روش تحقیق در ایران شناسی (طرفداری، ۱۳۹۵) به رشته تحریر درآمده اما در محتوای آن نکته تمیز دهنده ای میان روش شناسی رشته ایران شناسی با سایر رشته های علوم انسانی وجود ندارد. در این میان رفیعی آتانی به خوبی از روش شناسی مناسبی در پژوهش خود استفاده کرده است. وی با استفاده از نظریه کلی نگری جیبی و روش دیرینه شناسی دانش میشل فوکو موضوعات دانش ایران شناسی را در قالب یک گفتمان که مفاهیمی را در یک واحد شکل می دهند، بررسی کرده و تأثیر این گفتمان را بر هویت فرهنگی نشان داده است. از این رو نسبت به کاربرد روش های پژوهش موفق بوده اما در مورد تحلیل داده ها و تفسیر اطلاعات حاصل از گردآوری داده ها بسیار ایده آل و تا حدی اغراق آمیز عمل کرده است.

بر این اساس، یکی از مهم ترین عوامل رشد و بهبود وضعیت ایران شناسی در ایران شناخت صحیح از رویکردهای آن است. تبیین مناسب رویکردها گامی مؤثر در شناخت کاستی ها و توسعه بهتر آنها را فراهم خواهد کرد. در واقع اگر این رویکرد نتواند چالش های فلسفی پیش روی خود را به درستی درک و تبیین کند، در حوزه رویکرد علمی به مفهوم ایران شناسی هیچ قدم مؤثری برداشته نخواهد شد و چیزی جز پرداختن به حوزه های مختلف علوم انسانی با محوریت برخی از جنبه های تاریخی، سیاسی و فرهنگی ایران اتفاق نیفتاده است.

نتیجه

دانش ایران شناسی با رویکرد از درون و خود شناسی در انبوهی از داده ها دست و پا می زند و در بهترین نحوه ممکن باید گفت در طی این مدت تنها توصیفاتی از داده های مختلف ارائه شده و تحلیل و درک درست از ماهیت دانسته ها و ارائه نظریات و اعتبارسنجی آنها صورت نگرفته است. ایران شناسی برای اینکه به عنوان یک شاخه از دانش مطرح شود باید از مراحل آگاهی، خود آگاهی و خود آگاهی منتقدانه عبور کند. اما از شواهد موجود چنان برمی آید که این دانش در مرحله اولیه خود یعنی آگاهی باقی مانده و تنها نامی از آن در مجامع دانشگاهی مطرح شده است. در این مرحله مسیری ایجاد



شده که عنوان آن ایران‌شناسی است و عده‌ای از صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف علوم انسانی در ایران به دنبال طی کردن مسیر ایران‌شناسانه هستند. اما این تلاش‌ها منجر به یک حرکت رو به جلو و گذر از مرحله آگاهی به خودآگاهی و طراحی نظریه، روش، فرایند و راهبرد نشده است. طبعاً با چنین رویکردی گذر از مرحله خودآگاهی به خودآگاهی منتقدانه و تشکیل مبانی نظری و در نتیجه آن شکل‌گیری پارادایم‌ها و نظریات اصولی نیز با مشکلات اساسی روبه‌رو خواهند بود. کلی‌نگری به موضوع ایران تنها نظریه مطرح شده در این حوزه است. بر این اساس تعریف راهبردی این مفهوم آن است که ایران‌شناسی برای شناخت ابعاد مختلف ایران به مثابه دانشی میان‌رشته‌ای با موضوعات گوناگونی سروکار دارد و هر موضوع را باید در بافت خود و با دیدی کلی و در ارتباط با جامعه کل مورد ارزیابی قرار دارد. این تعریف در صورتی کاربردی خواهد بود که نگاهی دانشی به مفهوم ایران‌شناسی مد نظر باشد که البته توجه ویژه این پژوهش و الزام اصلی مفهوم ایران‌شناسی نیز همان است. بر این اساس، ایران‌شناسی دانشی میان‌رشته‌ای خواهد بود که به صورت موضوع محور در پی درک صحیح و همه‌جانبه از ابعاد مختلف ایران است و در این راه همچون سایر علوم میان‌رشته‌ای از روش و ابزار شناختی علوم دیگر بهره می‌گیرد و تداخلی در حدود و ثغور حوزه‌های دانشی دیگر ایجاد نمی‌کند. اگر این نگاه در ادبیات مفهوم نهادینه شود، نه از پیروی دیدگاه شرق‌شناسانه خبری خواهد بود و نه تداخلی با سویه‌های فرهنگی و سیاسی مشاهده می‌شود. همچنین ایران‌شناسی با حوزه‌های معرفتی علوم انسانی نه تنها تداخلی پیدا نمی‌کند بلکه به روشی آگاهانه از هر کدام استفاده مطلوب خواهد کرد. شناخت مناسب از مفهوم و رویکردهای ایران‌شناسی افقی روشن و بینشی قوی نسبت به مسائل علمی، فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایجاد خواهد کرد. درک صحیح از مفهوم ایران‌شناسی در حوزه مسائل فرهنگی و اجتماعی موجب بهبود تصمیم‌گیری‌های کلان فرهنگی متناسب با نیازهای کشور و تقویت بنیان‌های آن در حوزه ایران فرهنگی خواهد شد. آگاهی از این مفهوم (چه با نگاه بیرونی و چه با نگاه درونی) در حوزه مسائل سیاسی موجب تقویت شناخت و شناساندن مؤثر ایران در نظام بین‌الملل خواهد شد و در حوزه مسائل علمی با تبیین مناسب از کاستی‌ها و نواقص، آگاهی روشمندی از ابعاد مختلف ایران را فراهم خواهد آورد و گامی رو به جلو در ایجاد گفتمان علمی ایجاد خواهد کرد.



منابع

۱. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۳). بدفهمی‌های روش‌شناختی در مطالعه ایران‌شناسی. مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی. تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
۲. آشوری، داریوش (۱۳۵۳). ایران‌شناسی چیست و چند مقاله دیگر. تهران: انتشارات آگاه.
۳. آل احمد، جلال (۱۳۵۶). غرب‌زدگی. تهران: خرم.
۴. اتکین، موریل (۱۳۷۱). ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن. ترجمه مرتضی احمدی. تهران: الهدی.



۵. اشرف نظری، علی (۱۳۸۶). ناسیونالیسم و هویت ایرانی مطالعه موردی دوره پهلوی اول. پژوهش حقوق عمومی. ۹ (۲۲): ۷۲-۱۴۱. بازیابی از: https://qjpl.atu.ac.ir/article_2733.html
۶. افشار، ایرج (۱۳۴۹). راهنمای تحقیقات ایرانی. تهران: مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران.
۷. افشار، ایرج (۱۳۵۳). شرق شناسی و روابط فرهنگی. یغما. ۳۰۸: ۱۰۸-۱۰۲. بازیابی از: <http://ensani.ir/fa/article/280437/%D8%B4%D8%B1%D9%82-%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3%DB%8C-%D9%88-%D8%B1%D9%88%D8%A7%D8%A8%D8%B7-%D9%81%D8%B1%D9%87%D9%86%DA%AF%DB%8C>
۸. بلمکی، بهزاد، سعیدی، محمدرضا (۱۳۹۱). ایران شناسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
۹. پتروشفسکی، ایلپاپائولوویچ (۱۳۵۹). ایران شناسی در شوروی. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نیلوفر.
۱۰. پیگولوسکایا، نیناویکتوروونا (۱۳۶۷). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. تکمیل همایون، ناصر (۱۳۹۴). بحثی در مورد ایران شناسی یا ایران پژوهی. فصلنامه مطالعات ایران شناسی (۱): ۱۵-۲۳. بازیابی از: https://is.iranology.ir/article_710130.html
۱۲. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۲). تحقیقی در فلسفه علم. تهران: دانشگاه صنعتی شریف.
۱۳. حبیبی، حسن (۱۳۸۹). طراحی مقدماتی برای ایران شناسی نظام یافته. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۴. حبیبی، حسن (۱۳۸۹). طراحی مقدماتی برای ایران شناسی نظام یافته ۲. نامه فرهنگستان. ۱۱ (۱): ۲۳-۱۳. بازیابی از: <https://ensani.ir/fa/article/323788>
۱۵. خاکی، غلامرضا، کزازی، میرجلال الدین (۱۳۹۱). مفهوم ایران و ایران شناسی ایرانی و انیرانی. مطالعات ایران اسلامی. ۱: ۳۳-۱۷. بازیابی از: https://jii.nlai.ir/article_2563_34d6ef8ac66ad45eddd4c893660373f.pdf
۱۶. خلعتبری، جواد (۱۳۸۷). آمار و روش تحقیق. تهران: پردازش.
۱۷. دبیری نژاد، رضا (۱۳۹۲). ایران شناسی و شرق شناسی از پنجره تا آیین. نشریه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. ۱۸۳: ۴۲-۳۷. بازیابی از: <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage>
۱۸. رستمی، محمد (۱۳۹۰). ایران شناسان و ادبیات فارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۹. رشاد، محمد (۱۳۶۳). منطق. تهران: نشر اندیشه.
۲۰. رفیعی آتانی، مریم (۱۴۰۰). نقش ایران شناسی بر هویت فرهنگی در جهان ایرانی، (رساله دکتری) بنیاد ایران شناسی. تهران.
۲۱. رفیعی آتانی، مریم، طاحونی، پوران (۱۳۹۹). رسالت ایران شناسی: دولت-ملت‌های ایرانی یا جهان ایرانی (شکل‌گیری دانش ایران شناسی ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی). جستارهای تاریخی. ۱۱ (۱): ۲۶۵-۲۴۳. بازیابی از: https://historicalstudy.iics.ac.ir/article_5990.html Doi:10.30465/hcs.2020.5990
۲۲. زرشناس، زهره (۱۳۹۱). درآمدی بر ایران شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۳. زرشناس، زهره (۱۳۹۴). تأملی درباره دانش ایران شناسی در ایران. فصلنامه مطالعات ایران شناسی. ۱ (۱): ۳۲-۲۳. بازیابی از: https://is.iranology.ir/article_710132.html
۲۴. زند، زاگرس (۱۳۹۸). تاریخ و فرهنگ ایران در دو نگاه، نگاه از بیرون و نگاه از درون. نشریه تاریخ‌نامه خوارزمی. ۲۷: ۴۰-۳۱. بازیابی از: <https://ensani.ir/fa/article/415615>

۲۵. ساجدی، طهمورث (۱۳۸۴). ایران‌شناسی، دانش‌نامه زبان و ادب فارسی، جلد اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۲۶. سعید، ادوارد (۱۳۸۶). شرق‌شناسی ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: امیرکبیر.
۲۷. سلیمی، جلیل و مکنون، رضا (۱۳۹۷). فراتحلیل کیفی پژوهش‌های علمی ناظر بر مسئله حکمرانی در ایران. مدیریت دولتی. ۱: ۳۰-۱. بازیابی از: <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1353525>
۲۸. شفا، شجاع‌الدین (۱۳۴۸). جهان ایران‌شناسی. جلد اول. تهران: کتابخانه سلطنتی.
۲۹. طرفداری، منصور (۱۳۹۵). روش تحقیق در ایران‌شناسی. یزد: اندیشمندان یزد.
۳۰. طرفداری، منصور (۱۳۹۹). رشته ایران‌شناسی، ماهیت، ضرورت و مبانی روش‌شناسی آن. مطالعات ایران‌شناسی، ۶ (۱۹): ۸۰-۶۱. بازیابی از: https://is.iranology.ir/article_710889.html
۳۱. عنایت، حمید (۱۳۵۲). شش گفتار درباره دین و جامعه. تهران: کتاب موج.
۳۲. فریدی مجید. فاطمه (۱۳۹۴). پرسش‌ها و چالش‌های روبه‌روی ایران‌شناسی. فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی. ۱ (۱): ۱۲۶-۱۳۶. بازیابی از: https://is.iranology.ir/article_710140.html
۳۳. قزوینی، محمد (۱۳۶۳). دوره کامل بیست مقاله قزوینی. تصحیح عباس اقبال و پورداود. تهران: دنیای کتاب.
۳۴. کسروی، احمد (۱۳۱۹). گوهر پیمان. پیمان. ۶ (۱): ۵۷-۵۱.
۳۵. کوزنتسوا، ن. آ. و ل. م. کولاگینا (۱۳۸۳). پژوهش‌هایی پیرامون تاریخ نوین ایران. ترجمه میترادات ایزدی و سیروس ایزدی. تهران: ورجاوند.
۳۶. کیانی هفت لنگ، کیانوش (۱۳۸۱). ایران‌شناسی فرازا و فرودها. تهران: توس.
۳۷. مفتاح، الهامه، ولی، وهاب (۱۳۷۲). نگاهی به ایران‌شناسی و ایران‌شناسان کشورهای مشترک المنافع و قفقاز. تهران: الهدی.
۳۸. ملاصالحی، حکمت‌الله (۱۳۸۷). باستان‌شناسی در بوته معرفت. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۳۹. میراحمدی، مریم (۱۳۹۳). تاریخ تحولات ایران‌شناسی. تهران: طهوری.
۴۰. نراقی، احسان (۱۳۵۳). ایران‌شناسی در رابطه با تمدن مغرب زمین. مجموعه مقالات پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی.



نظام ذهنی و رژیم اصلاحات اداری تعامل ذهن و عین

رضا واعظی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۴/۲۴

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



چکیده

در این نوشتار سعی شده است به این سؤال پاسخ داده شود که چه نسبتی میان "رژیم اصلاحات اداری" و "نظام ذهنی که شامل نظریه مبنایی، مفروضات بنیادین، ارزش‌ها و باورهاست" وجود دارد. بدین منظور در کنار قضایا و مقدمات فلسفی و تئوریک به گونه‌ای استدلال شده تا ضمن بسط و تنویر نظریه موجود، شبهه نظریه‌ای مکمل استنتاج گردد. شیوه علمی مورد استفاده مبتنی بر استدلال قیاسی و همراه با تحلیل انتقادی است. هسته مرکزی نوشتار دلالت بر تعامل میان ذهنیت و عینیت دارد به طوری که نظام مدیریت دولتی و رژیم اصلاحات اداری را مسبوق به نظریه مبنایی و نظام ذهنی دانسته و متقابلاً فهم و دریافت نظام ذهنی حاکم بر رژیم اصلاحات اداری را از مسیر تحلیل آنچه در حوزه عمل می‌گذرد، شدنی می‌یابد. به همین جهت به دولت‌ها و دولتمردان توصیه می‌شود که پیش از آنکه به تغییر دادن عالم عین بیندیشند، به تغییر کردن خود اهتمام ورزند و شکوفایی و انتظام نظام مدیریت دولتی و اداری را در گرو تغییر نظام ذهنی خود بدانند.

واژه‌های اصلی: ذهن و عین، مدیریت دولتی، تحول اداری، اصلاحات اداری، استدلال قیاسی.

۱- استاد گروه مدیریت دولتی دانشکده مدیریت و حسابداری دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران، همکار مدعو شاخه مدیریت گروه علوم انسانی فرهنگستان علوم

مقدمه

اصلاح اداری مفهومی عمیق، گسترده، نظریه مبنا و جهت محور است که می‌تواند تمام نظام مدیریت دولتی را متأثر سازد. تعیین‌کننده بودن رژیم اصلاحات اداری برای اداره امور عمومی بسیار حائز توجه است چراکه بنیان‌های فلسفی، نظری، ارزشی^۱، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را در خود دارد یا بایستی به‌درستی آنها را نمایندگی نماید. موضوع اصلاحات اداری و یا طراحی نظام مدیریت دولتی از این حیث حائز اهمیت است که می‌تواند بازتاب‌دهنده اندیشه حاکم بر آن باشد. میان نظام سیاسی و سایر نظام‌های هر جامعه با نظام اداری یا مدیریت دولتی تعامل ویژه‌ای برقرار است به‌طوری‌که ارزشمندی نظام اداری به‌مثابه نظام اداره امور جامعه مرهون همین تعامل است. نظام اداری یا نظام مدیریت دولتی هر جامعه معرف نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همان جامعه است؛ به‌طوری‌که فی‌المثل ما با مطالعه احوال نظام مدیریت دولتی روسیه پی به محتوای آن جامعه می‌بریم، با مطالعه نظام مدیریت دولتی فرانسه با محتوای جامعه فرانسه آشنا می‌شویم و با درک نظام مدیریت دولتی چین به محتوا و ارزش‌های نهفته در متن جامعه چین آشنا می‌شویم. در حقیقت نظام‌های اداری نماینده ارزش‌ها، اصول بنیادین، مفروضات نظری و نظریه بنیادین در اداره امور جامعه هستند. از این‌رو می‌توان پذیرفت که ذهنیت حاکم بر ارزش‌های اساسی و ارزش‌های اداری هر جامعه تجلی عینی در نظام اداری یا مدیریت دولتی دارد. به همین سبب می‌توان پذیرفت که ذهنیت و عینیت در عمل قابل تفکیک نیستند و دارای ارتباط متقابل و مؤثرند. این ارتباط متقابل و نحوه شکل‌گیری هر کدام در محیط و بستر هر جامعه رخ می‌دهد و البته خود بر محیط جامعه احاطه دارند؛ موضوعی که در این مقاله به آن پرداخته شده است. در این نوشتار ما درصدد هستیم که تعامل میان نظام اداری یا مدیریت دولتی را به‌مثابه "عین" با نظام ارزش‌ها، باورها، مفروضات بنیادین و نظریه‌مبنایی به‌مثابه "ذهن" مورد مطالعه، تحلیل و نقد قرار دهیم.



مفهوم اصلاحات اداری

اصلاحات؛ تلاش برای بهبود نهادها یا فرایندهاست و اصلاحات اداری^۲ به‌عنوان یک فرایند هدفمند دگرگونی در بخش عمومی تعریف می‌شود. اصلاحات اداری واکنشی به یک مشکل درک شده با هدف بهبود فرایندهای جاری است و به عبارتی شامل تلاش‌هایی است که با هدف تغییر رویه‌ها، رفتارها و ساختارهای موجود و مستقر صورت می‌پذیرد و منجر به تغییراتی در نظام بوروکراسی یک کشور می‌شود (Farazmand, 2023). اصلاحات اداری نشان‌دهنده مجموعه‌ای از مداخلات است که توسط نهادهای سیاسی یا اداری برای انطباق مدیریت دولتی با تغییرات اقتصادی و اجتماعی اعمال می‌شود (Hayward & Menon, 2003).

اصلاحات اداری شامل اعمال تغییرات آگاهانه و سنجیده است که در یک سازمان یا سیستم بخش عمومی به منظور بهبود ساختار، عملکرد یا کیفیت نیروی کار آن انجام می‌شود. بنابر نظر کایدن^۱ (۱۹۶۸)، «اصلاحات مبتنی بر این ایده ساده است که انسان نباید منتظر باشد تا تغییرات به طور طبیعی اتفاق بیفتد، بلکه باید به دنبال سرعت بخشیدن به بهبود ابزارهای موجود باشد» (Caiden, 1968). اصلاحات اداری راهی برای طراحی و اجرای خط‌مشی‌های اداری^۲ است که این امر با ایجاد تلاش‌های آگاهانه برای تغییر ترتیبات واقعی نهادی، فرایندها و رویه‌های مدیریت دولتی انجام می‌شود؛ بنابراین، اصلاحات اداری را می‌توان به عنوان یک فرایند خط‌مشی‌گذاری مشخص در نظر گرفت که پویایی خاص خود را دارد. این امر به معنای توزیع مجدد قدرت در عرصه اداری بین ذی‌نفعان مختلف و به‌ویژه بین خط‌مشی‌گذاران و بوروکرات‌هاست که مهم‌ترین بازیگران خط‌مشی‌های اداری به شمار می‌روند. ویژگی ساختاری اصلاحات اداری این است که طراحی صحیح آن دشوار و اجرای آن به شیوه‌ای منسجم بسیار دشوارتر است (Capano, 2021). اصلاحات اداری تلاش برای ارائه راه‌حل‌های اداری برای مسائل عمومی است. اصلاحات ممکن است در جهت تغییر ساختار رسمی سازمان، سازمان‌دهی مجدد یا گروه‌بندی مجدد بخش‌های موجود، یا ایجاد بخش‌های جدید و حذف بخش‌های قدیمی باشد. اصلاحات همچنین ممکن است به فرایندها بپردازد، به عنوان مثال، کارهایی برای تغییر روش اعمال کنترل یا نحوه برخورد اعضاء سازمان با ارباب‌رجوع انجام شود. اصلاحات ممکن است به ایدئولوژی‌های سازمانی نیز مربوط باشد، برای مثال شامل یافتن راه‌های جدید برای درک نقش و هدف سازمان یا تعریف مفاهیم جدید از محیط آن باشد (Brunsson, 2006).



از دیدگاه مارچ و اولسن^۳ (۱۹۸۳) اصلاحات اداری را می‌توان «متغیر وابسته» دانست که بر اساس بستر سیاسی و همچنین ترتیبات گذشته در میان نخبگان سیاسی، کارکنان بخش عمومی و اتحادیه‌های بخش دولتی شکل می‌گیرد (Spanou & Sotiropoulos, 2011). به اعتقاد ما اینکه اصلاحات اداری متغیر وابسته است حائز اهمیت است چراکه اصلی‌ترین و نافذترین متغیر مستقل آن را نظریه و مفروضات بنیادین می‌دانیم.

در حقیقت اهمیت اصلاحات از آن‌رو است که در صورت تداوم مجموعه‌ای منسجم از اقدامات و تلاش‌های اصلاحی پی‌درپی می‌توان در یک دوره زمانی طولانی‌تر شاهد تفاوت‌های اساسی بود (Ibid). رسوب نهادی، سنت‌های اداری عمیقاً ریشه‌دار، منافع شخصی قوی و کمبود منابع مالی موانع مهمی برای پیگیری اصلاحات اداری به شمار می‌روند؛ با این حال، همیشه فرصت‌هایی وجود دارد که امکان باز شدن مسیرهای اصلاحات را فراهم می‌کند (Capano, 2021).

1- Caiden

2- Administrative policies

3- March and Olsen



پس از سمینار سازمان ملل در سال ۱۹۷۱ در برایتون^۱، هیچ سالی وجود نداشته که در نقطه‌ای از جهان جلسه‌ای بین‌المللی با حضور کارشناسان اصلاحات اداری برای تبادل اطلاعات و بررسی تجربیات برگزار نشده باشد. در چنین جلساتی بارها تأکید شده که کشورهایی که از قبل ظرفیت اداری بالایی دارند، قادر به اجرای اصلاحات دقیق هستند، اما آنهایی که توانایی اداری ندارند، قادر به انجام این مسئله نیستند. آخرین حرکت برای اعمال اصلاحات اساسی نظام‌های اداری و نوسازی سازمان‌های دولتی در سراسر جهان، عمدتاً با کوچک شدن مالیه عمومی و نیاز به کسب درآمد بیشتر مطرح شده است. دولت‌ها مجبور به کاهش هزینه‌ها، کارکنان، سرمایه‌گذاری‌ها و خدمات شده‌اند و از بخش‌های عمومی نحیف خود بهره‌وری بالاتر و عملکرد بهتر را طلب می‌کنند؛ همچنین برای اینکه کشورهای خود را در صدر اقتصادهای برتر جهانی قرار دهند، مجبور شده‌اند که نقش خود را از نو تعریف کنند و استراتژی‌هایشان را مجدداً بازآفرینی نمایند. در اکثر موارد، تقریباً همه، بوروکراسی را مقصر دانسته‌اند - به‌ویژه عملکرد ضعیف بوروکراسی‌های دولتی، مقررات و فرایندهای دست و پاگیر و غیرقابل کنترل، مسئولان و صاحب‌منصبان با عملکرد ضعیف، ارائه خدمات ضعیف و فساد در عملکرد (واعظی و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۳۳-۳۳۴). موج اول اصلاحات اداری که در دهه ۱۹۸۰ در ایالات متحده آمریکا، بریتانیای کبیر، نیوزلند، استرالیا و تا حدودی در اسکاندیناوی اتفاق افتاد را می‌توان تحت عنوان مدیریت دولتی نوین^۲ دسته‌بندی کرد. تفاوت‌هایی در سبک و سیاق اصلاحات در سطح هر جامعه در ذیل این نظریه وجود داشت، با این وجود جریان کلی نظریه مدیریت دولتی نوین معطوف به توسعه شبه بازارهای عمومی از طریق تفکیک سازمانی، ایجاد رقابت، ارائه مشوق‌ها، تغییر در شیوه‌های بودجه‌بندی و حسابداری، استفاده از قراردادهای و اهداف عملکرد و غیره دارد. موج دوم اصلاحات اداری شامل استفاده از شبکه‌ها^۳ می‌گردد که تا حدی با مدیریت دولتی نوین هم‌پوشانی دارد و تا اندازه‌ای به عنوان حرکت متقابل با مدیریت دولتی نوین مطرح است و متضمن یک برنامه جایگزین یعنی «دولت یکپارچه»^۴ و «دولت به مثابه یک کل»^۵ بر اساس هماهنگی و همکاری افقی و همچنین مشارکت ذی‌نفعان متعدد می‌شود. از منظر برخی اندیشمندان رویکرد شبکه‌ای با حکمرانی عمومی نوین^۶ مرتبط است؛ رویکردی که تقریباً از آغاز هزاره جدید به عنوان جایگزین تمام‌عیار مدیریت دولتی نوین مطرح شده است. اگرچه شبکه‌ها زودتر رایج شدند، اما حکمرانی عمومی نوین را می‌توان حاصل امتداد و بسط حکمرانی شبکه‌ای^۷ در نظر گرفت. علی‌رغم بحث‌های جاری، در حال حاضر این اجماع وجود دارد که مدیریت دولتی کنونی وارد یک وضعیت اداره (مدیریت)

1- Brighton

2- New Public Management (NPM)

3- Networks

4- Joined-up government

5- Whole of government

۶- New Public Governance (NPG) این اصطلاح در زبان فارسی به حکمرانی عمومی نوین یا حکمرانی دولتی نوین برگردان

شده است

7- Network governance

ترکیبی^۱ شده است که بر مبنای تعامل بوروکراسی، بازارها و شبکه‌ها تعریف می‌شود. از این‌رو، اکنون این رویکرد ترکیبی است که اهمیت دارد و دولت‌ها باید توانایی «اعمال فراحکمرانی»^۲ خود را ارتقا بخشند (Esmark, 2017). جنبش اصلاحات بخش عمومی و محتوای اصلاحات نتیجه ارزش‌های متضاد و رقابتی مدیریت دولتی خوب^۳ است که ریشه در ادراک عملکرد و رفتار مردم در جهان دارد. مدیریت دولتی خوب کیفیت حکمرانی را نشان می‌دهد. ارزش‌های اصلی مدیریت دولتی، پاسخ به نیازهای عمومی و رضایت مردم، صداقت دولت و اعتماد مردم به دولت و قابلیت اطمینان و اعتماد به سیستم مدیریت دولتی است. تغییر ارزش‌ها به علل سیاسی، اجتماعی و نهادی مربوط می‌شود. مفاهیم اصلی اصلاحات اداری که قبلاً با سه عنصر 3E (اقتصاد، کارایی، اثربخشی)^۴ بیان می‌شد، با تحول عناصر 3E به سه معنای جدید یعنی اخلاق^۵، انصاف^۶ و مساوات^۷ در حال تغییر است. فرایندهای اصلاحی به عنوان طرح عقلانی از قبل تعریف شده در عمل با استراتژی‌های اصلاحی نوپدید همراه می‌شود (Backūnaite, 2006). در حقیقت جابه‌جایی نظریه‌ها یا شبه پارادایم‌ها، ارزش‌ها و مفروضات نظری به دنبال خود تغییر رژیم اصلاحات اداری و چگونگی طراحی نظام سازمانی دولت را در پی دارد.

اصلاحات اداری مسبوق به نظریه مبنا

اصلاحات اداری در یک جامعه بدون پشتوانه نظری و ابتناء تئوریک یا شدنی نیست و یا اینکه بی‌فایده است. کانون تأکید ما می‌تواند بر این مبحث فلسفی استوار باشد که آیا نظریه مسبوق به مشاهده است یا مشاهده مسبوق به نظریه؟ (چالمرز، ۱۳۹۶). اگر بپذیریم که در عالم مشاهده با دست تهی از نظریه نمی‌توان دید و فهمید و توضیح داد؛ آنگاه به طریق اولی خواهیم پذیرفت که در عالم عمل (کنشگری) بدون سابقه نظری و در غیاب تئوری مبنا نمی‌توان عمل هدفمند داشت. نظریه به عنوان بیانیه‌ای از روابط میان مفاهیم در مجموعه‌ای از مفروضات و محدودیت‌های مرزی تعریف می‌شود؛ نظریه از مجموعه‌ای از مقولات (مانند مضامین، مفاهیم) تشکیل شده که به طور سیستماتیک از طریق روابط میان مقولات به هم مرتبط می‌شود تا چارچوبی نظری را برای توضیح برخی پدیده‌ها فراهم آورد. نظریه چیزی بیش از مجموعه‌ای از یافته‌ها است و به دنبال توضیح و پیش‌بینی پدیده مورد بررسی است (Haugh, 2012). نظریه؛ دانش تولید می‌کند و شکل‌گیری ایده‌های جدید را سبب می‌شود و از این طریق، مسیر و جریان عمل را بر اساس آنچه یک نظریه در مورد یک پدیده کشف می‌کند، هدایت می‌نماید؛ بنابراین عمل، به نظریه و یافته‌های آن بستگی دارد. یک نظریه به مطالعه و کشف حقایق پنهان در مورد یک پدیده می‌پردازد و از این طریق نشان می‌دهد



1- Mixed administration

2- Meta-govern

3- Good public management

4- Economy, Efficiency, Effectiveness

5- Ethics

6- Equity

7- Equalities

که با این پدیده در حل مسائل انسانی که تمرین واقعی در یک رشته خاص است، چه باید کرد. از این رو نظریه؛ عمل واقعی هر رشته مطالعاتی را شکل می‌دهد و بر آن تأثیر می‌گذارد. عمل و کاربرد هر رشته مطالعاتی بر اساس نظریه‌های موجود ابتناء می‌یابد. نظریه عمل را هدایت می‌کند و چگونگی، چیستی و چرایی را در عمل تعیین می‌کند. بنابراین، سازوکار فکری برای گسترش مرزهای دانش در علوم اجتماعی بر "نظریه" استوار است (Chijioke et al., 2021).

حوزه عمل یا کنش و یا اقدام (در بحث ما اقدام هدفمند برای اصلاحات اداری) قابل تعبیر به اقدام از قبل تعریف شده، دانسته و معطوف به نتایج معین است و درست به همین دلیل بازتاب مستقیم آن چیزی است که ما ابتدائاً به آن فکر می‌کنیم، باور داریم و ارزشمند می‌پنداریم. اگر چنین باشد آنگاه می‌توان این قضیه مقدماتی را تعریف کرد و مقدمتاً پذیرفت که نظام پندار، باور، ارزش و اصول مورد اعتقاد، مبنا و نقطه عزیمت برای اصلاحات اداری است.

ما این بحث را می‌توانیم در قالب ارتباط میان ذهن و عین بیشتر تشریح نماییم. میان ذهنیت^۱ و عینیت^۲ نوعی ارتباط متقابل است که می‌تواند به درک روند تکامل دانش و عمل کمک نماید. اگرچه ممکن است ذهنیت در بستر مشاهدات مستمر عالم عین بار آید و پرورش نماید، لیکن در مرتبه مقابل نظام ذهنیت مبنا و ریشه اصلی آن چیزی است که قصد می‌شود در عالم عینیت به آن جلوه عملی بخشیده شود. در حقیقت برای اینکه بتوان توضیح داد که کنش یا اقدام در یک قلمرو معین به کجا خواهد رسید می‌توان به نظریه مبنایی، نظام ذهنیت و نظام فکری^۳ پردازنده و یا کنشگر آن رجوع نمود. انتظار می‌رود مجموعه کنش‌ها یا اقدامات یک نظام یا سیستم اجتماعی کنشگر تابعی از مفروضات، ارزش‌ها، الگوهای ذهنی و نظریه مبنایی مورد قبول و یا بهتر است بگوییم مورد باور راستین آن باشد. در حقیقت انتظار نمی‌رود که یک سیستم کنشگر در عمل در پی پیاده‌سازی آن چیزی باشد که در نظر به آن اعتقاد ندارد. چراکه بین ذهن و عین ارتباط دقیق و متقابل وجود دارد. نظام اعتقاد یا باور بسیار حائز اهمیت است. بسیاری از فیلسوفان باورها را با حالت‌های کارکردی می‌شناسند؛ باورها رفتار ما را توضیح می‌دهند. حتی آن دسته از فیلسوفانی که کارکردگرایی را رد می‌کنند، این امر را می‌پذیرند که باورها حداقل نقش‌های توضیحی را در رفتار ایفا می‌کنند. باورها چیزهایی هستند که در رفتار خود را نشان می‌دهند بنابراین توجه به رفتار ما را قادر می‌سازد تا باورها را به آن نسبت دهیم. در یک استعاره رایج، باورها معمولاً به عنوان نقشه عمل می‌کنند؛ آنها برای ما این امکان را فراهم می‌نمایند تا در جهان حرکت کنیم (Levy, 2021). تحقیق درباره اصول و باورها را می‌توان در ادبیات اخیر علوم اعصاب نیز مشاهده کرد. مطالعه تصویربرداری عصبی بر روی اصول و باورها نشان داده که انسان‌ها تمایل دارند ظواهر را به عنوان واقعیت بپذیرند تا زمانی که خلاف آن را ثابت کنند. از این استدلال، چهار مفهوم مهم را می‌توان استنباط کرد: انسان‌ها تمایل دارند تصورات



خود را صحیح و درست تعبیر کنند؛ انسان‌ها نسبت به چنین باوری موضع مثبت پیدا می‌کنند؛ باورها را می‌توان با تأیید یا رد شواهد جدید به‌روز کرد؛ فرایندهای اساسی باور ناشی از عملکرد مغز است؛ بنابراین، پژوهشگران این دیدگاه را مطرح کردند که شکل‌گیری باور ناشی از پردازش اطلاعات ادراکی و عاطفی است که در مغز افراد به صورت منحصربه‌فرد اتفاق می‌افتد (Seitz et al., 2020).

مایلیم مبحث اصلاحات اداری را به‌مثابه یک کنش یا اقدام اجتماعی فراگیر که توسط نظام مدیریت دولتی اراده می‌شود و در پی آن به عمل درمی‌آید در همین چارچوب تحلیل و نقد نماییم. این یک ادعای غالباً مورد پذیرش است که بسته به اینکه مفروضات، ارزش‌ها و شبه پارادایم‌های مورد اعتقاد دولت‌ها چه باشد؛ نظام اداری بر همان اساس طراحی یا اصلاح می‌گردد. در حقیقت کنش‌ها و اقدامات مدیران دولتی در یک جامعه برحسب نوع مفروضات و اصول مورد اعتقاد آنان می‌تواند متفاوت باشد (Denhart & Denhart, 2000). اگر فرض بر این باشد (مقام ذهن و داشتن نظریه) که مسئولیت دولت تسهیل نفع شخصی افراد است، در این صورت یک‌گونه‌ای خاص از مجموعه‌ای اقدامات یا کنش‌ها (مقام عین و عینیت) برگزیده خواهد شد. از سوی دیگر اگر فرض بر این باشد (مقام ذهن و داشتن نظریه) که مسئولیت دولت ارتقاء شهروندی، گفتمان همگانی و نفع و مصلحت عامه است، در این صورت یک مجموعه کاملاً متفاوتی از اقدامات و کنش‌ها (مقام عین) به‌کار گرفته خواهد شد (Ibid). پارادایم‌ها و اولویت‌های اصلاحات اداری در مقاطع مختلف در کنار جریان‌های ایدئولوژیک مسلط متفاوت است. علی‌رغم شباهت‌های موجود در شعارها و ابزارهای انجام اصلاحات، می‌توان تغییرات منطقه‌ای و ملی را به عوامل تاریخی، فرهنگی، سیاسی و نهادی نسبت داد. این عوامل در تنظیم و اجرای فرایندهای خاص دستور کار اصلاحات به‌مثابه میانجی عمل می‌کنند و منجر به ارائه ترکیب‌های اصلاحی ملی متمایز می‌شوند. سیاست‌های واقعی اصلاحات اداری نمی‌تواند خالی از نظم سیاسی حاکم و ساختارهای قدرت و منابع باشد که تعیین‌کننده تعاملات نهادی بین سیاستمداران و بوروکرات‌ها، بین مرکز و محلات و بین قوه مجریه و مقننه است (Cheung, 2020). این همان موضوعی است که کانون اصلی تأکید ما در این نوشتار است. توجه ما به دولت‌ها و دولتمردان است که به جای تلاش برای تغییر دادن جامعه و دیگران ابتدا خودشان تغییر کنند. تغییر یعنی تغییر دادن ارزش‌ها، باورها، اصول، مفروضات و بنیان نظری مورد اعتقاد خود، طوری که در نسبتی متوازن به ازاء این تغییر در درون اندیشه دولتمردان تغییرات دلخواه و منطبق با نظام اجتماعی و خواست مردم در عالم بیرون (عینیت) رخ دهد.

فردریک^۱ و فینر^۲ مباحث قابل توجهی را برای توصیف اصول اخلاقی در مدیریت دولتی مطرح کرده‌اند. فینر بر روی نسخه‌ای از اخلاقیات بحث می‌کند که بر کنترل‌ها و استانداردهای بیرونی، قوانین، آیین‌نامه‌ها، مقررات و کدها تأکید می‌کند. در نقطه مقابل، فردریک معتقد است که اخلاق،



استانداردهای درونی رفتاری است و در اصل یک قطب‌نمای اخلاقی است که مدیران دولتی را در مسائل مختلف راهنمایی می‌کند. مبانی نظری مدیریت دولتی در زمینه اصول اخلاقی کاملاً تحت تأثیر نظرات فردریک فرانکفرته است (Adams, 2019). نهفتگی اصول اخلاقی در درون نظام مدیریت دولتی می‌تواند درجه پایبندی دولت‌ها را به شیوه طراحی نظام مدیریت و عملکرد آن برحسب ضرورت‌های هر جامعه نشان دهد. به تعبیری دیگر می‌توان استدلال کرد که آنچه در جامعه و نظام مدیریت دولتی و ساختار اداری کشور می‌توان ملاحظه نمود عملاً بازتاب مستقیم آن چیزی است که در ذهن و اندیشه دولت و دولتمردان می‌گذرد. در حقیقت آنچه مفروضات اساسی دولتمردان است، ما به ازاء آن در عمل و در متن جامعه قابل مشاهده است. به همین روی ما معتقدیم که دولت‌ها و دولتمردان به جای تمایل به تغییر دیگران بایستی دنبال تغییر خود، ارزش‌ها، اصول و بنیان‌های فکری متعلق به آن باشند. به همین دلیل مهم‌ترین شیوه برای تأثیر در عالم عمل تغییر دادن نظریه و مفروضات بنیادین است.

اعمال اصلاحات اداری با استفاده از نظام اداری موجود و از طریق منابع کافی و زمان‌بندی مناسب تضمین می‌گردد؛ اما این استراتژی فقط می‌تواند در جایی کار کند که نظام اداری موجود آن در حال حاضر کارایی مناسبی داشته باشد، ولی متأسفانه در بسیاری از کشورها، نظام اداری به شدت ناقص و ضعیف بوده و به هیچ‌وجه اقدامات جزئی و پراکنده از هر سو نمی‌تواند نواقص داخلی آن را برطرف نماید. تجربه ثابت کرده که یک روحیه مبارزاتی به منظور انجام اصلاحات اداری و غلبه بر بی‌حرکی بوروکراتیک، بی‌تفاوتی سیاسی و بی‌تفاوتی عمومی در اصلاح امور لازم است. از آنجایی که بیشتر افراد نسبت به تفاوت‌هایی که اصلاحات اداری ایجاد می‌کند، آگاهی کافی ندارند بنابراین غالباً اصلاح‌طلبان و اصلاحات آنها را به عنوان مداخلاتی بیجا قلمداد می‌کنند که انگیزه‌های آنها مورد تردید است، چراکه این تصور درباره اصلاح‌طلبان اداری وجود دارد که آنها بیشتر سعی می‌کنند توجه را به خودشان جلب کنند تا بتوانند نظام اداری را به دست بگیرند و دقیقاً همان کارهایی را که از آنها انتقاد می‌کنند، خود نیز انجام دهند. حتی اگر اصلاح نواقص پذیرفته شود، بازهم نواقص باقی خواهد ماند. اصلاحات فقط می‌تواند بیماری‌های مدیریت دولتی را کنترل نماید، ولی نمی‌تواند آنها را درمان کند. اصلاحات؛ سوء مدیریت‌ها را در معرض نمایش قرار داده و گزینه‌های دیگری را ارائه می‌دهد که نوید کاهش سوء مدیریت‌ها را می‌دهند، اما این امر نه می‌تواند مدیریت خوبی را تضمین کند و نه می‌تواند مانع از ظهور مجدد سوء مدیریت‌ها گردد (واعظی و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۴۷). تئوری‌ها، ارزش‌ها و باورها همان عناصری هستند که می‌توانند تسهیل‌کننده یا محدودکننده، مشوق یا بازدارنده انواع کنش‌ها یا اقدامات ویژه در بستر نظام اداری باشند (Denhart & Denhart, 2000).

ما مایلیم که به عنوان یک شبه نظریه مبنای دیگری را در تحلیل موضوع "اصلاحات مسبوق به نظریه است" وارد نماییم. اگر بپذیریم که مقدم بر طراحی و اصلاحات اداری (کنش) نظریه و مفروضات اساسی در قبال اداره امور دولت است در این صورت می‌توان این شبه نظریه را مطرح



کرد که با مشاهده آنچه در عمل می‌بینیم می‌توانیم به افکار، باورها و مجموعه مفروضات بنیادین دولت‌ها پی ببریم؛ یعنی می‌توان به عنوان یک ادعای علمی پذیرفت که اگر کنش و عمل (عینیت) ماحصل مفروضات نظری (ذهنیت) است، به همین منوال می‌توان با مشاهده آنچه در عمل رخ می‌دهد به مکنونات ذهنی، باورهای عمیق، حقیقی و راستین صاحبان عمل نیز نائل شد. در حقیقت از مشاهده عینیت‌ها می‌توان به فهم ذهنیت‌ها رسید.

ما به بسیاری از دانشجویان و پژوهشگرانی که درصدد فهم و درک نظام مدیریت دولتی هستند توصیه می‌کنیم که به جای رجوع به صاحبان عمل و نظرجویی از آنان در باب آنچه به آن اعتقاد دارند (که غالباً هم به حقیقت نمی‌رسند) به مشاهده کردار و عمل آنان بپردازند و با تحلیل و طبقه‌بندی آنها به شیوه معکوس به درک صریح، حقیقی و مستقیم آنچه می‌پندارند برسند. به عبارت دیگر با مشاهده کردار (نظام اداری) به اندیشه حاکم بر آن مجموعه کردارها دست یابند؛ یعنی مسیری وارونه که دلالت بر رسیدن از عمل (کنش) به نظر (نظریه و نظام مفروضات) دارد.

اهمیت مباحث فوق زمانی بیشتر قابل درک است که متوجه باشیم برای ایجاد تغییر و اصلاحات اداری در نظام مدیریت دولتی ابتدا باید به تغییر مفروضات و ارزش‌های مورد پذیرش دولت‌ها و دولتمردان تمرکز یابیم و تا زمانی که نظام ذهنی و اندیشه صاحبان عمل تغییر نکند انتظار مشاهده تغییر در عمل آنان بیهوده است. همان‌گونه که ذکر شد به طریق متقابل می‌توان از مجموعه عملیات و ساختار واقعی نظام مدیریت دولتی به کنه ذهن طراحان یا اداره‌کنندگان آن واقف گردید. اگر چنین باشد مسئله اصلی مورد تأکید ما این است که تحول نظام مدیریت دولتی بدون تحول در اندیشه و ذهن متولیان آن پدیدار نخواهد گشت. موضوعی که عملی کردن آن در گرو برخورداری از یک نظریه مبنایی اولیه و تعریف جامع نظام مفروضات ذهنی است. آنگاه در صورت تلاش عالمانه و مبتنی بر دانایی برای عملی ساختن آن می‌توان انتظار داشت شاهد آن باشیم که آنچه از آن دفاع می‌شود را در عمل مشاهده نماییم.

منابع

۱. چالمرز، آلن اف. (۱۳۹۶). چپستی علم درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی (ترجمه سعید زیبا کلام)، تهران: انتشارات سمت.
۲. واعظی، رضا؛ شمس، لیلا؛ ملکی، مصطفی. (۱۴۰۰). مدیریت تطبیقی و توسعه (مفاهیم، نظریه‌ها و مدل‌ها)، تهران: انتشارات صفار.

3. Adams, G. B. (2019). Administrative ethics and the chimera of professionalism: The historical context of public service ethics. In *Handbook of administrative ethics* (pp. 291-308). Routledge.
4. Brunsson, N. (2006). Administrative reforms as routines. *Scandinavian Journal of Management*, 22(3), 243-252.
5. Backūnaite, E. (2006). Development of Administrative Reforms of Public Sector: Searching for

- Convergence and Divergence, *Public Policy and Administration*, 1(18).
6. Caiden, G. (1968). Administrative Reform, *International Review of Administrative Sciences*, 34(4), 347-354.
 7. Capano, G. (2021). Models of administrative reform. In *Oxford Research Encyclopedia of Politics*.
 8. Cheung, A. B. (2020). Administrative Reform: Opportunities, Drivers, and Barriers. In *Oxford Research Encyclopedia of Politics*.
 9. Chijioke, O. C., Ikechukwu, A., & Aloysius, A. (2021). Understanding theory in social science research: Public administration in perspective. *Teaching Public Administration*, 39(2), 156-174.
 10. Denhardt, J. V., & Denhardt, R. B. (2000). *The new public service: Serving, not steering*. Routledge
 11. Esmark, A. (2017). Maybe it is time to rediscover technocracy? An old framework for a new analysis of administrative reforms in the governance era. *Journal of Public Administration Research and Theory*, 27(3), 501-516.
 12. Farazmand, A. (Ed.). (2023). *Global encyclopedia of public administration, public policy, and governance*. Springer Nature.
 13. Haugh, H. (2012). The importance of theory in social enterprise research. *Social Enterprise Journal*, 8(1), 7-15.
 14. Hayward, J., & Menon, A. (Eds.). (2003). *Governing Europe*. OUP Oxford.
 15. Levy, N. (2021) 'What Should We Believe About Belief?', *Bad Beliefs: Why They Happen to Good People*, Oxford, ; online edn, Oxford Academic.
 16. Seitz, R. J., & Angel, H. F. (2020). Belief formation—A driving force for brain evolution. *Brain and Cognition*, 140, 105548.
 17. Spanou, C., & Sotiropoulos, D. A. (2011). The odyssey of administrative reforms in Greece, 1981–2009: A tale of two reform paths. *Public Administration*, 89(3), 723-737.





نقدی معرفت‌شناختی بر منطق عقلی و عقلانیت در سازمان و مدیریت

داراب احمدوند^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۴/۲۴

چکیده

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



مفهوم عقلانیت مبنای ایجاد یک سازمان اداری است. هدف از ایجاد سازمان‌ها افزایش عقلانیت انسانی و ساخت‌دهی رفتار انسانی در جهت نزدیکی به عقلانیت انتزاعی است. امروزه در سازمان‌ها عقلایی بودن در گرو انتخاب مؤثرترین طریق برای نیل به اهداف سازمانی است. بیش از دو قرن است که دیدگاه محدود نظریه‌های علمی و استفاده از روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی و انسانی، موفقیت‌های عملی چندی را حاصل کرده و به همین دلیل، اغلب اذهان را از محدودیت‌ها و نقایص خود غافل ساخته است. اگر بتوانیم نظریه‌هایی برای زندگی انسانی و سازمانی بر پایه تعقل ارزشی ارائه دهیم، سازمان‌ها را در نظم دادن به امور خود یاری داده و رهنمودهایی برای رشد، تعالی و کمال سازمان و انسان ارائه کرده‌ایم. از این‌رو در این پژوهش به دنبال بحث و بررسی درخصوص مفهوم عقلانیت در سازمان و مدیریت بوده، سیر تطور و نظریه‌های مطرح در دو رویکرد اثبات‌گرایی و پسااثبات‌گرایی و برخی از مهم‌ترین نقدهای رویکرد پسااثبات‌گرایی به مفهوم عقلانیت اثبات‌گرا را بررسی و تحلیل نموده به نحوی که در پایان، پژوهش بتواند با ارائه جنبه‌های مختلف موضوع موجب ارتقاء مباحث و مفاهیم این حوزه مهم در سازمان و مدیریت گردد. این تحقیق با استفاده از روش توصیفی و اسنادی شامل مطالعات کتابخانه‌ای و بررسی اسناد و مدارک به مرور مبانی نظری، ادبیات تحقیق و پیشینه پژوهش‌های قبلی پرداخته و با استفاده از رویکردی کیفی و تطبیقی به دنبال تبیین

۱- دکترای خط مشی‌گذاری عمومی دانشگاه علامه طباطبائی.

مفاهیم موجود و چالش‌های پیش روی این جریان بوده و در این راستا نیز مباحثی جهت مطالعات و پژوهش‌های بیشتر در این حوزه ارائه گردیده است.

واژه‌های اصلی: عقلانیت ابزاری، عقلانیت جوهری، مدل عقلایی اداره، اثبات‌گرایی، پسااثبات‌گرایی.

۱- مقدمه

انسان بر اساس قدرت عقلانیت خود به تشخیص و تمایز می‌رسد، عقلانیت در انسان همان قدرت تمایزگذاری، تشخیص شباهت‌ها و تفاوت‌ها و تشخیص مرزها و محدودیت‌هاست و دوام، پایداری، ثبات و ماندگاری فعالیت‌های انسانی در گرو همین عقلانیت است. هر نظام اجتماعی در طراحی و تدوین مناسبات اجتماعی که محور حرکت جامعه را برعهده دارند، اقدام به فعالیت‌های عقلایی می‌کند (ایمان، ۱۳۹۱: ۱۲). امروزه در سازمان‌ها عقلایی بودن در گرو انتخاب مؤثرترین مسیر برای نیل به اهداف سازمانی است. بدین ترتیب در عقلایی بودن، هدف‌های سازمانی مطرح‌اند و هدف‌های فردی اعضاء سازمان مدنظر نیستند. به عبارت دیگر وقتی از سازمان عقلایی نام می‌بریم، بدان معنی نیست که اعضاء آن تا آنجا که به خواست‌ها و هدف‌هایشان مربوط می‌شود، رفتاری عقلایی دارند، برعکس، هرچه سازمان عقلایی‌تر و بوروکراتیک‌تر باشد، افراد آن بیشتر به صورت چرخ ماشینی ساده‌ای در می‌آیند که معنی و مقصود رفتارشان نادیده گرفته می‌شود. و این سرانجام سلطه تعقل ابزاری بر زندگی انسان معاصر در سازمان‌هاست، مشکلی که باید برای آن چاره‌ای اندیشید. بیش از دو قرن است که دیدگاه محدود نظریه‌های علمی و استفاده از روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی و انسانی، موفقیت‌های عملی چندی را حاصل کرده و به همین دلیل، اغلب اذهان را از محدودیت‌ها و نقایص خود غافل ساخته است. اما امروزه ما در آستانه دوره‌ای هستیم که بازده نزولی این طرز تلقی آغاز شده است و بر بسیاری ثابت شده که این نظریه‌ها قبل از آنکه علمی باشند، یک نظر و یک عقیده‌اند. امروزه نتایج تجدد علمی به صورت روان‌پریشی انسان‌ها، نزول کیفیت زندگی، آلودگی محیط و مصرف بی‌رویه منابع محدود جلوه‌گر شده است. و این نشانه‌ها مشروعیت تعقل ابزاری به عنوان تنها تفکر مجاز در جوامع را مورد تردید قرار داده و دانشمندان را به تفکری مجدانه در این زمینه وادار ساخته است. بنابراین اگر بتوانیم نظریه‌هایی برای زندگی انسانی و سازمانی بر پایه تعقل ارزشی ارائه دهیم، انسان و سازمان را در نظم دادن به امور زندگی خود یاری داده و رهنمودهایی برای رشد، تعالی و کمال انسان و سازمان ارائه کرده‌ایم (الوانی، ۱۳۸۹: ۴۶۲). از این رو در این پژوهش به دنبال بحث و بررسی درخصوص مفهوم عقلانیت در سازمان و مدیریت بوده، سیر تطور و نظریه‌های مطرح در دو رویکرد اثبات‌گرایی و پسااثبات‌گرایی و برخی از مهم‌ترین نقدهای رویکرد پسااثبات‌گرایی به مفهوم عقلانیت اثبات‌گرا را با مراجعه به متون و نظریه‌پردازان اصلی آنها بررسی و تحلیل نموده به نحوی که در پایان، پژوهش بتواند با ارائه جنبه‌های مختلف موضوع موجب ارتقاء مباحث و مفاهیم این حوزه مهم در سازمان و مدیریت گردد.



۲- مبانی نظری و پیشینه پژوهش

۲-۱- مفهوم عقلانیت در سازمان و مدیریت

مفهوم عقلانیت مبنای ایجاد یک سازمان اداری است. هدف از ایجاد سازمان‌ها افزایش عقلانیت انسانی و ساخت‌دهی رفتار انسانی در جهت نزدیکی به عقلانیت انتزاعی است. هربرت سایمون معتقد است انسان‌ها به طور فردی در پاسخ به مسائل پیچیده‌ای که با آن مواجه‌اند توانایی محدودی دارند و ظرفیت ذهن انسان برای فرموله کردن مسائل پیچیده در مقایسه با تعداد مسائلی که حل آنها مستلزم رفتار عقلایی عینی در جهان واقعی است، بسیار کوچک است یا حتی برای نزدیکی معقول به چنین عقلانیت عینی بسیار کم‌توان است. به عبارتی چون افراد به تنهایی از میزان عقلانیت محدودی برخوردارند لازم است برای برخورد مؤثر با جهان پیرامون خود به گروه‌ها یا سازمان‌ها بپیوندند. بیان اینکه یک سازمان خاص عقلایی است به معنی این نیست که از حیث سیاسی یا اخلاقی اهداف معقولی را دنبال می‌کند بلکه صرفاً بیان این نکته است که این سازمان طوری عمل می‌کند که کارایی را حداکثر می‌سازد (دنهارت، ۲۰۱۱: ۱۵۴). مفهوم عقلانیت را پذیرش مقررات، کارایی و نتایج عملی به عنوان راهی صحیح برای پیشبرد امور انسانی بیان کرده‌اند (مقیم، ۱۳۹۴: ۸۳). در بسیاری از جوامع به خصوص جوامع غربی خردگرایی سازمانی یا رفتار عقلایی سازمان مترادف با کارایی به کار می‌رود. مفاهیم عقلایی بودن و کارایی در مرکز مباحثات و مجادلات تئوری سازمان قرار دارند. به زعم وبر، عقلایی بودن دلالت بر راه‌های مقتضی برای وصول به هدف دارد و در زمینه بوروکراتیک، عقلایی بودن، کارایی معنی می‌دهد. یک سازمان وقتی عقلایی است که مؤثرترین راه‌ها را برای وصول به هدف انتخاب کند، لیکن بدین ترتیب فقط اهداف جمعی سازمان مورد نظر بوده و هدف‌های فردی اعضا به حساب نیامده است (واعظی و محمدی، ۱۳۹۲: ۱۰).

۲-۲- تاریخچه مفهومی منطق عقلی و عقلانیت

در اعصار کهن، منطق عقلی به نیروی محرکی در درون فرد اطلاق می‌شد که او را قادر می‌ساخت تا میان خوب و بد و درست و نادرست تمیز قائل شود و به زندگی فردی و اجتماعی خود انتظام بخشد. همچنین منطق عقلی در فرد، واقعیتی مستقل در نظر گرفته می‌شد که قابل تحول به پدیده‌ای اجتماعی یا تاریخی نبود. در آن زمان تعقل دارای جنبه اخلاقی بود و ماورای ضرورت‌های مادی، بیعتی با معیارهای ارزشی داشت. در دوران معاصر منطق عقلی به مفهومی خاص و به عنوان اندیشه‌های حسابگرانه و فایده‌طلب مطرح شده است. مفهوم جدید منطق عقلی به تدریج کاربردی عام پیدا کرد، به طوری که در عصر حاضر در مقامی متضاد با آمال و عواطف درونی انسانی مطرح شده و ضد تعقل بودن شعار کسانی گشت که داعیه انسان‌گرایی دارند، در صورتی که تعقلی که اینان بر ضد آن سخن می‌رانند مفهومی مسخ شده و ناقص است و دربرگیرنده مفهوم کلی تعقل نیست. تعقل به مفهوم اصیل و واقعی خود هیچ‌گونه تضادی با انسان‌گرایی و عواطف انسانی



نداشته و آنچه ایجاد تضاد می‌کند تعقل ابزاری یا تعقلی است که با دیدی محدود صرفاً به نتیجه و فایده امور توجه دارد. تعقل ابزاری^۱ هدف سودبخشی، کاربردی و عملی بودن و مفید واقع شدن را در نظریه‌های سازمانی دنبال کرده و از ویژگی‌های نظام تولید و بازار در جوامع پیشرفته صنعتی است. در مقابل تعقل جوهری^۲ یا ارزشی به جهت رفع نواقص موجود در تعقل ابزاری، و درک و فهم واقعیت‌های انسانی و اجتماعی شکل گرفته است. در حالی که نظریه‌های ابزاری پیگیر تطبیق دادن انسان با جامعه صنعتی به عنوان زندگی معقول هستند، نظریه مبتنی بر تعقل ارزشی برای زندگی انسانی، تلاشی در جهت درک و فهم واقعیت‌های انسانی و اجتماعی است. در نظریه‌های جوهری به دنبال آن هستیم که معنای واقعی زندگی معقول را بیابیم. نظریه‌های جوهری در زندگی انسانی سابقه‌ای بس دیرینه دارند و اجزای آن را در افکار و اندیشه‌های علما و فلاسفه و متفکران گذشته به خوبی می‌توانیم پیدا کنیم. بنابراین منابع فلسفی و علمی کهن در این زمینه قابل بهره‌برداری بسیارند. علاوه بر این، از آنجایی که در گذشته مفهوم تعقل به شائبه‌های اقتصاد، تولید و صنعت آلوده نشده بود، اعتبار و اصالت آن بسیار بالاست. لازم به یادآوری است لفظ جوهری یا ارزشی برای تعقل مطلوب در دوران معاصر به کار گرفته شده است و علت نیز آن بوده که میان تعقل به معنای جامع و کامل و اصیل آن با تعقل ابزاری وجه تمایزی به وجود آید. نظریه‌های جوهری برخلاف نظریه‌های ابزاری باید به گونه‌ای تنظیم شوند که کمتر تابع شرایط و مقتضیات خاص بوده، و از جامعیت و کلیت برخوردار باشند (الوانی، ۱۳۸۹: ۴۵۴).

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



۲-۳- رویکرد اثبات‌گرایی به عقلانیت

رویکرد علمی مبتنی بر اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم^۳) خصیصه ابزاری داشته و با اعتقاد به اصالت عینیت و واقعیت عینی، مروج علم عاری از ارزش است. محصول تفکر منطقی و مشاهده نظام‌مند می‌باشد که فراتر از پیش‌دآوری‌ها، سوگیری‌ها و تعصبات شخصی است (ایمان، ۱۳۹۱: ۱۱۷). علم اثبات‌گرا به دنبال مطالعه رفتار انسان به وسیله مشاهده دقیق و عینی رفتار و استخراج نظریه‌های علمی از آن مشاهدات بوده است. مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود، وجود ارزش‌های انسانی است که می‌تواند بر مطالعه رفتار انسان تأثیرگذار باشد. با طرح موضوع جدایی واقعیات از ارزش‌ها بدین معنی که واقعیت زندگی اداری را باید بدون مشاهده ارزش‌های شخصی افراد در نظر گرفت، تفسیر اثبات‌گرایی از علم مدعی است که علوم اجتماعی از جمله مطالعه سازمان‌ها می‌تواند و باید عاری از ارزش باشد. پابندی به عینیت‌گرایی و ایجاد مبنایی واقعی برای هر نوع نتیجه‌گیری و جلوگیری از دخالت ذهنیت‌گرایی و حذف ارزش‌های انسانی منجر به شکل‌گیری مدل عقلایی اداره در راستای حداکثرسازی کارایی در سازمان‌ها شده است (دنه‌ارت، ۲۰۱۱: ۱۴۴).

۲-۳-۱- عقلانیت در بوروکراسی ماکس وبر

ماکس وبر - سال ۱۹۰۵- با کتاب‌های "اقتصاد و جامعه" و "اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری" سه شکلی که مشروعیت بر اساس آنها می‌تواند ادعای اعتبار کند، مشروعیت بر پایه و اساس عقلایی، سنتی و کاریزماتیک دانسته و همچنین بر اساس آن سه شکل اختیار و فرمانرانی تحت عنوان اختیار قانونی، سنتی و عقلایی را معرفی می‌کند. او بیان می‌کند پایه و اساس عقلایی مشروعیت و اختیار قانونی مبتنی است بر این اعتقاد که مطابق قانون، مقرراتی تصویب شده و اعمال آنها حق کسانی است که بر اساس این مقررات در سطوح عالی اختیار و قدرت هستند و می‌توانند دستورات را صادر نمایند (وبر، ۱۹۷۸: ۲۱۵). وبر اصل اختیار عقلایی - قانونی را در کنار ایزارگری و رسمیت سه اصل محوری تئوری بوروکراسی خود عنوان کرده و اختیار عقلایی - قانونی را کاراترین و عقلایی‌ترین وسیله جلب اطاعت اعضاء سازمان می‌داند. ارتباط رسمی بین ساختار و وظایف سازمانی، و آرمان‌ها و مقاصد سازمان، از بوروکراسی یک ابزار سازمانی عقلایی می‌سازد (مقیم، ۱۳۹۴: ۸۳). ایده عقلانیت مفهومی قدیمی و تأثیرگذار بر تفکر مدیریت است و سازمان عقلایی مفهومی است که ریشه در تئوری بوروکراسی ماکس وبر دارد. وبر برای توسعه جامعه غربی افزایش عقلانیت را به معنی جهت‌گیری رو به رشد به سمت تحلیل‌های هدف محور و منطقی پیشنهاد داد و استدلال کرد که بدین ترتیب جامعه غربی به یک سازمان کاملاً منطقی تبدیل می‌شود که اساس عملکرد آن، بر بوروکراسی استوار است. وبر عقلانیت را به عنوان سرنوشت و تقدیر عصر و زمان خود می‌داند. در عین حال او کاملاً آگاه بود که عقلانیت همچنین به از دست دادن معنی، آزادی و توانایی افراد برای کنترل زندگی خود دلالیت دارد. تحلیل اساسی وبر مبتنی بر تمایز بین کنش اجتماعی عقلایی ارزشی^۱ و عقلایی هدف‌مدار^۲ است. عقلانیت ارزشی بر جهت‌گیری کنش به ارزش‌های خاصی نظیر اصل اخلاقی، زیبایی‌شناسی، مذهبی یا مانند آن متمرکز است و عقلانیت یک اقدام یا کنش، به تلاش برای عمل بر اساس این ارزش بستگی دارد نه بر اساس نتایج اقدام. عقلانیت هدف‌مدار اشاره به جهت‌گیری به سمت اهداف، ابزارها و اثرات آنها دارد (روتگرس، ۱۹۹۹: ۲۳). بوروکراسی وبری در سازمان عقلایی؛ سلسله مراتبی و هدف محور، به دنبال یک راه ایده‌آل و بهترین راه برای اداره است. در تئوری او اجرای خط‌مشی فرایندی خطی، عقلایی و از بالا به پایین است بدون توجه به عرصه اعتقادات و نظام ارزش‌های فردی و اجتماعی و سیاسی. خط‌مشی‌ها پس از تصویب، مطابق دستورالعمل‌های مکتوب توسط بوروکرات‌ها و از طریق کارکنان صف اجرا می‌شوند (منوریان، ۱۳۹۴: ۱۵). کار در خدمت یک سازمان عقلایی برای تأمین بشریت با کالاهای مادی، همواره و بدون شک به نمایندگی از روح سرمایه‌داری به عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف کار - زندگی آنها است (وبر، ۱۹۳۰: ۳۶). مفاهیم تأکید شده توسط وبر همچون عقلانیت، سلسله مراتب و پاسخگویی هنوز هم به طور آگاهانه توسط اکثر مدیران در



برنامه‌ریزی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. شاید مرکزیت مفهوم بوروکراسی و بر تفاوت و جدایی شخص از اداره باشد و کلید بوروکراسی، تعریف عقلانیت اداری است (واعظی و محمدی، ۱۳۹۲: ۱۳). وبر با اشاره به عقلانیت رسمی یک فعالیت اقتصادی در مقابل عقلانیت جوهری بیان می‌کند عقلانیت رسمی برای تعیین محدوده محاسبات کمی که از لحاظ فنی امکان‌پذیر و در واقعیت کاربردی باشد استفاده می‌شود و در مقابل عقلانیت جوهری به نقش ارزش‌های نهایی ایجاد شده و برخی معیارهای کنش اجتماعی در روابط میان افراد اشاره می‌کند (وبر، ۱۹۷۸: ۸۵). بدین ترتیب رویکرد وبر به مسئله عقلانیت در تئوری بوروکراسی رویکردی پوزیتیویستی و بر مبنای تعقل ابزاری است.

۲-۳-۲- عقلانیت اداری هربرت سایمون

هربرت سایمون - سال ۱۹۴۷- با انتشار کتاب "رفتار اداری: مطالعه فرایندهای تصمیم‌گیری در سازمان اداری" بیان کرد عقلانیت شیوه‌ای از رفتار را مشخص می‌کند که برای دستیابی به اهداف مشخص، درون محدودیت‌ها و شرایطی خاص، مناسب است. او استدلال کرد که تئوری تصمیم‌گیری عقلایی توسعه خیلی سریعی داشته و بخش قابل توجه‌ای از انگیزه این توسعه ناشی از تلاش برای استفاده از رویه‌های تصمیم‌گیری رسمی در شرایط واقعی و با پیچیدگی قابل ملاحظه است. در پاسخ به وجود عدم قطعیت، دشواری‌های کشف یا طراحی جایگزین‌ها، و پیچیدگی محاسباتی در تصمیم‌گیری عقلایی، او استدلال نمود که می‌توان معیارهای بهینه ساختن را با معیارهای عملکرد رضایت‌بخش جایگزین نمود (سایمون، ۱۹۷۲: ۱۷۵). او فرایندهای تصمیم‌گیری عقلایی، رفتار سازمانی هدف، و ساختار سلسله‌مراتبی را به عنوان محورهای اصلی مدل عقلایی اداره امور عمومی خود معرفی کرده است. نظریه عقلایی محدود سایمون در نقد نظریه عقلایی به دنبال یک راه‌حل رضایت‌بخش (نسبتاً بهترین) به جای یک بهترین راه‌حل است چرا که عقلانیت محدود امکان احصاء همه راه‌حل‌ها را نمی‌دهد. او استدلال کرد که برخی رفتارهای انسانی باعث کاهش توانایی سازمان در نیل به عملیات کارا می‌شوند نظیر احساس وفاداری کارکنان به واحدهای فرعی سازمان به جای کل سازمان. همچنین موانع اطلاعاتی و محدودیت‌های زمانی از موانع تصمیم‌گیری عقلایی است. عنصر محوری مدل سایمون، موضوع اجماع در مورد ارزش‌هاست، مشخص بودن نظام ارزشی حاکم بر یک انتخاب اداری منجر به اتخاذ یک بهترین تصمیم بر اساس ارزش‌ها و موقعیت سازمان و نه بر اساس انگیزه تصمیم‌گیرنده خواهد بود. پویایی موجود در رابطه فرد با سازمان، مانع اصلی اعتباربخشی به مدل سایمون بوده و لزوم توجه به انگیزه‌های فردی در کنار انگیزه‌های سازمانی را به وجود می‌آورد (منوریان، ۱۳۹۴: ۱۷). سایمون سه محدودیت شناختی در پایه و اساس رفتار واقعی انسان را، ناقص بودن اطلاعات، دشواری پیش‌بینی اقدامات آینده و دانش اندک از همه رفتارهای ممکن انسان بیان می‌کند. در پشت این محدودیت‌ها عمدتاً محدودیت در ظرفیت‌های محاسباتی، دسترسی به اطلاعات و محدودیت‌های فیزیکی است که در انسان‌ها ذاتی و طبیعی است. در نتیجه عقلانیت



محدود، تصمیمات رضایت‌بخش به جای تصمیمات بهینه گرفته می‌شود، به عبارت دیگر جایگزین انتخاب شده در یک وضعیت تصمیم‌گیری با نیازی مشخص مواجه است که مطلوبیت مورد انتظار را حداکثر نمی‌سازد (کریستوفرو، ۲۰۱۷: ۱۷۲). سایمون از تعقل‌گرایی به عنوان ابزاری مؤثر و مفید در تحقق اهداف نام می‌برد و کیفیت‌های درونی انسان را در آن دخیل نمی‌داند. به زعم وی، مسئله مصلحت و خیر انسان یا جامعه جایی در تعقل ندارد. انسان نباید در سازمان به ماهیت ارزشی و اخلاقی اهداف پردردازد، بلکه باید به عنوان موجودی حسابگر در پی تحقق آن اهداف باشد، زیرا سعادت او در رسیدن به اهداف مذکور است. از نظر سایمون هرگونه عملی که هماهنگ با این نحوه تعقل باشد مجاز است و غیر از آن را نباید به هیچ وجه تحمل کرد. به عبارت دیگر، جز ارزش‌های اقتصادی عملی ارزش‌های دیگری در دایره سازمان راه ندارند (الوانی، ۱۳۸۹: ۴۵۵). سایمون مدعی است نظریه علمی باید بدون توجه به هیچ نوع ارزشی، عینی و بی‌طرف باشد. فرد وقتی می‌تواند عقلایی باشد که کارآمد است و با عمل مطابق طرح سازمان و تبعیت از طراحان سیستم کارآمدتر خواهد بود. اگرچه انسان اداری سایمون برخلاف انسان اقتصادی و عقلایی، فقط عقلانیت محدود را به کار می‌برد ولی باید اقدامات و اعمال سازمانی عقلایی و کارآمد را دنبال کند. بر اساس روش عقلایی خط‌مشی‌گذار می‌تواند همه ارزش‌های مربوط را اولویت‌بندی کرده، هدفی را انتخاب کند، مجموعه‌ای از خط‌مشی‌های جایگزین را تدوین و آزمون، و در نهایت بهترین راهکار برای حداکثرسازی تحقق اهداف و ارزش انتخابی را برگزیند. در نظریه سایمون بهای تحقق عقلانیت سازمانی، از دست دادن استقلال عمل فردی است. ارزش‌های سازمانی، جایگزین ارزش‌های فرد شده و مشارکت‌های فردی در صورت همخوانی با چشم‌انداز سازمان مفید خواهد بود (دنهارت، ۲۰۱۱: ۱۵۸). بر این اساس سایمون در مدل خود با تأکید بر اقدامات کاملاً کارا و کاملاً عقلایی، رویکردی پوزیتیویستی به عقلانیت و کارایی داشته و مبنای مدل او تعقل ابزاری است.

۴-۲- عقلانیت در رویکرد پسااثبات‌گرایی

رویکرد پسااثبات‌گرایی (پست پوزیتیویسم)^۱ در نقد رویکرد اثبات‌گرایی به علم شکل گرفته است. در این چارچوب رویکرد تفسیری در علم به دنبال درک معنای کنش انسانی و توجه به روش تفسیر افراد از جهان زندگی روزمره خود است. در این رویکرد انسان‌ها کنشگری فعال به جهان اجتماعی هستند نه واکنش‌دهندگانی منفعل. انسان از طریق مقاصد و نیات خود به جهان پیرامون معنا داده و تا اندازه‌ای آن را می‌سازد. انسان موجودی هوشیار است که با قصد قبلی کنشی را انجام داده و معنای خاصی به اعمالش می‌دهد. ذهنیت و عینیت و همین‌طور ارزش و واقعیت را نمی‌توان به طور کامل از هم جدا ساخت. دانشمند علوم اجتماعی باید در جستجوی راه‌هایی برای درک ساختار آگاهی افراد و جهان



معانی بازیگران اجتماعی باشد (دنه‌ه‌رت، ۲۰۱۱: ۳۰۱). علم تفسیری با اصالت دادن به انسان و اختیار او در کنش‌های متمایل به هدف و مقصود خاص، دخالت ارزش‌های کنشگران در دنیای اجتماعی را طبیعی و مرسوم می‌داند. علم وظیفه‌ای جز انعکاس درست و دقیق دنیای اجتماعی مردم ندارد که مملو از ارزش‌ها، اعتقادات و باورهای آنان است (ایمان، ۱۳۹۱: ۱۱۶). بدین ترتیب رویکرد تفسیری با توجه به در نظر گرفتن ارزش‌ها، باورها، اعتقادات، ذهنیت‌ها، معانی، تفاسیر و کنش‌های بازیگران مختلف، تعقل ارزشی و جوهری را مبنا و جهت‌گیری خود در سازمان می‌داند.

در رویکرد انتقادی به علم نیز ضرورت ارزش در حیات اجتماعی قابل کتمان نیست ولی می‌توان در مقابل ارزش‌های موجود در زندگی روزمره مردم، موضع‌گیری تصدیقی یا انتقادی نمود و مهم است که این ارزش‌ها تا چه حد با ارزش‌های انسانی مانند اصالت آزادی، رهایی بخشی، توانمندسازی، نفی ستم و استثمار، نفی سلطه و نابرابری و.... سازگار باشد (ایمان، ۱۳۹۱: ۱۱۸). مکتب فرانکفورت با هدف شناخت ریشه‌های سلطه اجتماعی در زندگی مدرن و ایجاد راهی برای تحقق واقعی آزادی از طریق خرد، مؤسسه‌ای است که در دهه ۱۹۲۰ برای پژوهش پیرامون رویکرد انتقادی تشکیل شد. هدف رویکرد انتقادی شناسایی تناقضات بین آنچه هست و آنچه باید باشد و نشان دادن پتانسیل تغییر سازنده است، چون این فهم فرصتی را برای آزادی بیشتر و شکوفایی پتانسیل انسان فراهم می‌کند و مسلماً با کنش در تعقیب نیازها و آمال واقعی انسان پیوند داده می‌شود (دنه‌ه‌رت، ۲۰۱۱: ۳۰۹). ماکس هورکهایمر (۱۹۴۷) رهبر فکری و مدیریتی مکتب فرانکفورت در کتاب “کسوف تعقل و استدلال” بیان می‌کند تعقل در زندگی انسان باید نقشی اخلاقی و ارزشی داشته باشد. حاصل جدایی از تعقل جوهری، از بین رفتن هویت انسانی، سلب قدرت تفکر و اندیشه، اسارت انسان در سازمان، از دست رفتن توان تعالی و دستیابی به مقام والای انسانی است و بزرگ‌ترین رسالت تعقل و استدلال، بیان ناتوانی و نقص تعقل ابزاری به عنوان منطق عقلی است (الوانی، ۱۳۸۹: ۴۵۸). بر این اساس مبنا و جهت‌گیری رویکرد انتقادی به عقلانیت در سازمان در عین توجه به تعقل ابزاری و نقدهای وارده بر آن، تأکید بر تعقل ارزشی و جوهری است.



۲-۴-۱- عقلانیت در اندیشه نورتون لانگ و نقد او بر مدل عقلایی اداره

نورتون لانگ - سال ۱۹۴۹- در مقاله “قدرت و اداره” به نقد مدل عقلایی اداره سایمون به عنوان فرایندی عقلایی و خطی پرداخته و بیان می‌کند پایه و اساس مشکلات و مسائل عقلانیت اداری به دیدگاه و تعیین هویت سازمانی مربوط می‌شود، اینکه افراد به یک واحد، بخش، شعبه، اداره، حوزه، دولت، کشور، ملت و جهان یا هر چیزی دیگری تعلق خاطر و وفاداری داشته باشند. تحلیل‌های اداری اغلب بر این فرض است که تعیین هویت سازمانی باید در ادغام وفاداری سازمانی اولیه در یک ترکیب بزرگتر، رخ دهد. در واقع رقابت بین مراکز قدرت دولتی به جای عقلانیت، ابزاری مؤثر برای هماهنگی است و تلاش برای حل مسائل و مشکلات اداری در نبود ساختار قدرت و اهداف شیوه اداره، محدود به اعمال

غیرواقعی و گمراه‌کننده خواهد بود (لانگ، ۱۹۴۹: ۲۶۱). لانگ اداره امور عمومی را نتیجه رقابت شدید مراکز قدرت دانسته و در نتیجه بیان می‌کند قدرت و نه عقلانیت به عنوان ابزار مؤثر هماهنگی در سازمان قلمداد می‌شود. این قدرت در مسیرهای از پیش تعیین شده و در چارچوب ساختاری و چارت سازمانی جریان پیدا نمی‌کند - اشاره به روابط غیررسمی در سازمان - همچنین با توجه به نقش منافع فردی در امور اداری استدلال می‌کند اصلی‌ترین و اولین هدف کارکنان کسب و حفظ قدرت است تا از طریق آن موقعیت اداری خود را حفظ نمایند و به نوعی پیش‌نیاز تحقق سایر اهداف است. تقاضاهای متناقض و متفاوت نیروی انسانی رفتار سازمان را به سمت غیرعقلایی بودن سوق می‌دهد. نظیر اینکه واحدهای سازمانی از یک طرف هدایت و رهبری گروه‌های مختلفی را برعهده دارند و از سوی دیگر نیاز به حمایت سیاسی آنها داشته و به نوعی به وسیله آنها هدایت می‌شوند. برخلاف اعتقاد سایمون مبنی بر توجه به مجموعه‌ای مشخص از ارزش‌ها برای سازمان، لانگ معتقد به عدم وجود مجموعه ارزش‌های یکسان بین تصمیم‌گیرندگان سازمانی است (منوریان، ۱۳۹۴: ۱۹).

۲-۴-۲- مدل تغییرات تدریجی لیندبلوم در نقد مدل عقلایی

چارلز لیندبلوم - سال ۱۹۵۹ - در مقاله "علم از مهلکه جستن" با ارائه روش تغییرات تدریجی یا مقایسه محدود متوالی در نقد مدل‌های عقلایی امور اداری و برنامه‌ریزی و در مقابل شیوه جامع-عقلایی بیان می‌کند بر خلاف شیوه عقلایی که تنظیم خط‌مشی از طریق تحلیل‌های وسیله-هدف صورت می‌گیرد و در آن ابتدا اهداف مشخص شده و سپس ابزارهای دستیابی به آنها جستجو می‌شوند، در روش مقایسه محدود متوالی تحلیل‌های وسیله-هدف اغلب بی‌مورد و یا محدود بوده و وسایل و اهداف مجزا و متمایز از هم نیستند. برعکس شیوه جامع عقلایی که در آن تصریح بر جدایی و معمولاً پیش‌نیاز بودن ارزش‌ها و اهداف با تحلیل‌های تجربی سیاست‌های جایگزین است، در روش تغییرات تدریجی انتخاب اهداف ارزشی و تحلیل‌های تجربی اقدامات مورد نیاز، جدای از یکدیگر نبوده بلکه بسیار به هم مرتبط هستند. در مقایسات محدود متوالی تحلیل به شدت محدود است، از بعضی پیامدهای ممکن، سیاست‌های جایگزین بالقوه و ارزش‌های متأثر مهم، غفلت شده و نادیده گرفته می‌شوند در حالی که در شیوه عقلایی تحلیل جامع بوده و هر عامل مرتبط و مهم به حساب آورده می‌شود. توالی مقایسات تا حد زیادی وابستگی و تکیه بر تئوری را حذف یا کاهش می‌دهد و برعکس در شیوه عقلایی تئوری به شدت مورد اعتماد و به آن تکیه می‌شود (لیندبلوم، ۱۹۵۹: ۸۱). او معتقد است امکان جدا کردن و دسته‌بندی همه ارزش‌های مربوط به مسئله‌ای خاص وجود ندارد. ارزش‌های ذی‌نفعان متفاوت بوده، غالباً در تعارض هستند و هر کس ممکن است یکی از آنها را در اولویت قرار دهد. در روش مقایسه محدود متوالی بر یک هدف محدود تمرکز داشته، چند

راهکار محدود و در دسترس را تعیین، مقایسه و سپس گزینه‌ای که هم ارزش‌ها و هم ابزار تحقق آنها را با هم در نظر می‌گیرد انتخاب می‌شود. این فرایند در واکنش به تغییرات در شرایط تکرار می‌شود. تصمیم‌گیرنده با تغییرات تدریجی در خط‌مشی‌های موجود، فرایند انتخاب را به بخش‌هایی قابل مدیریت‌تر تقسیم می‌کند (دنه‌ارت، ۲۰۱۱: ۱۶۳). لیندبلوم معتقد است در تعارض با مدل عقلایی سایمون مبنی بر دستیابی به تغییرات حداکثری به عنوان هدف سازمان، اتخاذ اکثر تصمیم‌های سازمانی از طریق جستجو برای یافتن تغییراتی قابل قبول و تدریجی در فعالیت‌های فعلی سازمان صورت می‌گیرد. انتخاب ارزش‌ها الزاماً از انتخاب یک استراتژی برای رسیدن به اهداف سازمانی جدا نیست (منوریان، ۱۳۹۴: ۲۰).

۲-۴-۳- رویکرد هربرت مارکوزه به عقلانیت و نقد او بر مدل عقلایی

هربرت مارکوزه - سال ۱۹۶۸- با بیان محدودیت‌های تفسیر مدرن از عقل در قالب نقدی بر ماکس وبر استدلال می‌کند ایده وبر از عقلانیت که به تدوین ابزاری برای نیل به تحقق اهداف می‌انديشد نه تنها از بحث منافع اجتماعی که نهادهای عقلایی متولی آن هستند، دور می‌ماند بلکه الگوهای کنترل فنی یعنی کنترل روش‌شناسی، علمی، محاسباتی ایجاد می‌کند و به جای عمل روشنگرانه و معقول به وظیفه محدود یافتن راه‌حل‌های فنی برای مشکلات اجتماعی موجود اکتفا می‌کند (دنه‌ارت، ۲۰۱۱: ۳۱۰). مارکوزه در نقد مدل عقلایی وبر، رویکردی انتقادی به موضوع عقلانیت و اداره داشته و مبنای تفکر او تعقل ارزشی و جوهری است.

۲-۴-۴- عقلانیت در اندیشه یورگن هابرماس و نقد او به تعقل ابزاری

یورگن هابرماس از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان رویکرد انتقادی - سال ۱۹۷۰- در نقد تعقل ابزاری در یک دسته‌بندی دو نوع عمل، عمل ابزاری و عمل مراوده‌ای را بدین صورت تعریف می‌کند: در عمل ابزاری انسان برده قوانین فنی است و ضوابط عملی به او تحمیل می‌شوند، در عمل مراوده‌ای فرد بدون فشار و اجبارهای خارجی با ارزش‌ها و هنجارهای خود با دیگران ارتباط متقابل برقرار می‌کند. او استدلال می‌کند در جوامع صنعتی عمل ابزاری حاکمیت یافته و عمل مراوده‌ای به حداقل کاهش یافته است در حالی که عمل مراوده‌ای جوهر زندگی اجتماعی و معنی‌بخش حیات انسانی است (الوانی، ۱۳۸۹: ۴۶۰). هابرماس با تمایز میان کنش عقلایی هدفمند و کنش مفاهمه‌ای که مورد نخست عقلانیتی ابزاری و فنی است و در نظام‌های اجتماعی نظیر نظام‌های بازار مشاهده می‌شود و مورد دوم شکلی از تعامل زبانی است که هدف آن نیل به تفاهم است؛ پارادوکس عقلانیت را در جریانی یافت که طی آن نظام‌های اجتماعی به استعمار جهان زیست پرداختند. او بیان می‌کند تنها به کمک گفتمان می‌توانیم درک خود از ارتباطات انسانی را بسط و گسترش دهیم و روابط بین‌الذهانی این امکان را برای ظهور شکل‌های بهتری از زندگی فراهم خواهد نمود. این ایده خود معطوف به فهم است که در



هر گفتمانی وجود دارد. به نظر می‌رسد اراده معطوف به فهم در جریان هر گفتمان معیاری است که بر مبنای آن می‌توان ظرفیت‌های عقلانی را گسترش داد. در نتیجه صورت‌بندی جدید مدرنیته در اندیشه هابرماس متکی بر دو اصل اساسی است: اول اینکه عقلانیت ذاتاً زبانی و گفتاری است، از همین رو اجتماعی است. دوم اینکه گفت‌وگو مستلزم آن است که گفت‌وگوکنندگان فرض امکان کنش کلامی صادقانه و حقیقی را بپذیرند (نوروزی و سالاری، ۱۳۹۰: ۱۲۹). نظریه کنش ارتباطی هابرماس، در واقع بازسازی مفهوم عقلانیت و کنش و بر است که در آن کوشیده است اشکالات آن را برطرف کند و با اضافه و حذف کردن برخی موارد، آن را به نظریه‌ای غنی تحت عنوان نظریه کنش ارتباطی تبدیل کند. در بازسازی اندیشه و بر، هابرماس بر نظریه عقلانی شدن تأکید بسیار کرده است و با نقد فرایند عقلانیت ابزاری، مفهوم عقلانیت ارتباطی را عرضه می‌دارد که اساساً فرایندی رهایی‌بخش است. و بر خود خط اولیه عقلانیت فرهنگی را ترسیم می‌کند، لیکن در نیمه راه، دنباله فرایند عقلانیت در عقلانیت ابزاری و بوروکراتیک می‌جوید. به نظر هابرماس برداشت مکتب فرانکفورت از عقلانیت به نیمه ابزاری آن محدود بوده است، مکتب فرانکفورت ویژگی‌های اصلی جامعه مدرن را عقلانیت ابزاری، آگاهی کاذب و از دست رفتن معنا و آزادی می‌داند؛ اما هابرماس در بازسازی مکتب فرانکفورت به نقد اندیشه دیالکتیک منفی آن مکتب می‌پردازد و در پی یافتن رد پای عقل ارتباطی در عصر سلطه عقلانیت ابزاری برمی‌آید (سهرابی و اسکافی، ۱۳۹۴: ۶۶).



۴-۵- نقد رابرت دنهارت بر مدل عقلایی اداره

رابرت بی. دنهارت - سال ۱۹۸۴ - در کتاب "نظریه‌های سازمان دولتی" به نقد عقلانیت ابزاری و مدل عقلایی اداره در سازمان و اداره امور دولتی پرداخته و به سه دلیل آن را دارای نواقصی می‌داند:

- ۱- دیدگاه محدود از خرد انسان، ۲- درک ناقص از کسب دانش و ۳- پیوند ناقص بین نظریه و عمل. درخصوص دیدگاه محدود از خرد انسان استدلال می‌کند مدل عقلایی بر ابزار تحقق اهداف معین تأکید داشته و توجه ما را از نتایج حاصله از آن منحرف می‌کند. وقتی صرفاً بر کارایی تمرکز می‌کنیم، تصمیم‌هایی اتخاذ می‌کنیم که برای ما حائز اهمیت هستند ولی ممکن است این امر منجر به قصور ما در تحقق تعهدات دموکراتیک شود. در این مدل به سختی می‌توانیم ارزش‌های اجتماعی را دنبال کنیم بلکه صرفاً در تلاش برای تحقق اهداف با کمترین هزینه هستیم. اگرچه تقریباً به طور کارآمد عمل می‌کنیم ولی چه بسا در حال دنبال کردن اهدافی می‌شویم که با ارزش‌های جامعه یا خودمان در تضاد هستند. تفاوت و تمایز مدل عقلایی بین ابزار و اهداف در سازمان‌های دولتی به جدایی سیاست - اداره پیوند می‌خورد. سازوکارهای کنترلی سازمان‌های پیچیده تعامل شخصی را چنان بی‌اهمیت می‌کند که افراد صرفاً به اشیاء و ابزاری در فرایند تولید تبدیل شده و فرصت بازاندیشی، خودشناسی و خلاقیت اساسی را از دست بدهند. این نگرانی در سازمان‌های دولتی مشخص‌تر است. تعهد کارگزاران دولتی به کمک و آموزش در جهت رشد و تکامل همه شهروندان تنها از طریق تعامل

اشخاص و نه ابزار و اشیاء صورت می‌گیرد. مشکل دیگر مدل عقلایی اداره آن است که هر نوع توجه به بستر اخلاقی که می‌تواند درون عمل رخ دهد را حذف می‌کند. دنهارت تحت عنوان درک ناقص از کسب دانش در مدل عقلایی بیان می‌کند کسب دانش حقیقی در مدل عقلایی تنها از طریق کاربرد دقیق روش‌های علمی اثبات‌گرایی در مطالعه روابط اجتماعی و فنی درون سازمان‌ها صورت می‌گیرد یعنی استفاده از رویکرد پژوهش علمی علوم طبیعی در علوم اجتماعی، بر اساس مشاهده مستقیم رفتار، جدایی واقعیت و ارزش و عدم تأمل در باب ارزش‌ها، عدم توجه به نقش تجربه ذهنی، نیات درونی و ارزش‌ها در زندگی انسان و تأکید بر رعایت عینیت کامل در پژوهش. او استدلال می‌کند رفتار انسان متأثر از فرهنگ و تاریخ است و ارائه تعمیم‌هایی کلی برای همه فرهنگ‌ها و جوامع فوق‌العاده دشوار است. و در نهایت تحت عنوان پیوند ناقص بین نظریه و عمل از مشکلات تعقل ابزاری، بیان می‌کند کسب دانش اثبات‌گرا که در پی عینی‌سازی تجربه انسان است از معنای تجربه که مبتنی بر جهان ذهنی افراد است می‌کاهد. نظریه‌پردازان پیرو مدل عقلایی به تبیین، پیش‌بینی و کنترل توجه داشته ولی الزامی به اینکه نظریه به طور مستقیم مطابق با واقعیت باشد ندارند. او بر لزوم استفاده از روش‌های کسب دانش برای بررسی رابطه بین ذی‌نفعان سازمانی که برخلاف مدل عقلایی عینی‌گرا نبوده و شخصیت‌زدایی نمی‌کنند تأکید می‌کند (دنهارت، ۲۰۱۱: ۲۹۱).

۳- بحث و تحلیل نقدها

در جدول ۱ نظریه‌های مطرح شده درخصوص عقلانیت در سازمان و مدیریت در دو رویکرد اثبات‌گرایی و پسااثبات‌گرایی و برخی نقدهای مطرح در رویکرد پسااثبات‌گرایی به مفهوم عقلانیت پوزیتیویستی به صورتی خلاصه و قابل مقایسه آمده است.

همان‌طور که مشاهده می‌شود لانگ در نقد مدل عقلایی اداره سایمون، رویکردی انتقادی به موضوع عقلانیت و اداره داشته و مبنای تفکر او تعقل ارزشی و جوهری است. لزوم توجه به چگونگی تعیین هویت سازمانی افراد، رقابت بین مراکز قدرت، تأثیر ساختار قدرت در سازمان، وجود روابط غیررسمی در سازمان برخلاف روابط رسمی و غیر شخصی در مدل عقلایی اداره، منافع فردی متفاوت و گاهی متعارض که در مدل عقلایی مورد توجه نیست، ارزش‌های متفاوت و متعارض میان افراد برخلاف نادیده گرفتن ارزش‌های فردی و ثابت انگاشتن ارزش‌ها در سازمان عقلایی از مشخصات نقد او بر مدل عقلایی اداره است که ریشه در نظریه‌های سازمانی نئوکلاسیک و نظریات رفتاری دارد. هر چند که توجه به روابط غیررسمی و تأثیر مراکز قدرت و اثرات ناشی از آنها از نقاط قوت نقد اوست ولی تأکید زیاد بر موضوع قدرت و کم‌رنگ بودن تأثیرات مسائل بااهمیتی چون موضوعات و بسترهای اخلاقی و فرهنگی که خود بر هسته‌های قدرت در سازمان مؤثرند در تحلیل او وجود دارد که این خود می‌تواند به دلیل نفوذ مکاتب رفتاری و نئوکلاسیک در عصر او و تأکید این نظریات بر روابط غیررسمی در سازمان و مراکز قدرت شکل گرفته از آنها باشد.



جدول ۱. مقایسه نظریه‌ها و نقدهای وارده بر عقلانیت در سازمان و مدیریت

معرفت‌شناسی	نظریه‌پرداز و منتقد	عقلانیت	مفاهیم	نظریه و نقدها
پوزیتیویسم	ماکس وبر	ابزاری	• مشروعیت، اختیار و فرمانرانی، و سازمان عقلایی • عقلانیت کامل • بهترین راه حل • تئوری بوروکراسی • جدایی شخص از اداره • تحلیل و جدایی وسیله - هدف • تحلیل و تصمیم‌گیری جامع	نظریه
	هربرت سایمون		• سازمان کاملاً عقلایی • عقلانیت محدود • راه حل رضایت بخش • جدایی ارزش از اداره • تحلیل و جدایی وسیله - هدف	
پست پوزیتیویسم	نورتون لانگ	جوهری	• تعیین هویت سازمانی افراد • رقابت بین مراکز قدرت • ایجاد ساختار قدرت • روابط غیررسمی • نقش منافع فردی در امور اداری • ارزش‌های متفاوت میان افراد • در چارچوب نظریه انتقادی	نقدها
	چارلز لیندبلوم		• روش مقایسه محدود متوالی • راه حل قابل قبول و تدریجی • ترکیب وسیله - هدف • تحلیل محدود • کاهش وابستگی به تئوری • ارزش‌های متفاوت میان افراد • در چارچوب رویکرد تفسیری	
	هربرت مارکوزه		• منافع اجتماعی • نفی راه حل‌ها و کنترل صرفاً فنی • عمل روشنگرانه و معقول • در چارچوب نظریه انتقادی	
	یورگن هابرماس		• کنش مراوده‌ای و مفاهمه‌ای • نقش گفتمان و زبان • در چارچوب نظریه انتقادی و پست مدرن	
	رابرت بی. دنهارت		• دیدگاه محدود از خرد انسان • درک ناقص از کسب دانش • پیوند ناقص بین نظریه و عمل • تأکید بر ارزش‌های اجتماعی • لزوم تعامل افراد • توجه به بسترهای اخلاقی • نقش فرهنگ • توجه به معنای تجربه • در چارچوب رویکرد تفسیری و نظریه انتقادی	

لیندبلوم در نقد مدل عقلایی اداره سایمون، رویکردی تفسیری به عقلانیت و اداره داشته و مبنای تفکر او تعقلی ارزشی و جوهری است. ارائه روش مقایسه محدود متوالی یا تغییرات تدریجی برای تصمیم‌گیری در سازمان در مقابل مدل جامع- عقلایی در مدل عقلایی اداره، ایجاد راه حل قابل قبول و تدریجی برخلاف تأکید مدل‌های عقلایی بر راه حل‌های بهینه و رضایت بخش، تحلیل‌های محدود علی‌رغم تأکید مدل عقلایی بر تحلیل‌های جامع و با عقلانیت کامل، کاهش وابستگی به تئوری در مقابل تأکید بر وابستگی و تکیه بر تئوری در مدل عقلایی، و ارزش‌های متفاوت و متعارض میان افراد از ویژگی‌های مدل ارائه شده او و نقدش بر مدل عقلایی است که ریشه در نظریات اقتضایی سازمان و مدیریت دارد و توانسته است بسیاری از مسائل و مشکلات موجود در رویکرد عقلانیت کامل و مدل عقلایی اداره را مرتفع سازد. نقد او و روشی که ارائه نموده است به دنبال تغییر رویکرد موجود و ایجاد شیوه مناسبی برای تصمیم‌گیری و اداره سازمان و به عبارتی بیشتر روش شناختی بوده و همچنان لزوم توجه به بسترهای فرهنگی و اخلاقی در اداره امور در نقد او مورد تحلیل و موشکافی کامل قرار نگرفته است.

لزوم توجه به منافع اجتماعی در کنار منافع سازمانی مدل عقلایی، نفی راه حل‌ها و کنترل‌های صرفاً فنی موجود در مدل عقلایی، و توجه به اقدام و عمل روشنگرانه و معقول در چارچوب نظریه انتقادی و بر مبنای تعقل ارزشی و جوهری از ویژگی‌های نقد مارکوزه بر مدل عقلایی اداره است. تأکید مارکوزه به مباحث و منافع اجتماعی علاوه بر مسائل و منافع مادی سازمانی لزوم ورود به بسترهای اخلاقی و موضوعات فرهنگی و اجتماعی را در مقابل رویکرد صرفاً سازمانی مدل عقلایی مطرح ساخته است. هابرماس نیز در نقد عقلانیت ابزاری، رویکردی انتقادی و پست مدرن به موضوع عقلانیت داشته و مبنای تفکر او تعقل ارزشی و جوهری است و ارائه مفاهیمی چون کنش مراوده‌ای و مفاهمه‌ای در کنار کنش عقلایی هدفمند، و نقش گفتمان و زبان در ایجاد و گسترش این کنش مفاهمه‌ای از ویژگی‌های نقد اوست. تفسیر پست مدرن و انتقادی هابرماس از عقلانیت و لزوم توجه بر هر دو جنبه مهم عقلانیت هدفمند و مفاهمه‌ای از ویژگی‌های مثبت نقد و ارائه طریق او برای حل مسائل ناشی از عقلانیت کامل و ابزاری در سازمان است.

دنهات نیز در نقد مدل عقلایی اداره سازمان‌های دولتی و عقلانیت ابزاری، رویکردی انتقادی و تفسیری به موضوع عقلانیت و اداره داشته و مبنای تفکر او تعقل ارزشی و جوهری است. دیدگاه محدود از خرد انسان، درک ناقص از کسب دانش، پیوند ناقص بین نظریه و عمل، تأکید بر ارزش‌های اجتماعی در کنار ارزش‌های سازمانی مدل عقلایی، لزوم تعامل افراد برخلاف رویکرد ماشینی در عقلانیت کامل، توجه به بسترهای اخلاقی، نقش فرهنگ در سازمان و میان افراد، و توجه به معنای تجربه افراد از جمله نقدهای او بر مدل عقلایی اداره به خصوص در سازمان‌های دولتی است. او به دنبال تشریح نواقص موجود در رویکرد عقلانیت کامل و مدل عقلایی اداره بوده و بر همین اساس در پی طرح‌ریزی نظریه‌ای جدید و همه جانبه با در نظر گرفتن هم ارزش‌های فردی و اجتماعی و هم



ارزش‌های سازمانی و در چارچوب پیوند و ترکیب شخص با اداره برخلاف جدایی موجود در رویکرد پوزیتیویستی به عقلانیت و مدل عقلایی اداره است.

به نظر می‌رسد که عمده انتقادهای وارد به رویکرد عقلایی مدیریت، بر اهمیت مسائل ارزشی تمرکز دارد. اغلب پایه و اساس هنجاری تفکر مدیریت و تأکید بر اهمیت ارزش‌های مدیریتی نادیده گرفته شده است. تقلیل عقلانیت به نوعی اقدام هدف‌گرا ناکافی و نامناسب است. از یک منظر تاریخی - فلسفی، ارزش‌ها و عقلانیت متضاد یکدیگر نیستند، بلکه ارتباطی خیلی نزدیک با یکدیگر دارند. به همین دلیل سه ای (۳E) عقلانیت - هدف (اقتصاد، کارایی و اثربخشی) در کنار توجه و مشارکت ارزش - عقلانیت - اخلاقیات مورد توجه قرار گرفته است (روتگرس، ۱۹۹۹: ۱۷). وبر به مسئله تعقل از دید کارکردی نگرسته و هیچ‌گاه موضع بنیادگرا در این زمینه نگرفته است. در تحلیل‌های کاربردی خود تعقل ابزاری را به عنوان مؤثرترین استراتژی برای توسعه و پیشرفت مادی و صنعتی قلمداد کرده ولی صرفاً تنها شیوه ممکن را در این نحوه تعقل ندیده است. تعقل ابزاری را در ساختار بوروکراسی به عنوان منطقی مناسب برای جوامع سرمایه‌داری می‌پذیرد اما آن را اساس و پایه‌ای کلی نمی‌داند. تقسیم‌بندی وبر از تعقل به ارزشی و ابزاری گواه این موضوع است. تعقل ابزاری به نتایج نظر داشته و دنبال بازدهی است، بر راه‌های مقتضی برای نیل به هدف دلالت می‌کند و در بوروکراسی به معنای کارایی است. تعقل ارزشی یا جوهری بدون توجه به نتایج و موفقیت یا شکست عملی، راهنمای انسان در روابط و رفتارهای اوست. به دلیل تسلط تعقل ابزاری در دوره او نظریه بوروکراسی وبر نیز بر مبنای تعقل ابزاری شکل گرفته است (الوانی، ۱۳۸۹: ۴۵۶).

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



در نگاه اول، بحث فلسفی در مورد عقلانیت ممکن است برای تفکر مدیریت خیلی امیدوارکننده به نظر نرسد، به خصوص هنگامی که مدل غالب، عقلانیت هدف‌مدار باشد. به طور ضمنی بازیگر عقلایی اقتصاددانان هنگامی که با نظریه انتخاب منطقی ترکیب می‌شود، تبیین رفتار سازمانی را محدود می‌کند. به عنوان یک نتیجه، اثربخشی، کارایی و اقتصاد (۳E) عموماً به عنوان معیار اصلی سازماندهی و تصمیم‌گیری عقلانی در نظر گرفته می‌شوند. برخلاف این تفسیر، در عین حال یک جریان قوی در تفکر مدیریت وجود دارد که بر اهمیت پدیده‌های غیرمنطقی مانند احساسات و اخلاقیات تأکید می‌کند. با توجه به تحقیقات تجربی، واضح است که محدودیت‌هایی برای قابلیت‌های منطقی انسانی وجود دارد و حتی در عقلایی‌ترین سازمان‌ها همه اقدامات با ارجاع به اهداف سازمانی قابل فهم یا کنترل نیستند (روتگرس، ۱۹۹۹: ۲۹). اتزیونی (۱۹۸۸) با تشریح نقش عوامل احساسی - هنجاری در تصمیم‌گیری بیان می‌کند تعهدات هنجاری و مسائل احساسی و عاطفی در مدیریت افراد مؤثر بوده و تنها عقل‌گرایان تندرو نقش این عوامل را در انتخاب اهداف یا مطلوبیت‌ها انکار می‌کنند.

عقلانیت دوره مدرن‌تیه، عقلانیت ابزاری است که گاهی به عقلانیت هدف - وسیله یا عقلانیت عملی تعبیر می‌شود. اما پرسش مهم این است که آیا عقلانیت ابزاری برای تأمین سعادت انسان و جامعه کافی است؟ پاسخ این پرسش منفی خواهد بود، چون عقلانیت ابزاری در جهت تأمین نیازهای مادی انسان نقش‌آفرین است که گرچه تأمین این نوع نیازهای انسان لازم است اما کافی نخواهد بود. همه نیازهای انسان در ماده و پیشرفت‌های مادی محدود نمی‌شود، انسان فراتر از نیازها و خواست‌های مادی، نیازها و خواست‌های معنوی هم دارد که کمال انسان در تأمین خواست‌های مادی و معنوی توأمان است. علاوه بر آن عقلانیت ابزاری بهترین شیوه‌ها را برای رسیدن مطلوب انسان به هدف به کار می‌گیرد اما به ما نمی‌گوید که هدف کدام است و چه باید باشد بلکه صرفاً به ما می‌گوید که چگونه می‌توان به بهترین نحو به اهداف رسید (یزدانی، ۱۳۸۹: ۱۰۴). دال^۱ (۱۹۴۷) در مقاله “علم مدیریت دولتی” و در نقد مدل عقلایی در سازمان‌های بخش دولتی با رویکردی تفسیری به عقلانیت و کارایی و بر مبنای تعقل ارزشی و جوهری بیان کرد حوزه مدیریت دولتی اگرچه ادعا می‌شود عاری از ارزش است ولی واقعاً مبتنی بر ارزش‌های خاصی است به خصوص ارزش کارایی. مدل عقلایی، کارایی را به عنوان معیاری بی‌طرفانه در نظر می‌گیرد و اقدامات مدیریتی می‌تواند بر مبنای آن مورد قضاوت قرار گیرد. برخلاف رویکرد سرمایه‌داری مبنی بر سازماندهی نوعی فرایند تولید با خطوط عقلایی و مطلوبیت خلق ساختارهای عقلایی و منطقی، دال معتقد است انسان‌ها همیشه به روش‌های عقلایی عمل نمی‌کنند و حتی در بستر یا زمینه ساختارهای عقلایی لزوماً به طور کارآمدتری نیز عمل نمی‌کنند (دنهارت، ۲۰۱۱: ۱۴۹).

فرهنگ سازمانی از مؤثرترین و امیدوارکننده‌ترین رویکردهای حال حاضر در تحلیل رفتار سازمانی است. سازمان به عنوان فرهنگ اشاره دارد بر مفاهیمی چون کنترل و رهبری که با اصطلاحاتی چون ارتباطات و تعامل قابل درک می‌شوند. این موضوع اشاره دارد به اینکه معانی و نه اهداف، موضوع و مسئله کلیدی در مدیریت هستند. رویکرد فرهنگی نشان‌دهنده وجود عقلانیت ارزشی در تئوری مدیریت است (روننگرس، ۱۹۹۹: ۳۱).

۴- نتیجه‌گیری

نظریه‌های سازمانی با تکیه بر تعقل ابزاری، که از خصوصیات بارز علوم اجتماعی در باختر زمین است، توصیفی محدود و نارسا از پدیده‌ها به دست می‌دهند و تنها هدف کاربردی بودن و مفید واقع شدن را دنبال می‌کنند. نکته جالب آن است که این نارسایی و نقص و این نگرش یک بعدی تاکنون موجد بسیاری از موفقیت‌های عملی و کاربردی نظریه‌های سازمانی بوده است. با وجود این توفیقات ظاهری، دید ژرف‌انگر به خوبی تشخیص می‌دهد که نظریه‌های مذکور ناقص و نارسا هستند و به



همین جهت، آثاری مخرب بر زندگی اجتماعی بشر و سازمان‌های اجتماعی برجای گذارده‌اند. اتکاء نظریه‌های سازمانی بر تعقل ابزاری، که از ویژگی‌های نظام تولید و بازار در کشورهای پیشرفته صنعتی است، موجب‌ات شکست آنها را در بلندمدت فراهم خواهد ساخت و بر صاحب‌نظران این رشته فرض است که تعقل جوهری یا ارزشی را اساس نظریه‌های سازمانی قرار دهند و بکوشند تا بر این پایه نظریه‌هایی مستحکم ارائه کنند (الوانی، ۱۳۸۹: ۴۵۳). راموس (۱۹۸۱) در کتاب “علم جدید سازمان‌ها” و در نقد عقلانیت ابزاری، با رویکردی انتقادی و پست مدرن به موضوع عقلانیت و اداره و همچنین بر مبنای تعقل ارزشی و جوهری، مفهوم عقلانیت ابزاری را به رشد اقتصاد بازار پیوند می‌دهد و بیان می‌کند مدیران سازمان‌های بزرگ به منظور پاسخ به تقاضاهای بازار در پی کارایی بیشتر از طریق یک فرایند تولید عقلایی هستند. در فرایند تولید یک جامعه ابزاری، افراد از لحاظ اهمیت به صورت یک متصدی محض درمی‌آیند، افرادی که پستی را در سلسله مراتب برای یک دوره زمانی معینی تصدی می‌کنند. در این سازمان اقتصادی طراحی ماشین تولید بر عقلانیت ابزاری یا فنی استوار بوده و افراد کارگرانی ساده و تابع بازار هستند. سازمان عقلایی شده مجال کمی به خودشکوفایی و توسعه شخصی داده و در صورت وقوع آن صرفاً لازمه فرایند تولید و در تضاد با ایده‌های روابط انسانی است، ثبات اجتماعی را مخدوش کرده و در آینده به طرف عدم امنیت روانی، تنزل کیفیت زندگی، آلودگی و اتلاف منابع گیاهی و طبیعی پیش می‌رود (دنه‌ارت، ۲۰۱۱: ۲۹۱). در دهه‌های اخیر مفاهیم اقتصادی، “کارایی و اثربخشی”، سنجه و مقیاس غالب برای اقدام عقلانی در جامعه بوده است. افزایش گرایش به عقلانیت هدف‌مدار به تأکید بر اهداف و کاهش عقلانیت به یک محاسبه وسیله-هدف اشاره دارد. این مسئله که چگونه و به وسیله چه کسی اهداف مورد نظر تعیین شده‌اند و کدام ارزش‌ها زیربنای آن است را پنهان نگاه می‌دارد. انتقاد از این رویکرد، محور اصلی کار مکتب فرانکفورت یا تحلیل‌گران نظریه انتقادی است. اعتراض اصلی نظریه‌پردازان انتقادی این است که کاهش عقلانیت به عقلانیتی تک بعدی عواقب منفی اجتماعی خیلی جدی دارد. تفسیر فنی یا یک بعدی از عقلانیت دلالت دارد بر اینکه معیارهای عقلانیت صرفاً وابسته به رابطه بین یک اقدام (یا نظریه یا تصمیم) و تعدادی هدف مشخص است. و از این رو این شکلی محدود از عقلانیت هدف‌مدار است. نقد عقلانیت تک بعدی، به این معنی نیست که مفهوم عقلانیت رد شده است، اما به تفسیر محدود و انقباضی آن در عمل اجتماعی و نظریه علمی اشاره دارد. موضوعاتی چون اهمیت احساسات در رفتار سازمانی (که اغلب نامعقول و غیرعقلایی خوانده می‌شوند)، اهمیت اخلاقیات سازمانی برای فهم رفتار سازمانی، رویکردهای فرهنگی به سازمان در مقابل رویکرد سازمان عقلایی و به طور خلاصه اهمیت بیان احساسات، ارزش‌ها و اخلاقیات مورد استفاده قرار گرفته‌اند، برای اینکه ناقص بودن ایده سازمان کاملاً عقلایی را نشان دهند (روتگرس، ۱۹۹۹: ۲۵) و می‌بایست با بررسی جوانب مختلف این موضوعات و تلفیق و ترکیب مناسب آنها با مباحث ابزاری عقلانیت نظیر کارایی و اثربخشی به توسعه و رشد سازمان و مدیریت پرداخته شود.

در نهایت اینکه عقلانیت پوزیتیویستی، عقلانیتی است ابزاری و هدف محور و به دنبال عقلایی کردن کامل سازمان به معنی استفاده از تحلیل‌های وسیله-هدف در راستای استفاده حداکثری از ابزارهای مادی در جهت تحقق اهداف سازمانی می‌باشد. در این رویکرد ارزش‌های فردی نادیده گرفته شده، ذهنیت‌ها، قصد و نیت افراد، باورها و اعتقادات آنها در اداره سازمان سهمی نداشته و با رویکردی ابزاری به آنها نگرسته می‌شود. بر این اساس در رویکرد پسااثبات‌گرایی و به دنبال نقد و برطرف کردن مسائل و مشکلات موجود در رویکرد اثبات‌گرا، عقلانیت جوهری و ارزشی مورد توجه قرار گرفته و مرکز ثقل نظریه‌های ارائه شده و نقدهای وارد بر عقلانیت اثبات‌گرا حول محور توجه به ارزش‌های فردی و سازمانی قرار گرفته است. تأکید بر وجود ارزش‌های متفاوت و بعضاً متضاد در میان افراد و لزوم توجه به آن، تأکید بر منافع فردی و سازمانی، تبدیل تحلیل‌های وسیله-هدف و تأکید بر جدایی آنها در رویکرد اثبات‌گرا به ترکیب و تحلیل‌های همزمان و تعاملی آنها، لزوم توجه به روابط غیررسمی در سازمان، کنش ارتباطی، معانی، نیات، بستر اخلاقی و فرهنگ از جمله مباحث مورد توجه منتقدان عقلانیت پوزیتیویستی و تعقل ابزاری است که با توجه به مختصات بومی سازمان‌ها و مدیریت آنها موضوعاتی درخور بررسی و پژوهش بیشتر در زمینه اداره سازمان‌ها می‌باشند.

منابع

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



۸۴

۱. الوانی، مهدی (۱۳۸۹). مدیریت عمومی (چاپ سی و هشتم). تهران: نشر نی.
۲. ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱). فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. دنها، ر. (۲۰۱۱). نظریه‌های سازمان دولتی. ترجمه مهدی الوانی و حسن دانایی‌فرد (۱۳۹۳). تهران: انتشارات صفار.
۴. سهرابی، ایرج و اسکافی، مریم (۱۳۹۴). نظریه تلفیقی هابرماس. معرفت فرهنگی اجتماعی. ۶۳-۷۸. ۶(۲).
۵. مقیمی، محمد (۱۳۹۴). مبانی سازمان و مدیریت (چاپ دوم). تهران: انتشارات راه‌دان.
۶. منوریان، عباس (۱۳۹۴). اجرا و ارزیابی خط‌مشی عمومی. تهران: مهربان نشر.
۷. نوروزی، علی و سالاری، عزیزالله (۱۳۹۰). بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرایند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی. ۹۹-۱۳۵. ۱۵(۲).
۸. واعظی، رضا و محمدی، حامد (۱۳۹۲). تأملی بر مفهوم عقلانیت در سازمان. ماهنامه کار و جامعه. ۱۵۸. ۹-۱۶.
۹. یزدانی، عباس (۱۳۸۹). دین و عقلانیت در فلسفه اجتماعی ماکس وبر و نقد آن. معرفت. ۹۳-۱۰۶. ۱۹(۱۵۷).
10. Cristofaro, M. (2017). Herbert Simon's Bounded Rationality: Its Historical Evolution in Management and Cross-fertilizing Contribution. *Journal of Management History*. 23(2). 170-190.
11. Etzioni, Amitai (1988). Normative-Affective Factors: Toward a New Decision-Making Model. *Journal of Economic Psychology*. 9. 125-150.
12. Lindblom, Charles E. (1959). The Science of Muddling Through. *Public Administration Review*. 19(2). 79-88.
13. Long, Norton E. (1949). Power and Administration. *Public Administration Review*. , 9(4). 257-264.

14. Rutgers, M. R. (1999). Be Rational! But What Does It Mean? A History of the Idea of Rationality and Its Relation to Management Thought. *Journal of Management History*. 5(1). 17-35.
15. Simon, Herbert, A. *Decision and Organization, Chapter 8: Theories of Bounded Rationality*. Ed. by C. B. McGuire and R. Radner (1972). Amsterdam: North-Holland Pub. Co.
16. Weber, Max. *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology*. Ed. by G. Roth and C. Wittich (1978). Berkeley: University of California Press.
17. Weber, Max. *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*. Ed. by Talcott Parsons (1930). London: Allen and Unwin.



ضرورت فهم جامع از علم اقتصاد؛ حلقه مفقوده در سیاست‌گذاری (حوزه مطالعاتی ارز)

فاطمه سادات جعفریه^۱، حسین میرزائی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۲۰

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



چکیده

برخی اقتصاددانان داخلی پیرو مکتب لیبرالیسم، قبل از اشراف جامع بر اندیشه‌های اقتصادی، همانند اقتصاددانان اولیه ۳۰۰ سال قبل با تخطئه سایر چارچوب‌های علمی، تحت لوای اولاً صیانت از حقوق مالکیت خصوصی و دوماً فرض آزادی فردی حداکثرکننده منافع جامعه، بستر نظری جهش‌های نرخ ارز را فراهم می‌کنند.

این مقاله با بهره‌گیری از اندیشه‌های مصلحان اقتصاد سرمایه‌داری، اولاً به بسط تعریف دارایی و مالکیت پرداخته و با تمایز بین دو نوع دارایی مشهود و نامشهود و مالکیت ملموس و ناملموس که در اندیشه‌های اقتصاد آزاد کاملاً مغفول مانده است، توصیه به «رهاسازی نرخ ارز و هر سیاست پولی و مالی که موجب کاهش قدرت خرید مردم و دارایی ناملموس می‌گردد» را، به معنای سلب آزادی و مالکیت آنان دانسته است و ورود دست حاکمیت به منظور صیانت از حقوق مالکیت ناملموس عامه مردم را از وظایف ذاتی حکومت برشمرده است. در این چارچوب نظری، توجه صرف به حقوق مالکیت خصوصی دارندگان عمده منابع ارزی محلی از اعراب ندارد.

دوماً این مقاله با رد فرض منسوخ هماهنگی بین منافع افراد در نظام لسه‌فر، اصل آزادی فردی و

۱- دکترای اقتصاد دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، نویسنده مسئول.

۲- کارشناسی ارشد برنامه‌ریزی سیستم‌های اقتصادی دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

قیمت‌های بازار را حداکثرکننده منافع عمومی نمی‌داند. برای حداکثرسازی منفعت جامعه، دست حاکمیت به جای دست نامرئی بازار است که می‌تواند با تنظیم قواعد شکل‌دهنده عرضه و تقاضا به برقراری نظم در بازار و قیمت‌های منصفانه مبادرت ورزد. اقتصاد لیبرالیسم، به دلیل عدم درک مفهوم تعارض منافع، به‌رغم ساختار انحصاری در سمت عرضه‌ارز در اقتصاد ایران، رهاسازی نرخ ارز به دست بازار و حذف اقتدار حاکمیت در جهت منافع صادرکنندگان را اشاعه می‌دهد. مهم آنکه طبق این نگرش هر قیمتی، حتی قیمت انحصاری و چندنرخ‌ی رانت‌زا در بازار ارز به پشتوانه اعتباردهی حاکمیت مشروعیت می‌یابد.

بنیان فکری آزادی مدنظر اقتصاد لسه‌فر مبتنی بر فلسفه نظم طبیعی و آموزه‌های داروینیسم اجتماعی فارغ از اندیشه‌های عدالت‌محور بنا نهاده شده است که بقا را تنها برای دارندگان عمده‌ارز به بهای نابودی معیشت آحاد مردم جایز می‌داند.

واژه‌های اصلی: حقوق مالکیت ناملموس، دارایی نامشهود، تعارض منافع، نرخ ارز، منافع عمومی، حاکمیت.

مقدمه

با آنکه جهش نرخ ارز از طریق تأثیر واقعی و انتظاری بر اقتصاد کشور، موتور مولد ناطمینانی و جهش‌های تورمی بوده و افزایش فشارهای هزینه‌ای برای تولیدکنندگان و تنگناهای معیشتی برای اغلب مصرف‌کنندگان را در پی داشته، لیکن برخی اقتصاددانان و کارشناسان در داخل کشور با تخطئه سایر چارچوب‌های^۱ علمی و نگرش‌های واقع‌بینانه مدافع منافع ملی، به تقدیس قرائت جهت‌دار خود از مکتب^۲ اقتصاد لیبرالیسم و یگانه‌انگاری این نگرش فکری به عنوان تنها روش «علمی» موجود برای سیاست‌گذاری ارزی می‌پردازند. بدین سیاق کاهش ارزش پول ملی را نه تنها مصداقی از تحقق رهیافت علمی برضد استراتژی تقویت ارزش پول ملی برمی‌شمارند، بلکه قویاً با کلیدواژه واقعی کردن نرخ ارز، واگذاری نرخ ارز به دست بازار نابازار حذف اقتدار و قدرت حاکمیت^۳ را به جامعه و سیاست‌گذاران پمپاژ و دیکته کرده و می‌کنند.

در بررسی عیار‌گزاره‌های به ظاهر علمی مذکور باید گفت بهره‌گیری از تئوری‌های علوم اجتماعی از جمله نظریات علم اقتصاد، بدون لحاظ نسبت آنها با واقعیات جوامع، همواره موجب اتلاف فراوان منابع و تضییع حقوق عامه مردم شده است. این شکست‌ها موجب شده تا شمول تئوری‌های مکتب اقتصاد بازار آزاد در دنیای واقعی، از طرف سایر مکاتب علم اقتصاد، محل تشکیک و تغییر



1- Paradigm

۲- به بیان علمی واژه پارادایم لیبرالیسم در مقابل سایر پارادایم‌های اقتصادی مراد است که برخی مواقع مکتب ترجمه می‌شود ولی به لحاظ مفهومی پارادایم مفهومی جامع‌تر از مکتب است.

3- Sovereign

نگرش علمی قرار گیرد^۱، اما ناتوانی و شکست پیاپی نسخه‌های ناسازگار با مقتضیات بومی و نهادی، به تغییر تفکر اقتصادی در ایران نینجامیده است (متوسلی، ۱۳۹۰).

در راستای روشن شدن موضوع مفید است که قرائت تئورسین‌ها و سیاست‌گذاران داخلی از «اقتصاد بازار با رویکرد حذف اقتدار حاکمیت و تنظیم‌گری آن» با نگرش‌های اقتصاددانان مصلح و منجی اقتصاد سرمایه‌داری که در واکنش به شکست و عدم تحقق نتایج مطلوب در مهد نظام سرمایه‌داری ایجاد شده‌اند، با تمرکز بر حوزه ارز مقایسه شود.

در این مقایسه و چالش سعی می‌گردد بر دو محور تمرکز شود که با تبیینی به ظاهر علمی، تضعیف بی‌رویه ارزش پول ملی را در داخل تئوریزه می‌نمایند:

محور اول افزایش نرخ ارز و تضعیف ارزش پول ملی به بهانه صیانت از حقوق مالکیت خصوصی.

محور دوم افزایش نرخ ارز با شعار آزادی فردی حداکثرکننده منافع جامعه.

در نهایت این مقاله از بیان فکری اقتصاد لیبرالیسم نقاب برافکنده که فارغ از اندیشه‌های عدالت‌محور، مبتنی بر فلسفه نظم طبیعی و آموزه‌های داروینیسیم اجتماعی بقا را تنها برای دارندگان عمده ارز به بهای نابودی معیشت آحاد مردم جایز می‌داند.

روش‌شناسی

این مقاله با اشراف بر مبانی فکری مکاتب اقتصادی، در تحلیلی مقایسه‌ای و متنی با بهره‌گیری از اسلوب اندیشه‌های انتقادی و بدون سوءگیری ذهنی^۲ به عنوان یک قاعده علمی در جهت درک مواضع فکری^۳ اقتصاد رایج و نگرش‌های جایگزین جهت خلق اندیشه‌ای نوین در حوزه ارز گام برداشته است.

پیشینه پژوهش

با توجه به ماهیت بین‌رشته‌ای پژوهش حاضر که پیوند حقوق مالکیت و اقتصاد به‌ویژه اقتصاد بخش عمومی در حوزه ارز است، پژوهش‌های مرتبط با موضوع در دو محور قابل بررسی هستند: محور اول متوجه پژوهش‌هایی است که تأثیر سیاست‌های اقتصادی بر حقوق مالکیت را تحلیل کرده و علاوه بر حقوق مالکیت خصوصی به حقوق عامه نیز تأکید ورزیده‌اند. مطالعات خارجی مرتبط با موضوع، عمدتاً برگرفته شده از بینش و اندیشه شگرف منتقدان اقتصاد لسه‌فر و مصلحان اقتصاد سرمایه‌داری می‌باشد که نقطه کانونی پژوهش حاضر تشریح و بسط اندیشه‌های مغفول مذکور

۱- انتشار گزارش سالانه بانک جهانی در سال ۲۰۱۱ با عنوان "تعارضات، امنیت و توسعه" که توصیه‌های سیاستی آن فاصله‌شگرفی با سیاست‌های دهه ۹۰ مبنی بر اصلاح قیمت‌ها و سیاست‌ها دارد و اذعان داشته‌اند که برای غلبه بر مشکلات کشورها باید به نهادها توجه نمود و همچنین اعطاء جایزه نوبل اقتصاد در سال‌های اخیر به اندیشمندان برجسته نهادگرا شاهدی بر اهمیت محیط نهادی و حقوقی است.

2- impartiality

3- Stand point



مبتنی بر بینش اندیشمندان پیشگام این حوزه با نگاه به بخش ارزی است. لذا در بررسی ارتباط محیط نهادی- حقوقی با ارزش پول ملی تنها به مرور پژوهش‌های داخلی پرداخته می‌شود.

جمالی (۱۳۹۶) با بررسی قاعده تقدم مصلحت عام بر خاص در زمینه قاجاق کالا و ارز، نتیجه گرفته که قاجاق کالا و ارز ضمن تأمین منافع برای افراد خاص، به واسطه مضار آن در اقتصاد ملی، امری پذیرفته نیست و نمی‌توان مصالح عام را فدای مصالح خاص کرد. دانشفر و همکاران (۱۳۹۸) در پژوهشی پیرامون تأثیرات قاجاق کالا و ارز بر جامعه، زیان آن را متوجه کل جامعه دانسته که موجب ثروتمند شدن بخشی عده معدودی در ازاء تضعیف اقتصادی عامه مردم می‌شود؛ لذا ایفاء نقش نهادهای سلبی همچون سازمان تعزیرات می‌بایست پررنگ گردد. شاه‌منصوری (۱۴۰۱) با بررسی چالش‌های اخلاقی سفته‌بازی در شرایط بی‌ثباتی اقتصادی بر اساس دیدگاه‌های تفسیری علامه طباطبائی، نتیجه گرفته است که ورود به سفته‌بازی‌هایی از قبیل ارز، مسکن و خودرو، آسیب‌های اخلاقی همچون تقدم منفعت شخصی بر منفعت جامعه، بی‌اعتنایی به اقشار ضعیف، اشتیاق نسبت به آشفته‌گی و گرانی در اقتصاد و شادمانی از ضرر دیگران را در پی دارد. قائمی خرق و مددی (۱۳۹۸) در تشریح مسئولیت دولت در قبال شرکت‌های صادرات‌محور، بیان داشته‌اند که مقوله قیمت‌گذاری ارز توسط دولت و اعمال محدودیت بر صادرات در هنگام بحران‌های ارزی، به ترتیب از منظر فقه و قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه، فاقد وجهت است و به طور تلویحی مصلحت شخصی بر مصلحت عمومی را اولویت داده است.

محور دوم ناظر به پژوهش‌هایی است که از رهگذر تأثیر ارزش پول ملی بر شاخص‌های توزیع درآمد، تغییر قدرت خرید عامه مردم و از منظر این نوشتار تعرض به حقوق مالکیت ناملموس را بررسی کرده‌اند.

در حوزه مطالعات خارجی، جینینی و هوآ (۲۰۰۱) در بررسی رابطه نرخ ارز با توزیع درآمد در کشور چین، نتیجه گرفته‌اند که افزایش نرخ ارز موجب وخیم شدن توزیع درآمد شده است. روسی و گالبرایت (۲۰۱۶) در بررسی اقتصادهای باز با نظام شناور ارزی دریافته‌اند که افزایش نرخ ارز موجب توزیع نامناسب درآمد در دستمزد بخش صنعتی و خانوارها است. گزل و ارسلان (۲۰۱۹) در بررسی تأثیر افزایش نرخ ارز بر توزیع درآمد در ترکیه طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۶ به این نتیجه رسیده‌اند که افزایش نرخ ارز موجب گسترش توزیع نابرابر درآمد شده است. سوراتمان و مایودی (۲۰۲۲) نیز این موضوع را در کشورهای آسه‌آن بررسی کرده‌اند که افزایش نرخ ارز موجب افزایش نابرابری در توزیع درآمد می‌شود. بهمنی اسکویی و متولی‌زاده (۲۰۱۸) ارتباط مذکور را در قالب اثرات نامتقارن یا متقارن ارز بررسی کرده و با تحلیل ۴۱ کشور دریافته‌اند که افزایش نرخ ارز بر توزیع درآمد اثر نامتقارن دارد، به گونه‌ای که موجب انتقال درآمد از کارگران به صاحبان سرمایه شده و توزیع درآمد را وخیم‌تر می‌کند، با این حال کاهش نرخ ارز اثر معکوس را نشان نداده است. آیه و هریس (۲۰۱۹) نیز در پژوهشی مشابه با بهمنی اسکویی و متولی‌زاده، در بررسی کشور آفریقای جنوبی نتیجه مشابهی گرفته که در نوسانات بالای نرخ



ارز، سهم نیروی کار از درآمد کاهش می‌یابد.

در حوزه مطالعات داخلی، احمدی و مهرگان (۱۳۸۳) با بررسی آثار سیاست تعدیل اقتصادی - از جمله افزایش نرخ ارز - بر توزیع درآمد دریافته‌اند که کاهش ارزش پول ملی، به واسطه افزایش قیمت‌ها موجب افزایش هزینه‌های طبقات کم درآمد شده و توزیع درآمد را وخیم‌تر می‌نماید. نوفرستی و محمدی (۱۳۸۷) با بررسی تأثیر شوک متغیرهای کلان از جمله نرخ ارز بر توزیع درآمد به تفکیک خانوارهای شهری و روستایی نتیجه گرفته‌اند شوک نرخ ارز، نابرابری توزیع درآمد را هم در مناطق شهری و هم در مناطق روستایی وخیم‌تر می‌کند که شدت آن در مناطق شهری بیشتر است. کرباسی و کوه‌پیما (۱۳۸۹) نیز با تمرکز بر جوامع روستایی، با اخذ نتایجی مشابه، افزایش نرخ ارز را موجب کاهش قدرت خرید و وخامت وضعیت رفاهی آنها برشمرده‌اند. در پژوهشی مشابه، مهرآرا و محمدیان (۱۳۹۴) با بررسی موضوع در بازه زمانی ۱۳۵۵ تا ۱۳۸۹، دریافته‌اند که تغییرات نرخ ارز رابطه مستقیم با نابرابری درآمد داشته و آن را افزایش می‌دهد. حیدری و بهرامی (۱۳۹۹) مقوله مذکور را از دریچه تحریم‌ها بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که برقراری تحریم‌ها از مجرای افزایش نرخ ارز، شاخص نابرابری توزیع درآمد را وخیم‌تر کرده است. مرادی و همکاران (۱۴۰۰) نیز با تحلیل موضوع از منظر شاخص فلاکت و کنترل فساد، نتیجه گرفته‌اند که افزایش نرخ ارز موجب تشدید نابرابری درآمدی می‌شود. جعفری و همکاران (۱۴۰۰) با لحاظ تأثیر همزمان متغیرهای سیاست‌های پولی و مالی بر نابرابری درآمدی، افزایش نرخ ارز را موجب تشدید نابرابری درآمدی دانسته است. فتاحی اردکانی و همکاران (۱۴۰۰) تحلیل را از متغیرهای اقتصادی فراتر برده و با لحاظ تأثیر همزمان متغیرهای اقتصادی و جغرافیایی بر امنیت غذایی در جوامع شهری، نتیجه گرفته‌اند که افزایش نرخ ارز، اثر منفی بر امنیت غذایی خانوارهای شهری داشته است. لذا عمده پژوهش‌های داخلی اذعان داشته‌اند که افزایش نرخ ارز، بستر تشدید وخامت توزیع درآمد را به همراه داشته است. در واقع سهم طبقات محروم و متوسط از کل درآمدهای اقتصاد، کاهش یافته است.



تقابل تئوریک رهاسازی نرخ ارز و صیانت از ارزش پول ملی

۱- محور اول: افزایش نرخ ارز به بهانه صیانت از حقوق مالکیت خصوصی

برخی حامیان آکادمیک کاهش ارزش پول ملی، با تحریف ادراکی و مصادره به مطلوب اندیشه رونالد کوز، اقتصاددان برجسته نهادگرا این‌گونه استدلال می‌نمایند که «همان‌گونه که مالکیت کالا از قبیل مسکن، خودرو و نظایر آن، از آن کسی است که بتواند برای آن بالاترین قیمت را بپردازد، ارزی که از محل صادرات به دست می‌آید نیز، هزاران مشتری دارد از قبیل متقاضی برای مسافرت خارجی و یا برای مهاجرت و غیره. از آنجا که صیانت از حقوق مالکیت افراد پیش شرط توسعه است و مالکی که

حق فروش مال خود را نداشته باشد، مالک نیست، لذا فرقی نمی‌کند میل و پسند دولت چه باشد، ارز باید به کسی برسد که در نهایت بیشترین پول را برای آن می‌پردازد».

با استناد به ضرورت حفظ آزادی فردی و صیانت از مالکیت خصوصی در بازار ارز، نسخه سیاستی می‌دهند که «وضع محدودیت‌های ارزی با اخلال در مکانیزم کشف نرخ ارز از طریق دست نامرئی بازار در نهایت به انکار مالکیت منتهی می‌شود، لذا نظریه کوز را بپذیرید و دست از مداخله در بازار بردارید.» در پاسخ به استدلال فوق باید تصریح داشت که حتی با لحاظ فرض ساده‌انگارانه «انحصاری نبودن سمت عرضه ارز در اقتصاد ایران»، باز هم برداشت ناصحیح مذکور به دلیل انحراف از «مصادیق مالکیت»، موجب وهن نسبت به منظومه فکری رونالد کوز و انتقال نادرست مفاهیم به مخاطبان و جامعه علمی می‌شود.

رصد تاریخی حاکی از آن است که به اقتضای رشد جوامع و تحول دارایی‌ها در طول تاریخ، واژه مالکیت نیز دارای تحولات بوده است. از منظر کامونز به عنوان اقتصاددان بزرگ آمریکا و پیش‌کسوت اندیشه رونالد کوز که از وی به عنوان یکی از هفت اندیشمند بزرگ بنیان‌گذار آمریکای نوین نام برده می‌شود و ۵ اقتصاددان برنده جایزه نوبل به صراحت اذعان داشته‌اند که ایده‌های خویش را از ایشان اقتباس کرده‌اند و رونالد کوز نیز نگرش خود را از وی اقتباس کرده، مالکیت دو دارایی کالا و ارز از یک جنس^۲ نیست. چرا؟

در پاسخ به این سؤال باید تصریح داشت که دارایی‌ها همه از یک نوع نیستند و در یک دسته‌بندی کلی به دو گروه «دارایی‌های مادی^۳ و ملموس^۴ و عینی^۵» و «دارایی‌های نامشهود و غیرملموس^۶» تقسیم می‌شوند. این دو گروه از حیث آثار و تبعات مالکیت و مبادله و لذا توصیه‌های سیاست‌گذاری کاملاً با هم تفاوت دارند.

الف) «دارایی‌های مادی و ملموس و عینی» خودرو یک دارایی از نوع مادی با ماهیتی ملموس و عینی^۷ است. مالکیت دارایی مادی، مالکیت جسمی و فیزیکی از قبیل مالکیت بر زمین، آپارتمان،



۱- زیرا حتی در نسخه‌های کلاسیک بازار انحصاری بازاری است که مصداق دوری از کارایی و بهینگی و مستوجب وضع قوانین از سوی حاکمیت است.

2- Nature

3- Corporeal property

4- Tangible

5- Intangible

۶- برای مذاقه بیشتر، کامونز در سایر تألیفات خود مبادلات ملموس را با دو نوع مبادله دارایی فیزیکی و غیرفیزیکی توضیح می‌دهد. در روند مبادله دارایی فیزیکی، مبادله انتقال و تبادل فیزیکی کالا یا همان کالای فیزیکی (commodity) صورت می‌پذیرد که این نوع انتقال، در واقع انتقال مالکیت (ownership) است و با تبادل کالا بر حسب وظیفه قانونی تمامی حقوقی که متعلق به کالا است، همراه با فیزیک کالا به طرف مقابل منتقل می‌شود. وی نوع دیگر مبادله ملموس را مرتبط به مبادله دارایی غیرفیزیکی می‌داند. از نظر وی بزرگترین کشف ابتدای قرن بیستم درخصوص بدهی بانکی به سپرده‌گذاران (debt) است که با خلق اعتبار بانکداران و تجار به یکی از بزرگترین نوع مبادلات همانند کالاهای فیزیکی به صحنه مبادلات اقتصادی ورود پیدا کرده است. چنانچه اعتبارات همانند کالای فیزیکی قابل مبادله هستند.

احشام، لوازم و نظایر آن است. در روند مبادله دارایی ملموس، منافع خریدار و فروشنده متأثر می‌گردد. در روند مبادله دارایی ملموس حقوق و ارزشی که متعلق به دارایی است از طریق حاکمیت تأمین، تضمین و خلق شده است، لذا مالکان دارایی‌های مادی از حاکمیت انتظار دارند که با قدرت فیزیکی و قانونی خود مانع از تجاوز و تعدی فیزیکی غیرمالکان بر دارایی مادی‌شان شود.

ب) «دارایی‌های نامشهود و غیرملموس». گروه دیگر دارایی‌ها به نام دارایی‌های غیرمادی^۱ و ناملموس است (Commons, 1934, p 5). تمامی امتیازات و ارزش‌های اعتباری خلق شده مانند امتیاز سرقفلی^۲، برند، حق اختراع، حق ثبت و یا قدرت خرید و غیره همگی در زمره دارایی‌های غیرملموس طبقه‌بندی می‌شوند. رکن اساسی در انجام مبادلات از این نوع حاکمیت قانون^۳ و جایگاه خاص محاکم قضایی است. بدون وجود قانون (تدوین، اجرا، تضمین) حتی در خصوص اقتصاد فیزیکی اصولاً بازار نمی‌تواند وجود داشته باشد، چه رسد به ابعاد اعتباری که ضرورتاً نقش حاکمیت را غیرقابل‌گریز می‌نماید.

این دو گروه از حیث آثار و تبعات مالکیت و مبادله و لذا توصیه‌های سیاست‌گذاری کاملاً با هم تفاوت دارند.

مبتنی بر نگرش جان آر. کامونز^۴ که همه وی را به عنوان طلایه‌دار پیوند حقوق با اقتصاد می‌شناسند، هر نوع سیاست که قدرت خرید مردم از آن متأثر گردد، دارایی ناملموس آنان را دستخوش تغییر نموده است. مثلاً چنانچه شهرداری میزان تراکم ساخت و ساز را تغییر دهد، با تغییر فرصت‌های مورد انتظار برای ساکنین آن منطقه و قدرت خرید آنان، دارایی ناملموس آنها را تغییر داده است.

کامونز به عنوان مشاور عالی دادگاه آمریکا، به صراحت می‌گوید: «زمانی که حکومت، استاندارد پولی را تغییر می‌دهد، برخی از افراد را از مالکیت‌شان محروم می‌کند... زیرا قدرت خرید، دارایی نامشهود است... و اصلی‌ترین و مهم‌ترین حمایت مفید اقتصادی، حمایت از شهروندان در برابر محروم کردن آنان از زندگی و مالکیت در انواع آن است».

مبادله دارایی‌های غیرمادی و ناملموس از این جهت حائز اهمیت است که در روند مبادله آنها، لزوماً نه تنها منافع خریدار و فروشنده دارایی، بلکه با تغییر فرصت خرید و قدرت خرید دیگران، افراد خارج از روند مبادله نیز متأثر می‌گردند. «ارز» به عنوان یک دارایی، در این گروه جای می‌گیرد. در واقع ارز دارایی غیرمادی با ماهیتی ناملموس یا اعتباری است که به اعتبار و حمایت حاکمیت تکیه دارد. توضیح آنکه چنانچه به واسطه تضعیف ارزش پول ملی، تهیه همان سبد کالا و خدمات مصرفی قبلی و به دست آوردن همان سطح رفاه گذشته برای افراد جامعه امکان‌پذیر نباشد و قدرت خرید

1- Incorporal property

۲- امتیاز سرقفلی که ماهیت عینی ندارند و به اعتبار حاکمیت، اعتبار داشته و قابلیت خرید و فروش دارند و چنانچه محاکم قضایی، حمایت قانونی خود را از آن حذف کنند، ارزش این نوع دارایی هیچ می‌شود.

3- Rules of law

4- John R. Commons (1826-1945)

مردم در اثر هر سیاستی که موجب تضعیف ریال گردد، کاهش یابد، دارایی ناملموس آنها به یغما رفته و فرصت‌های مورد انتظار آنها برای زندگی آینده تنزل یافته است و لذا دست حاکمیت موظف به صیانت از مالکیت آنان می‌باشد.

با توجه به مطالب مطروحه، برای دارایی عینی چون خودرو، حقوق مالکیت خصوصی و ضرورت صیانت دولت از این حقوق مترتب می‌شود و برای «ارز» صیانت از حقوق مالکیت ناملموس و صیانت از حق حیات، آزادی و مالکیت در قالب حفظ قدرت خرید تمام افراد متأثر از مبادلات ارزی مترتب می‌گردد. لذا همانندسازی کالایی مثل «خودرو» با «ارز»، سطحی‌نگری به مقوله مالکیت بوده و با چارچوب‌های علمی در رویکرد بین‌رشته‌ای علم حقوق و اقتصاد در تقابل است.

در حالی‌که عدول از اصول اقتصاد بازار آزاد در مهد اقتصاد سرمایه‌داری بنابر شرایط و مقتضیات جوامع مسبق به سابقه است (کنترل بحران ۲۰۰۸ در آمریکا به صورت دستوری با ورود دولت^۱)، ولی بازهم مروجان داخلی نظام لسه‌فر^۲، توصیه اکید به رهاسازی نرخ ارز به دست بازار عملاً انحصاری دارند. حتی اگر در شرایط تحریمی کنونی نیز بازار آزاد ارز محلی از اعراب داشته باشد، طبق نگرش‌های واقع‌بینانه در اقتصاد، هر تغییری در ارزش پول و قدرت خرید، خواه از طریق سیاست‌های پولی و مالی و خواه به دلیل تورم یا افزایش نرخ ارز ناشی از اعمال قدرت قیمت‌گذاری انحصارگران، به دلیل تأثیرگذاری بر قدرت خرید اغلب افراد به‌ویژه خانوارهای مزدبگیر، به منزله سلب آزادی و مالکیت افراد بوده، هرچند در این فرایند فرد مستقیماً متوجه تجاوز و تعرض به اموالش نمی‌شود.

تغییرات فوق در مفاهیم اقتصادی، برخاسته از بنیان‌های حقوقی می‌باشد، به گونه‌ای که علاوه بر صیانت از حقوق مالکیت عینی، حفظ حقوق مالکیت ناملموس مردم را نیز بر حکومت واجب می‌داند و از آنجا که با تغییر هر بنیان فکری و حقوقی، پارادایم فکری و متعاقباً سیاست‌ها و دستورالعمل‌ها تغییر می‌یابد، به واسطه ورود بنیان حقوق مالکیت ناملموس و درک دارایی نامشهود، حیطه وظائف



۱- مربوط به بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ است که طی آن در آمریکا به عنوان مهد نظام سرمایه‌داری، برای جلوگیری از سقوط نظام سرمایه‌داری که پس‌لرزه‌های آن سراسر بلوک غرب را درنوردید، دولت با قدرت تمام وارد میدان شد و افسار اقتصاد لیجام‌گسیخته را به طور کامل در دست گرفت، به نحوی که نه تنها به تزریق میلیاردها دلار پول برای احیاء بنگاه‌های بزرگ اقدام نمود، بلکه به صورت دستوری واحدهای کوچک و متوسط اقتصادی را نیز تحت مدیریت خود قرار داد.

2- laissez fair

لسه‌فر بخشی از گزاره فرانسوی laissez fair- laissez passer به معنای رها کن و واگذار کردن بازار به حال خود (Let alone)، می‌باشد. ایده‌های لسه‌فر که در ابتدا توسط فیزیوکرات‌ها (مکتب رایج قبل از مکتب کلاسیک‌ها) مطرح گردید، بعدها توسط اقتصاددانان بازار آزاد به عنوان باور زیربنایی و تنها راه شکوفایی اقتصادی بنیان علم اقتصاد ارتدوکس قرار گرفت. در اقتصاد سرمایه‌داری محض و بازار آزاد این نظریه با محوریت فرد شامل این ایده است که آنجا که جامعه انسانی جزئی از طبیعت به شمار می‌آید و خود تنظیمی طبیعی بهترین نظم است، لذا هر نوع مداخله موجب برهم خوردن نظم و منفعت عمومی می‌گردد. در حقیقت نظم طبیعی با نفی هر نوع عزم و اراده جمعی (شامل قانون‌گذاری، نظارت و غیره) پایه علم اقتصاد رایج گردید.

دولت از توصیه‌های بازار آزاد فاصله می‌گیرد و باب جدیدی از نقش حاکمیت گشوده می‌گردد. تغییر مذکور، مصادیق گسترده‌ای از سیاست‌های مخرب که موجب سلب آزادی و محرومیت آحاد مردم از ابتدایی‌ترین حقوق مالکیت آنان و انتقال درآمد از طبقه تولیدکننده و محروم به طبقات دیگر است را تخطئه می‌کند. از این‌رو مبتنی بر این تغییرات علمی در مفهوم مالکیت، ورود دست حاکمیت به منظور حفظ و صیانت از حقوق مالکیت ناملموس آحاد جامعه، امری مسجل و محتوم می‌باشد و این یکی از موارد تنظیم‌گری حاکمیت در اقتصاد است که اندیشه‌های اقتصاد آزاد و حامیان قانون لسه فر به هیچ وجه به آن توجه نکرده‌اند.

به عبارت دیگر طبق اندیشه‌های واقع‌نگر آنچه آحاد مردم یک جامعه به‌ویژه بخش مولد، از یک نظام انتظار دارند، امنیت و ثباتی است که حاصل شناسایی و به رسمیت شناختن حقوق مالکیت خصوصی در انواع مختلف ملموس و ناملموس می‌باشد و نه فقط طبق مدل اقتصاد سرمایه‌داری حمایت از مالکیت خصوصی بر اموال مادی و ملموس.

متأسفانه برخی اقتصاددانان داخلی جریان رایج، قبل از اشراف کامل بر اندیشه‌های علم اقتصاد و بدون شناخت انواع مالکیت، به تأسی از اقتصاددانان اولیه ۳۰۰ سال قبل همچون جان لاک، آدام اسمیت و ریکاردو که دارایی‌های ناملموس را جز علم اقتصاد به حساب نمی‌آوردند، در نگرشی غیرجامع حقوق مالکیت فیزیکی و عینی را به دارایی ناملموس چون ارز تعمیم می‌دهند.

رویه مذکور توسط برخی اقتصاددانان موجب می‌شود تا به صورت ابزارگرایانه و در کادر تفسیرهای مبتنی بر منافع رانتی، منحصراً صیانت از حقوق عده قلیلی از دارندگان منابع ارزی چون صادرکنندگان در ازا با چشم‌پوشی از حقوق مالکیت ۸۰ میلیون ایرانی و فارغ از مسئولیت حاکمیت در صیانت از قدرت خرید عامه مردم، علمی و موجه جلوه داده شود.

با توجه به تحولات نگرشی و علمی در سطح جهان، جانب‌داری یک‌طرفه از کاهش ارزش پول ملی را به سختی بتوان صرفاً در قالب پدیده‌ای علمی تفسیر کرد، بلکه باید از منظر توزیع ثروت بادآورده و صیانت از حقوق مالکیت عامه مردم نیز نگاهی به این مسائل داشت.

همان‌گونه که بر اساس نگرش‌های اقتصاددانان غربی که به واسطه شکست در نظریات خود اقدام به تعدیل یا منسوخ نمودن نظریات نموده‌اند، مشاهده شد که مقوله حقوق مالکیت تحول بسیاری را تجربه کرده است و امروزه حقوق مالکیت در دارایی‌های غیرمادی و غیرملموس دارای نقش و جایگاه در تحلیل‌های علمی است. در همین راستا از منظر کامونز هر نوع سیاست که قدرت خرید مردم از آن متأثر گردد، دارایی ناملموس آنان را دستخوش تغییر نموده است.

۲- محور دوم: صیانت از آزادی فردی، حداکثرکننده منافع جامعه

افزایش نرخ ارز با توجیه بهبود صادرات و رشد اقتصادی، کارایی دست نامرئی بازار در تعیین قیمت‌های منطقی و نظایر آن از جمله مهم‌ترین توصیه‌های اقتصاددانان طی چند دهه اخیر بوده

است، با این حال نتایج ادعایی محقق نشده است که این موضوع محل تأمل فراوان می باشد. در جهت تداوم این مسیر، برخی از اقتصاددانان و سیاست‌گذاران اقتصادی در داخل کشور، با نگاهی نشئت گرفته از باور متعصبانه نسبت به اقتصاد مرسوم و فاقد واقع‌گرایی، انگاره فردگرایی^۱ (Amesperger & Varoufakis, 2005) را به عنوان مبنایی اصلی مطرح می‌کنند تا توصیه‌هایشان پیرامون افزایش نرخ ارز و تعرض به حقوق عامه، مورد پذیرش مسئولان و جامعه علمی واقع شود. در این راستا با بهره‌گیری پوششی از گزاره‌هایی همچون «آزادی فردی، لازمه حداکثرسازی منافع جامعه» برگرفته از مکتب لیبرالیسم، مبحثی همچون «لزوم صیانت از حقوق مالکیت خصوصی» افراد را بدون چون و چرا و بدون لحاظ حقوق مالکیت ناملموس، به مقوله ارز ارتباط می‌دهند و به طور تلویحی یا صریح، عدم نقش‌آفرینی دولت برای حفظ حقوق عامه مردم در مقابله با جهش‌های ارزی را تجویز می‌نمایند.

حامیان آکادمیک کاهش ارزش پول ملی و گرانی نرخ ارز این‌گونه استدلال می‌کنند که چنانچه در اقتصاد افراد بتوانند آزادانه و بدون نقش‌آفرینی دولت به مبادله و حداکثر کردن سود و منفعت شخصی بپردازند، هماهنگی بین منافع افراد^۲ به واسطه عملکرد دست نامرئی بازار موجب می‌شود تا قیمت حاصل از عرضه و تقاضا در بازار شکل بگیرد و قیمت مذکور، منفعت جامعه را حداکثر می‌نماید. لذا عدم ایفاء نقش دولت در بازار ارز را به شدت توصیه می‌نمایند.

مبتنی بر این استدلال در حوزه ارز نیز نتیجه می‌گیرند که هم عرضه ارز و هم نحوه توزیع ارز در اقتصاد منطبق بر منافع عده قلیلی از افراد، یعنی دارندگان منابع ارزی و توسط صادرکنندگان عمده پی‌ریزی شود. این موضوع دقیقاً عکس چیزی است که جامعه و دولت برآمده از جامعه می‌خواهد، «یعنی اولویت تخصیص ارز به کالاهای اساسی، ماشین‌آلات و بعد کالاهای مصرفی و لوکس» حال آنکه در شرایط موجود، رفتار دارندگان منابع عمده ارزی و صادرکنندگان، عمدتاً بر اولویت به کالاهای مصرفی و لوکس قرار دارد.

در مقام پاسخ باید اظهار داشت.

اولاً: توصیه به «رهاسازی اقتصاد از اقتدار و نقش‌آفرینی حاکمیت»، حدود صد سال پیش توسط جان آر کامونز در زمره بزرگترین مصلح اقتصاد سرمایه‌داری آمریکا به چالش کشیده شده است. وی در کتابش به صراحت می‌گوید که {برخلاف نظر اقتصاد کلاسیکی} نه تنها بین منافع افراد هیچ نوع هماهنگی وجود ندارد، بلکه پس از ۵۰ سال تحقیق به میزان روزانه ۱۲ ساعت در دادگاه‌های آمریکا دریافتیم بین منافع افراد هیچ‌گونه هماهنگی وجود ندارد و افراد دارای تضاد منافع^۳ هستند (Commons, 1934, p3). بنابراین فرض اصلی اقتصاد رایج دانشگاهی مبنی بر



۱- فردگرایی روش‌شناسی ریشه در تفکرات فیلسوف معروف هابز

3- Conflict of interest

2- harmony of interest

توصیه به عدم ایفاء نقش دولت، از پای بست غلط و ناصحیح است. از این رو اتکا و اعتماد چشم بسته به قیمت‌های بازار که با فرض هماهنگی بین منافع افراد همراه است، لزوماً به حداکثر کردن منافع عمومی منجر نمی‌شود و چه بسا به تضییع حقوق عامه مردم می‌انجامد، زیرا «آنچه اقتصاد نئوکلاسیک تحت عنوان قیمت مطرح می‌کند و آن را باعث برقراری تعادل در بازار برمی‌شمارد، لزوماً عادلانه و موجه نیست و قیمت‌های ناشی از عرضه و تقاضا، همواره منطقی و موجه نمی‌باشد».

شایان ذکر است که وی «ایده لزوماً موجه نبودن قیمت‌ها» را نه برای بازارهای انحصاری، بلکه برای بازارهای غیرانحصاری و رقابتی مطرح می‌دارد، و الا واضح است که بازارهای انحصاری به طریق اولی نمی‌توانند منافع عمومی را برقرار سازند و اقتصاد بازار آزاد نیز ایفاء نقش دولت در بازار انحصاری را مجاز می‌داند.

مبتنی بر نگرش مذکور، در حوزه ارز پیروی بی‌چون و چرا از قیمت‌های کشف شده در بازار ارز و توصیه به عدم نقش‌آفرینی دولت در آنکه در جهت حمایت از صادرکنندگان برای حداکثرسازی منافع شخصی و فردی آنها صورت می‌پذیرد، هرگز و یقیناً به حداکثر شدن منافع جامعه نمی‌انجامد، به‌ویژه آنکه ساختاری انحصاری در سمت عرضه ارز در اقتصاد ایران حاکم است و قیمت‌ها حاصل کارکرد بازار رقابتی نیست.

دوماً: نکته مغفول در تئوری‌های اقتصاد بازار آزاد که اقتصاددانان واقع‌گرا در نگرش‌های بدیل - از جمله رونالد کوز - سال‌ها پیش آن را عیان ساخته‌اند^۲، آن است که در هر بازار و در هر مبادله‌ای، علاوه بر عرضه و تقاضا، دست سومی به نام حاکمیت وجود دارد که به بازار و مبادلات ناشی از عرضه و تقاضای آن رسمیت و اعتبار می‌بخشد.

در واقع بدون حمایت قانونی حاکمیت از بازار و کالای مبادله شده، عرضه و تقاضا، ماهیت و اعتبار خود را از دست می‌دهند^۳ (Commons, 1970, pp 74-88). اما اقتصاد بازار آزاد، به دلیل عدم درک مفهوم تعارض منافع، این طرف سوم را نادیده انگاشته است. درحالی‌که برای حداکثرسازی منفعت جامعه، دست حاکمیت به عنوان صورت و نماینده‌ای از کنشگر جمعی، به جای دست

1- Reasonable

۲- این بحث اولین بار توسط جان آر. کامونز در نقد تئوری‌های رایج اقتصاد مطرح گردید. امروزه از وی به عنوان یکی از هفت سازنده و معمار آمریکای نوین نام برده می‌شود (Tichi, C. 2009). منظور آنکه در حالی‌که غرب بارها از درون، تئوری‌ها و سیاست‌های خود را توسط اندیشمندان سایر نگرش‌ها اصلاح کرده، سیاست‌گذاران داخلی و تئورسین‌های آنها همچنان به تکریم و استعمال تئوری‌های منسوخ در اقتصاد رایج دانشگاهی در داخل می‌پردازند.

۳- به‌طور نمونه چنانچه فردی یک دستگاه خودرو خریداری نماید، ولی حاکمیت اعتبار معامله و یا اعتبار سند آن را تأیید نکند، آن دادوستد فاقد اعتبار می‌گردد. مباحث و مجادلاتی که درباره اعتبار اسناد عادی در مقابل اسناد رسمی مطرح می‌شود نیز به روشنی بر همین بعد از مبادلات دلالت دارد. کنترل مبادلات اقلامی که از سوی حاکمیت‌های مختلف با منعی روبه‌روست، قطعاً از طریق اعتبارزدایی از عرضه و تقاضا در مبادلات پیگیری می‌شود، نه با تکیه بر سیگنال‌های قیمتی.

نامرئی بازار موظف است با تغییر و تنظیم قواعد حقوقی الزام آور به برقراری نظم در بازار مبادرت ورزد تا قیمت در سطحی معقول و منصفانه برقرار گردد.

آنچه مسلم است آن است که یک سیستم اقتصادی پویا، با ثبات، خلاق و سازنده، محصول قوانین و مقرراتی است که بتواند تلاش تمام عاملین در تولید و موجبات شکل‌گیری ساختاری انگیزشی مناسب را برای تمامی مشاغل فراهم آورد.

مبتنی بر نگرش فوق، بازار و اقتصاد مکانیزمی خودجهت‌دهنده و خودکار ندارد و آنهایی که شعار اقتصاد بازار آزاد و لسه‌فر سر می‌دهند، به اصولی‌ترین پایه‌های اقتصاد آزاد در دنیای مدرن واقف نیستند، به عبارتی بازار آزاد بدون مکانیزم‌های کنترلی و قواعد کار یا همان نهادهای تنظیمی بازار که تضمین و اجرای آن توسط حاکمیت و محاکم قضایی و اجرایی صورت می‌پذیرد، نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد. در این فرایند جایگاه قوای مختلف هماهنگی و هم‌راستا کردن قوانین و مقررات، رفع تضادها بین بخش‌های مختلف و اولی قرار دادن منافع ملی است و لاغیر.

در چارچوب تضاد منافع بین افراد است که تغییرات هدفمند و تعمّدی از حاصل فعالیت کنشگرهای جمعی در اقتصاد مورد توجه واقع می‌شوند. به همین دلیل کامونز برای تعادل «مدیریت شده»^۱ به جای «تعادل خودکار»^۲ اهمیت قائل می‌گردد و بر «گزینش ساختگی»^۳ قواعد حاکم در جریان تأکید می‌ورزد (چاونس، ۱۳۹۰، ص ۷۲) و یا رونالد کوز در سخنرانی خود هنگام دریافت جایزه نوبل علاوه بر سیستم قیمت، نظم آگاهانه و تعمّدی (عامل مدیریت که می‌تواند دولت باشد) با کارکرد ایجاد هماهنگی و تخصیص منابع را معرفی می‌نماید (Coase, 1992). وی با اشاره به خلأ نظری در اقتصاد رایج، ابزار مکانیسم قیمت، از مجرای نظم بازار به منظور ایفاء نقش تخصیص بهینه منابع را ناکافی برمی‌شمارد (Coase, 1937).

با عنایت به پاسخ فوق، نکات ذیل قابل استنباط است:

۱- همان‌گونه که کامونز با نگرش عمیق خود اظهار می‌دارد: «اقتصاددانان بازار آزاد می‌کوشند از طریق مفاهیمی که به اصطلاح «آزادسازی اقتصاد» و مبادله آزاد در بازار اطلاق می‌شود، اقتدار حاکمیت را از علم اقتصاد حذف کنند تا با برقراری سیاست اقتصاد آزاد و مبادله، از تأثیر سلطه و اقتدار در اقتصاد بکاهند و قدرت را به بازار و دست نامرئی اقتصاد بدهند، گویی به مقامات رسمی حاکمیت این پیشنهاد را می‌دهند که بگذارید تنها باشیم و کاری را انجام دهیم که دوست داریم، دست‌تان را از کلیه مبادلات اقتصادی کوتاه کنید». در این بازار آزاد هیچ نوع نظم هدفمند جز نظم ناشی از انتخاب افراد مجاز نیست.

۲- قیمت جاری در بازار ارز به‌طور تلویحی از اعتباردهی حاکمیت به بازار مذکور بهره می‌جوید. مشروعیت یافتن قیمت بازار غیررسمی ناشی از همراهی و اعتباردهی دولت به آن قیمت و



مشروعیت‌دهی به آن بازار است.

از این رو چنانچه دولت به انحاء مختلف (مستقیم یا غیرمستقیم) به نرخ‌های برآمده در بازار غیررسمی ارزش مشروعیت ببخشد (حتی اگر آن را در عمل اعلام نکند)، موجبات تضییع حقوق عامه مردم را به خاطر تضعیف ارزش پول ملی مهیا ساخته است. این بدان معناست که فارغ از مجاری دیگری که موجبات بی‌ثباتی ارزی توسط دولتمردان در کشور رقم خورده است و خارج از بحث این مقاله می‌باشد، از همین رهگذر مشروعیت‌دهی به نرخ‌های دیگر ارزی نیز نمی‌توانند خود را در بی‌ثباتی نظام ارزی کشور مبری جلوه دهند).

چنانچه در دهه‌های اخیر به رغم حفظ ظاهر، سیگنال‌دهی‌ها و همراهی عملی برخی سیاست‌گذاران اقتصادی در مشروعیت‌دهی به فعالیت بازاری که سوداگران و صادرکنندگان بزرگ تعیین‌کننده نرخ آن هستند و عدم مقابله با محترکان عمده آن، بر هیچکس پوشیده نیست. در همین خصوص یکی از علل موضوع را می‌بایست در ساختار مالکیتی بنگاه‌های انحصاری در سمت عرضه ارزش جستجو کرد، به گونه‌ای که شرکت‌های دولتی و نهادهای عمومی غیردولتی (حاکمیتی) نقش بارزی در آنها دارند. با این حال مشاهده می‌شود که با وجود اولویت دادن به خواسته‌های صادرکنندگان انحصاری بزرگ، این مهم منجر به ارتقاء منافع جامعه نشده، بلکه زمینه تضعیف روزافزون ارزش پول ملی طی سالیان متمادی ایجاد شده است.

۳- چنانچه حاکمیت، طبق وظیفه ذاتی خود، منافع کلان جامعه را به منافع رانتی عده‌ای صادرکننده ارجحیت دهد، می‌تواند سایر نرخ‌های ارز را فاقد مشروعیت اعلام کند و با بهره‌گیری از ابزارهای لازم، از شکل‌گیری معاملات ارزی در نرخ‌های مذکور، مانعت به عمل آورد یا آنکه هزینه مبادلاتی آن را به لحاظ حقوقی شدت افزایش دهد. در همین راستا از آنجایی که بخش عمده‌ای از هزینه‌های بخش تولید تابع نرخ ارز است، حاکمیت می‌تواند با اولویت دادن منافع بخش مولد نسبت به منافع برخی تجار و بازرگانان سوداگر، بر اساس برآورد هزینه-فایده برای بخش مولد، به اجرای ثبات نرخ ارز مبادرت ورزد. همچنین برای تحکیم این سیاست و باتوجه به قراردادن کشور در جنگ تمام عیار اقتصادی، به دور از هرگونه مسامحه با متخلفین، به ارز به مثابه کالای امنیتی نگرسته و هرگونه مبادله خارج از قیمت مذکور غیرقانونی و ضدامنیتی تلقی گردد. از آنجایی که یکی از مهم‌ترین مجاری ضربات معاندان به ایران در جنگ اقتصادی، مبادلات و نرخ ارز در بازار سیاه بوده که همواره موجب تضعیف ارزش پول ملی گردیده است، این اقدام موجب خواهد شد تا منویات آنان نیز در تسلیحاتی‌سازی ارزی علیه کشورمان تضعیف گردد.

۴- نکته آخر در این مبحث آنکه از آنجا که اعتبار بازارها بر اعتبار حاکمیت استوار است، مبنای سیاست‌گذاری حتی در اقتصاد بازار آزاد نیز می‌بایست حفظ اعتبار حاکمیت باشد که پشتوانه اعتبار بازارها، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی می‌باشد. حال آیا افزایش قیمت ارز و کاهش اعتبار بیشتر پول ملی، خدشه به اعتبار حاکمیت در جهت منافع عده‌ای خاص و ضربه

بر عملکرد و مکانیسم بازار نیست؟

این در حالی است که حامیان آکادمیک کاهش ارزش پول ملی، برخی اقتصاددانان و کارشناسان جریان رایج در داخل کشور هستند که مبتنی بر بنیان‌های مادی‌گرایانه مکاتب غربی، مکرراً از لزوم واگذاری امور به دست بازار آزاد صحبت می‌کنند، در صورتی که به ندرت می‌توان کشوری را یافت که آن هم در میانه شرایط جنگی، امور اقتصادی خود را به بازارها و مختل شده واگذار کرده باشد.

۳- بنیان اندیشه‌ای و علمی در پس تئوری‌های اقتصاد آزاد (داروینیسم اجتماعی)

همان‌گونه که در ابتدای این نوشتار ذکر شد، این قلم پس از تشریح و نقد دو محور به ظاهر علمی که تضعیف بی‌رویه ارزش پول ملی را تئوریزه می‌نماید، در بخش نهایی کوشیده با نقب زدن به لایه‌های زیرین نگرش اقتصاد لسه فر، مشرب فکری این سیاست را تصریح نموده و از مبانی فکری چنین دستورالعمل‌های اقتصادی نقاب بردارد تا آشکار سازد که مبانی این نگرش چه شکاف عمیقی با اندیشه‌های عدالت محور و مبانی و اصول انقلاب اسلامی دارد.

بنیان اندیشه‌ای و علمی در پس تئوری‌های اقتصاد لسه فر که به تجویز رهاسازی قیمت ارز منجر گردیده، وجود دست نامرئی بازار آزاد است. حامیان داخلی دست نامرئی بازار، به سیاق اقتصاددانان اولیه همچون جان لاک، آدام اسمیت و ریکاردو معتقدند که دست نامرئی بازار آزاد، از تقاطع عرضه و تقاضا، قیمتی مناسب و عادلانه که حداکثرکننده منافع عمومی جامعه است را برقرار می‌سازد.^۱ این نوع نظریه‌پردازی انتزاعی، به پیروی از روش معرفت‌شناسی علوم طبیعی و اساسی‌ترین انگاره‌های آن یعنی عینیت‌گرایی^۲ (Husserl, 1970: 5-7) - میراث دوره رنسانس - صورت گرفته است که چه در روش‌شناسی و چه در معرفت‌شناسی به شبیه‌سازی علوم انسانی با علوم تجربی و طبیعی مبادرت ورزیدند.



۱- اقتصاددانان طی دو قرن اخیر به جستجوی حقیقت نهفته در دست نامرئی پرداخته‌اند که «آیا بازار رقابتی واقعاً کاراست؟». برای پاسخ به این سؤال، به مسلط‌ترین ذهن‌ها در حوزه ریاضی و اقتصاد نیاز بوده است. معمولاً لئون والراس به عنوان واضع معاملات تعادل عمومی شناخته می‌شود ولی در اواسط قرن بیستم بود که نابغه ریاضی جهان فون نیومن و کنث ارو و جرالدهو دبرو توانستند با استفاده از ابزارهای قدرتمند ریاضی نظیر توپولوژی و نظریه مجموعه‌ها، وجود تعادل رقابتی را به اثبات برسانند و سپس اثبات کارایی اقتصادهای رقابتی ابتدا با معرفی مفهوم کارایی توسط ویلفردو پارتنو و اثبات کارایی توسط ارو و دبرو صورت گرفت و امروز اقتصاددانان بر این اساس، بر مزایای رقابت تأکید می‌ورزند (ساموئلسن و نوردهاوس، ۱۳۸۴، ص ۵۹۶)

۲- Objectivity و Objective Oriented: مبتنی بر این پیش‌داوری طبیعت‌گرایانه تنها مفاهیمی از علوم اجتماعی که قابل مقایسه با قوانین علوم طبیعی باشند، ابزار تحلیل زندگی اجتماعی تلقی می‌گردند (Weber, 1904) و سایر عناصر علمی مرتبط که در حوزه تحلیل‌های عینی و ملموس قرار ندارند، از میدان تفکر اقتصادی خارج گردیده و از نظر علمی به عنوان پسماند بی‌اهمیت خوانده می‌شوند زیرا برای قرار گرفتن در ساختار قوانین و قاعده‌مندی‌های جهان‌شمول به آن معنا که در علوم طبیعی به کار می‌روند، مناسب نیستند (همان).

- اقتصاددانان داخلی به تقلید از عقاید منسوخ اقتصاددانان اولیه قرون هجدهم عنوان شده، در «تحلیل»، «تبیین» و «توصیه‌های سیاستی» خود در اقتصاد:
- به همانندسازی علم اقتصاد با علوم طبیعی و فیزیک و تقلید کورکورانه از این علوم پرداخته‌اند.^۱
 - انسان را مانند اتم و مولکول یا چون علم نجوم همانند کژات و سیارات در نظر می‌گیرند.
 - مبتنی بر بنیان فلسفی حاکمیت نیروهای طبیعی استدلال می‌کنند که رفتار انسانی درست مانند حرکت طبیعی در سیارات و ستاره‌ها و غریزه در حیوانات و گیاهان به وسیله نیروهای طبیعی هدایت می‌شوند.
 - بنابراین چون محرک کنش انسان در تعاملات اجتماعی، نیروهای طبیعی و تمایلات غریزی انسان است، بایست آزادانه بتواند سیر طبیعی و نفع شخصی خود را تعقیب نماید و از این‌رو آزادی به عنوان یک غایت و ارزش اجتماعی^۲ به آزاد بودن فرد به عنوان ابزاری برای کسب منافع^۳ مادی و عینی محدود می‌گردد و تنزل می‌یابد (Knight, 2008).
 - اقتدار و قدرت حاکمیت مداخله‌ای در اقتصاد و سیر طبیعی آن نداشته باشد تا فعالیت‌های اقتصادی سیر طبیعی خود را درپیش گرفته و منافع عمومی جامعه و نظم عمومی محقق شود و قانون‌گذار نباید مقرراتی وضع کند که از مبانی «نظم طبیعی» تجاوز کند و یا یکی از آنها را نقض کند بلکه باید کوشش خود را در راه تفسیر نظم طبیعت به راه اندازد و ... استبداد نظم طبیعی در شخص رئیس قوه حاکمه تجسم یابد (تفضلی، ۱۳۸۸).
 - از این‌رو حامیان نگرش نظام لسه‌فر با تکیه بر اصل آزادی فردی^۴ و صیانت از حقوق مالکیت خصوصی توسط حاکمیت، رفتار افراد و متعاقباً بازار و نرخ‌های برآمده از مکانیسم عرضه و تقاضا را بهینه و حداکثرساز رفاه اجتماعی دانسته و ایفاء نقش دولت و ورود اقتدار حاکمیت در بازار ارز را برنتابیده و آن را عامل اخلال در سیستم اقتصادی برمی‌شمردند.
 - مبتنی بر این رویکرد طی سالیان متمادی است که در بخش ارزی، سیاست رهاسازی ارز و تکیه بر مکانیسم خود تنظیم‌شونده بازار به نظام سیاست‌گذاری کشور و مسئولان پمپاژ شده و با اجرای این توصیه‌ها، وضعیت نابسامان ارزی و عدم ثبات اقتصادی رقم خورده است.



۱- در حالی که جونز از طلایه‌داران نظریات اقتصاد مرسوم می‌گوید: «نظریات اقتصادی، همانندی نزدیکی با علم مکانیک استاتیک دارد و قوانین مبادله به قوانین تعادل یک اهرم که توسط اصل شتاب‌های مجازی (Principle of virtual velocity) تعیین می‌گردد، بسیار شبیه‌اند. طبیعت ثروت و ارزش از طریق در نظر آوردن مقادیر بی‌نهایت کوچک لذت و درد توضیح داده می‌شود، همچنان که نظریه استاتیک بر پایه برابری مقادیر بی‌نهایت کوچک انرژی استوار است» (جونز، ۱۸۷۱، نقل شده توسط داو، ۱۳۸۸، ص. ۱۲۴).

2- Social value

3- Liberty is an instrumental to pleasure

۴- طبق دیدگاه کانت اصول سه‌گانه اخلاقی شامل آزادی، عدالت و برابری است که دیدگاه بازار آزاد فارغ از معیارهای عدالت و برابری، کاریکاتورگونه فقط معیار آزادی آن هم از نوع فردگرایانه را برجسته ساخته است.

شایان ذکر است گرچه با اجرای این سیاست‌ها هیچگاه اهداف مطروحه آنان تحقق نیافته، لیکن هر بار با توجیهات و کلیدواژه‌های جدید و به انحاء مختلف، سیاست‌های سازشی و افزایش نرخ ارز توصیه و اجرایی گردیده است.

شکست‌های پی‌درپی تئوری‌های رایج در خود مهد نظام سرمایه‌داری این سؤال را مطرح ساخت که «آیا فقر کارگران نتیجه قانون طبیعی است یا نتیجه رژیم غلط لیبرالیسم اقتصادی؟» (قدیری اصلی، ۱۳۴۸) و از این‌رو موجب شد تا فروض و نحوه تحلیل اقتصاددانان لیبرالیسم اقتصادی، مورد چالش اقتصاددانان سرشناس و برندگان جوایز نوبل قرار بگیرد و به نقد آن مبادرت ورزند.

به واقع امروز امری بدیهی است، انسان نه تنها مانند اتم بی‌اراده نیست، بلکه در بُعدی دیگر، به عنوان تنها مخلوق الهی به نیروی عقل^۱ و اراده انسانی^۲ مسلح است و تنها با آزادی و اراده انسانی و خواست هدفمند است که می‌تواند به مطلوب‌های فردی و آرمان‌های درست اجتماعی دست یابد. عدم توجه به اراده انسانی به صورت فردی و جمعی به عنوان واقعیتی گریزناپذیر و مغفول مانده در اندیشه تمام اقتصاددانان از آدام اسمیت گرفته تا سایر اندیشمندان قرن بیستم و تصورات غیردقیق برخی اقتصادخوانده‌های داخلی و کارشناسان داخلی سالیان قبل مورد چالش کامونز قرار گرفت.

اگر انتخاب انسان بر اساس لذت طبیعی (لذت‌گرایی^۳) و تمایلات درونی انسان چون حیوانات^۴ باشد به گونه‌ای که آزادانه بتواند نفع شخصی خود را محقق سازد، جز به خودخواهی و اجتناب از هر نوع خیرخواهی نتیجه‌ای نخواهد داشت.^۵

در فلسفه این نوع نگرش که اعتقاد به حاکمیت نیروهای طبیعی وجود دارد؛

اولاً دنیای پس از مرگ و تلاش سخت بشر برای نیل به آرمان‌های خیر و غیرمادی جایگاهی ندارد، یعنی آنکه افراد خیر و جهادی که در هر نقطه جهان برای ارتقاء زندگی هم‌وطنان خود و یا سایر انسان‌ها سخاوتمندانه ایشار می‌کنند و حتی دانشمندان و پژوهشگرانی که بدون چشم‌داشت مادی برای ارتقاء زندگی نوع بشر می‌کوشند، افرادی غیرعقلایی به شمار می‌آیند.

ثانیاً فارغ از بحث آرمان‌خواهانه انسانی فوق، نگرش اقتصاد بازارها، حتی در بُعد مادی نیز فقط به ارضاء تمایلات طبیعی و غریزی انسان و ارضاء تمایلات زودرس یا بُعد خوی حیوانی فردی در جهت کسب ثروت مادی و اشرافی‌گری توجه دارد و حتی عقل و اراده^۶ به عنوان مهم‌ترین وجه تمایز

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



1- Reason

2- Human will

3- Hedonist

۴- طبق نگرش‌های بدیل از جمله کوز و کامونز آنچه محرک رفتار انسانی است اراده است نه قوانین طبیعی که در اندیشه اقتصاد آزاد مغفول مانده و حذف شده است.

۵- چنانچه قابل اثبات است که اگر فردی به حداکثر کردن صرفاً مطلوبیت فردی خود نیندیشد و خیرخواه باشد و تابع مطلوبیت وی از دیگر افراد جامعه متأثر باشد، شروط بهینه پارتو که به عنوان شروط بهینه اجتماعی در اقتصاد بازار آزاد عنوان شده است، نقض می‌شود.

6- Human will

انسان با سایر موجودات در اختیار غرایز نفسانی و ارضاء امیال مادی قرار می‌گیرد (متوسلی، ۱۳۹۴). بسیار قابل تأمل است که نگاه نظم طبیعی، نتیجه و برگرفته شده از تفسیرها و آموزه‌های داروینیسم اجتماعی (بقاء اصلح)^۱ و اسپنسریم است که در علم اقتصاد به بقاء پولدارها و اشرافیون و مرگ ضعیف‌ترها معنا می‌یابد و مورد پسند صاحبان سرمایه می‌باشد.

تئوری داروین توسط فیلسوف انگلیسی (هربرت اسپنسر) بازسازی و تجدید حیات شد و توسط اقتصاددانان لیبرال به رهبری پروفسور گراهام سامنر در تمامی مراکز علمی و اجرایی ترویج گردید. وی مدعی بود که مخلوقات به‌طور غریزی به منظور بقاء و سلطه بر یکدیگر تلاش و مبارزه می‌کنند و این مبارزه دائم، موتور محرک طبیعی برای پیشرفت تکاملی آنهاست که ضعیف‌ترها در این مبارزه حذف شده و قوی‌ترها برندگان این مسابقه‌اند. در میان این برتری رقابتی، فاتحان که با ثروت مادی قابل سنجش هستند به عنوان بهترین گونه از انسان عقلایی، نمایندگان طبیعی پیشرفت بشر بوده و نسل آنها آینده بهتری را وعده می‌دهند.

بر پایه اندیشه‌های اسپنسریم هر تلاشی برای دخالت و تغییر جهت این مسیر موجب برهم زدن نظم طبیعی و فرایندی پوچ و بی‌فایده است.

طبق آموزه‌های داروینیسم که تنها با تمایلات غریزی و روح مادی انسان سازگار است، انسان‌ها همانند حیواناتی هستند که فطرت و سرشتی جز درندگی و تنارع بقا ندارند و فلسفه زیست بشر به گذران زندگی، تأمین معاش و اهداف مادی - افزایش ثروت - محدود می‌شود (Mill, 1994). آنها در تنارع و زندگی و کسب ثروت، اصول اخلاقی را به صراحت کنار گذاشته و همه شخصیت و پیشرفت فرد را در تمکن ثروت و قدرت و سود شخصی می‌بینند که آزادی و خودمختاری، حق طبیعی انسان است و لذا بقا فقط برای «شایسته‌ترین‌ها - بخوانید ثروتمندترین‌ها» - محقق می‌شود. در حقیقت در سیستم لسه‌فر هیچ دل‌رحمی و شفقتی نباید برای بازماندگان مسیر بقاء اصلح وجود داشته باشد تا سیر طبیعی دچار اخلال نگردد.

نمود این نگرش در بخش ارزی، در توصیه‌های مکرر به رهاسازی نرخ ارز از هر نوع تنظیم‌گری دولت و لیبرالیسم بی‌قانون در بازار ارز مشهود است. چنانچه لایه‌های مختلف سیاست‌گذاری از مسئولان اقتصادی کشور و نمایندگان مجلس و اتاق بازرگانی تا منتفعان صنایع بزرگ پتروشیمی و فولاد دائماً بر طبل بازار ارز آزاد می‌کوبند که نتیجه ره‌آگذاشتن بی‌قید و شرط صادرکنندگان عمده، تاجرباشی‌ها و سفته‌بازان ارزی طی سالیان متمادی، خروج بی‌رویه سرمایه، گسترش سفته‌بازی در بازار ارز و جهش‌های غیرمنطقی در نرخ ارز را رقم زده است و تأمین منافع خواص و عده‌قلیلی از اشراف به عنوان ژن‌های برتر و اصلح به ثمن نابودی معیشت و نیازهای مادی آحاد جامعه و تضعیف منافع عمومی به‌ویژه در بخش تولیدات صنایع کوچک و متوسط^۲ که در حدود ۸۰ درصد جامعه را



در برمی گیرد، تعقیب می گردد.

نگرش برخی از تصمیم سازان داخلی که از سال های بعد از جنگ هشت ساله تحمیلی بارها اذعان داشته اند برای تحقق توسعه، عده ای - که مسلماً اقشار ضعیف خواهند بود- بایست زیرچرخ های توسعه له شوند، برخاسته از نگرش حاکمیت نیروهای طبیعی و فلسفه داروینیسیم اجتماعی بوده است.

در حالی که نه تنها از منظر آموزه های اسلامی، بلکه طبق اندیشه های بدیل در مکاتب غربی و مهد نظام سرمایه داری، نگرش اقتصاد آزاد و نظام لسه فر نه تنها اقتصاد را از نگاه واقع بینانه به جهان و مسائل جامعه دور نمود، بلکه رقابت آزاد در اقتصاد رایج که مستلزم نادیده انگاشتن اصول اخلاقی و انسانی است (Commons, 1934)، با کنار گذاشتن اصول اخلاقی به سوء استفاده از علم و تخریب ریشه های انسانیت انسان منتهی گردید و بُعد درنده خویی در انسان را در ابعاد مختلف زیست اجتماعی بر سایر جنبه های انسانی مسلط گرداند.

زندگی سخت در نیمه دوم قرن ۱۹ برای میلیون ها انسانی که در آمریکا، برده نظام سرمایه داری شده بودند، اندیشمندان بزرگ غرب (اقتصاد سرمایه داری) را بر آن برداشت که به جای «بقا برای شایسته ترین ها»، «بقا برای همه مردم» را ملاک قرار دهند و در مقابله با فشار داروینیسیم اجتماعی، به اراده مافوق دولت در اداره امور توجه ویژه نمایند تا با تغییر قوانین و مقررات به منظور ایجاد نوعی برابری نسبی در قدرت به اصلاح سیستم کاپیتالیسم بپردازند.

کامونز نیز به صراحت اذعان می نماید که بازار تنها با شعار «رها کردن بازار به حال خود» نمی تواند اخلاق و وضعیت رفاهی و مهم تر از همه منافع عمومی را مدنظر قرار دهد. وی به حق ریشه های ناکارآمدی، فساد، بیکاری و فقر را در نفس نظام سرمایه داری و بنیان های فکری غالب در میان دانشگاهیان، سرمایه داران و صاحبان ثروت و سیاستیون حامی اندیشه های اقتصاد آزاد با محوریت عدم دخالت دولت در امور اقتصادی و آزاد گذاشتن افراد در فعالیت های اقتصادی^۱ عنوان نمود.

اصلی ترین دشمن وی و حامیانش در آن زمان، نه فقط سرمایه داران صنعتی، صاحبان قطب های بزرگ فولاد و زغال سنگ و بانکداران و طبقه اشراف، بلکه اندیشه های ضلبد شده ای بود که ذهن ها را تغذیه و مسخ می نمود و علاوه بر حکمرانی بر افکار و اندیشه ها، در عمل و کنش آنها جاری بود، اندیشه هایی که به دلیل مورد چالش قرار نگرفتن، دیدگاه های منحط و منحرفی را شکل داده بود که می توانست برای قرن ۲۰ به میراثی ساقط کننده مبدل شود.

آنهايي که امروزه در ایران به دانش اندیشه بازار آزاد بی قانون می بالند و نسخه های سیاستی خود را علمی و کاملاً متبحرانه تا سطح دانش قدسی^۲ به صورت دانش عمومی القاء می کنند، بایستی تاریخ اروپا و تاریخ نیمه دوم قرن نوزدهم در آمریکا را مورد مطالعه و مذاقه قرار دهند و آگاه باشند که

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



دیر، پا به این عرصه از اندیشه‌های منسوخ گذاشته‌اند. آثار مخرب و ضد انسانی دنیای سرمایه‌داری مدرن بیش از نیم قرن پیش در زندگی کارگران و آحاد مردم آن جوامع ظهور یافته است، به گونه‌ای که آزادی‌خواهانی چون کامونز دریافتند که آموزه‌های اخلاقی^۱ چون مساوات و عدالت و آزادی از هر نوع تبعیض و تعرض به مالکیت در انواع مختلف آن باید در قواعد و قوانین کاری^۲ تجلی یابد.

از منظر سایر اندیشمندان، آزادی حقی نیست که در تصاحب و انحصار عده‌ای خاص (صادرکنندگان) و فقط در اندیشه ناقص لسه‌فر قرار گیرد تا به نام آزادی قادر باشند قدرت طلبی خویش و سلطه بر دیگران را اعمال نمایند^۳ و با بازی با نرخ ارز منافع خود را به ثمن نابودی معیشت عامه مردم تعقیب نمایند. آزادی بدان معناست که نه تنها لذت و درد افراد مشارکت‌کننده در تعامل، بلکه لذت و درد همه افراد متأثر از مبادله و رفاه جمعی و عمومی همگان در نظر گرفته شود تا همه افراد متأثر از مبادله، آزاد از تمامی نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و با قدرت برابر به توافقی برسند (Commons, 1934). بدین‌سان چرخش نظری از اندیشه اقتصاد لسه‌فر موجب ورود مفاهیمی چون اراده انسانی به صورت فردی و جمعی، توجه به انواع دارایی‌ها از جمله دارایی‌های ناملموس (همچون ارزش پول ملی که صیانت از آن تأثیر بسزایی بر وضعیت معیشت آحاد جامعه دارد)، توجه به اراده حاکمیت به عنوان حافظ منافع عمومی، تأکید بر رقابت منصفانه و همکاری به جای رقابت آزاد به عنوان اساس و پایه نظریات و هسته اصلی مبانی علم اقتصاد گردید.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

چرخش نظری به سمت تضعیف افسانه لسه‌فر و تئوری‌های داروینیسیم اجتماعی در اواخر قرن نوزدهم و ظلمی که بشر در قالب تئوری‌های بازار آزاد بر علیه خویش طراحی نموده است، عیان ساخت که هیچ چارچوب نظری و هیچ اندیشه‌ای بر ساخته از ذهن انسان نمی‌تواند و نباید به عنوان پایان راه و تنها شیوه اندیشیدن شناخته شود، بلکه همواره راه‌های بدیل و نوین دیگر برگرفته شده از واقعیات نهادی و میدانی جوامع وجود دارد که در دنیای علم و عمل می‌تواند ظهور یابد.

بنابراین بر طبق دیدگاه کوز و مکتب فکری استاد وی جان کامونز، نه تنها توجه به حقوق مالکیت خصوصی دارندگان عمده منابع ارزی محلی از اعراب ندارد، بلکه حفظ قدرت خرید عامه مردم و صیانت از مالکیت ناملموس آنان و لذا مداخله و اهتمام ویژه حاکمیت به عنوان حافظ منافع عموم

۱- شایان ذکر است که کامونز تعاریف خود از مفاهیم اخلاقی فوق را مبتنی بر روش تجربه‌گرایی و برداشت از واقعیت جوامع استخراج نموده است (ises) و آموزه‌های دینی (و حیانی) در اینجا ورود نداشته است، لذا پرواضح است که آموزه‌های غنی اسلامی با منبع و حیانی در این خصوص چقدر می‌تواند راهگشا باشد و مدخلی مهمی برای ورود آنها به مباحث علوم انسانی در راستای مکتب‌سازی با نگرش دینی باشد که ضرورت اهتمام اندیشمندان اسلامی در این خصوص توصیه می‌شود.



جامعه علیه عده‌ای رانت جو و به عنوان دست برتر از هر بازار و عرضه و تقاضایی ضرورت می‌یابد. این در حالی است که مروجان تئوری‌های بازار آزاد در ایران در شرایطی که حدود ۵۰ درصد از درآمدهای ارزی غیرنفتی در سال‌های اخیر، به صنایع انحصاری همچون پتروشیمی و فولاد و امثالهم اختصاص می‌یابد و حتی شرایط رقابت کامل اقتصاد بازار آزاد نیز برقرار نمی‌باشد، دم از مالکیت خصوصی ارز به منظور حداکثرسازی منافع عمومی می‌زنند و مدیریت بازار ارز و نرخ آن که از رفتار این دو گروه عمده تبعیت می‌کند، را به دست بازار آزاد (رها) می‌سپارند.

مبتنی بر نگرش کوز و نحله فکری وی، «اجرای الزام‌آور سیاست پیمان‌سپاری ۱۰۰ درصدی که نیازمند تعریف ضمانت‌های اجرایی لازم‌الاجرا توسط حاکمیت می‌باشد، در چارچوب تنظیم قواعد عرضه ارز» و «ممانعت قاطعانه از خروج سرمایه در چارچوب تنظیم قواعد تقاضای ارز»، سیاستی معقول و علمی و حافظ منافع عمومی می‌باشد. اصرار برخی صادرکنندگان و حامیان آکادمیک آنها به تداوم عدم بازگشت ارز (به معنای خروج قانونی ارز از کشور)، نه تنها در میانه جنگ اقتصادی به منزله تضعیف مواضع خودی محسوب می‌شود، بلکه در چارچوب نگرش‌های واقع‌گرایانه، غیر علمی و خلاف منافع بیش از ۸۰ میلیون ایرانی به شمار می‌آید.

این در حالی است که نه تنها تدوین و اجرای قوانین تنظیم‌کننده و نظارتی در عرصه سیاست‌گذاری کشور پیگیری نمی‌شود و تنظیم قواعد عرضه و تقاضا توسط حاکمیت مقبوح و غیرعلمی شمرده می‌شود، بلکه دسترسی آسان صادرکنندگان به تسهیلات کلان بانکی و همچنین مشوق‌های صادراتی برای شرکت‌های پتروشیمی و فولاد و نظایر آن برای عدم بازگشت ارزهای صادراتی (فرار سرمایه) اجرا می‌گردد و گویی «افسانه لسه‌فر» با تمام قدرت، داروین‌سبم اجتماعی و بقاء دارندگان عمده ارز را به ثمن نابودی معیشت آحاد مردم به پیش می‌راند.

بنابراین در گام نخست دولت به عنوان مهم‌ترین نهاد حکمرانی در سیاست‌گذاری برای صیانت از حقوق مالکیت عامه مردم، می‌تواند از اعطاء تسهیلات ریالی در سیستم بانکی به صادرکنندگان به عنوان یکی از گلوگاه‌های اصلی ممانعت به عمل آورد، تا آنان مجبور گردند برای تأمین هزینه‌های جاری خود نظیر حقوق و دستمزد کارگران و نظایر آن، ارزهای خارجی حاصل از صادرات را به کشور بازگردانند. از این رهگذر نه تنها عرضه ارز در داخل افزایش خواهد یافت و از فرار سرمایه کاسته خواهد شد، بلکه منابع مالی قاچاق نیز خشکانده خواهد شد.

از سوی دیگر سهم ۸۰ تا ۹۰ درصدی صادرات مواد اولیه و خام در صادرات غیرنفتی^۱ نشان می‌دهد که در این نوع از صادرات، مقوله خام‌فروشی غالب شده است که معمولاً فارغ از به‌کارگیری تکنولوژی پیشرفته، کارآمد و ارزبر است، لذا افزایش نرخ ارز، حاشیه سود امنی را برای صادرکنندگان ایرانی فراهم آورده که مانع ارتقاء وضعیت صادرات و خلق ارزش افزوده از کانال ایجاد صنایع تبدیلی

و گسترش خام‌فروشی گردیده است. لذا تقویت ارزش پول ملی به ارتقاء بهره‌وری و خلق محصولات با ارزش افزوده بیشتر از کانال توسعه صنایع پایین‌دستی از جمله صنایع تبدیلی منجر خواهد گردید که می‌تواند صدها هزار اشتغال ایجاد نماید.

برای تحقق این امر می‌توان به پلکانی کردن تعرفه‌های صادراتی مبادرت ورزید، به‌گونه‌ای که هر چه محصول صادراتی حالت خام‌تری داشته باشد، تعرفه‌های صادراتی بالاتر مقرر گردد و هرچه محصول در رده‌های بعدی تبدیل به محصولات دیگر قرار گیرد، تعرفه‌های آن کاهش یابد تا صادرکنندگان ملزم به عرضه محصول خود به صنایع پایین‌دستی داخلی گردند و نظام انگیزشی نیز به جای خام‌فروشی به سمت ایجاد محصولات با ارزش افزوده بالاتر سوق یابد.

شایان ذکر است تقویت ارزش پول ملی قطعاً در کوتاه‌مدت موجب جوسازی سوداگران ارزی هم‌راستا با منتفعان خارجی که همواره چپاول منابع خام و معدنی سایر کشورها موتور حرکت صنایع آنان بوده است را در پی خواهد داشت، لیکن به دلیل آنکه صادرات محصولات با ارزش افزوده بالاتر درآمد ارزی کشور را به مراتب بیش از خام‌فروشی افزایش خواهد داد، ثمرات آن در نهایت به چرخه اقتصاد کشور در سطح کلان (و نه صرفاً چند بنگاه خام‌فروش) برخواهد گشت. بدیهی است که غلبه بر هجمه رسانه‌ای مذکور مستلزم پیگیری راهبردهای مختلف از جمله اقناع اذهان عمومی از طریق آموزش و رسانه‌ها می‌باشد.

منابع

۱. احمدی، علی محمد و مهرگان، نادر (۱۳۸۴). تأثیر سیاست‌های تعدیل اقتصادی بر توزیع درآمد در ایران. فصلنامه تحقیقات اقتصادی. ۴۰، (۳)، ۲۰۹-۲۳۲.
۲. تفضلی، فریدون (۱۳۸۸). تاریخ عقاید اقتصادی: از افلاطون تا دوره معاصر. نشر نی، چاپ هشتم، تهران.
۳. جعفری، مهدی، عمادی، سید جواد و رمضان‌پور، اسماعیل (۱۴۰۰). بررسی تأثیر همزمان سیاست‌های پولی و مالی بر نابرابری درآمد در ایران. اقتصاد کاربردی، ۱۱ (۳۶)، ۹۹-۳۹.
۴. جمالی، محمد (۱۳۹۶). قاعده تقدم مصلحت عام بر خاص و تطبیق آن با موضوع قاچاق کالا و ارز. مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروع وحدت)، ۱۲ (۴۷)، ۲۵-۴۰.
۵. چاونس، برنارد (۱۳۹۰). اقتصاد نهادی، ترجمه محمد متوسلی، علی نیکو نسبتي و زهرا فرضی‌زاده، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۶. حیدری، خلیل و بهرامی، فهیمه (۱۳۹۹). بررسی تأثیر تحریم بر شاخص‌های رفاهی خانوارهای شهری و روستایی ایران رفاه اجتماعی، ۲۰ (۷۶)، ۹-۳۶.
۷. دانشفر، جلال، قیوم‌زاده، محمود و عطا‌زاده، سعید (۱۳۹۹). قاچاق کالا و ارز و تأثیرات آن بر جامعه. ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۳ (۱)، ۳۸۵-۴۰۰.
۸. داو، شیلای سی (۱۳۸۸). کنکاشی در روش‌شناسی اقتصاد، ترجمه محمود متوسلی و علی رستمیان، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تهران.
۹. ساموئلسون، پل؛ نورد هاوز (۱۳۸۴). اصول علم اقتصاد، ترجمه محمدخان مرتضی، جلد اول، چاپ اول،





- انتشارات علمی فرهنگی کتیبه، تهران.
۱۰. شاه منصور، رضا (۱۴۰۲). چالش‌های اخلاقی سفته‌بازی در شرایط بی‌ثباتی اقتصادی با محوریت آیه ۳۴ سوره «توبه» براساس دیدگاه تفسیری علامه طباطبائی. معرفت اخلاقی، ۲ (۳۴)، ۷۸-۶۵.
 ۱۱. فتاحی اردکانی، احمد، سخی، فاطمه، بستان، یدالله و رضوانی، محمد (۱۴۰۱). بررسی تأثیر تغییرات آب و هوایی و شاخص قیمت مواد غذایی بر امنیت غذایی خانوارهای شهری ایران. اقتصاد و توسعه کشاورزی، ۳۶ (۳)، ۲۴۹-۲۶۳.
 ۱۲. قائمی خرق، محسن و مددی، مهدی (۱۴۰۰). مسئولیت مدنی دولت در قبال شرکت‌های صادرات محور. بورس اوراق بهادار، ۱۴ (۵۴)، ۴۱-۶۰.
 ۱۳. کرباسی، علیرضا و کوه‌پیمای، فریبا (۱۳۸۹). رابطه بلندمدت میان درآمد خانوار روستایی و متغیرهای کلان اقتصادی در ایران. اقتصاد کشاورزی، ۴ (۴)، ۱۷۱-۱۵۹.
 ۱۴. گزارش خلاصه تحولات اقتصادی سال ۱۳۹۶ منتشر شده توسط بانک مرکزی.
 ۱۵. متوسلی، محمود (۱۳۹۴). «نگاهی معرفت‌شناختی به جایگاه و منشأ ناولتی در توسعه اقتصادی»، فصلنامه توسعه کارآفرینی، دوره ۸، شماره ۳، صص ۴۱۳-۴۳۱.
 ۱۶. متوسلی، محمود؛ محمود مشهدی احمد (۱۳۹۰). «کنکاشی در باب اهمیت رویکردهای بدیل اقتصادی: تأملی در ضرورت‌های فلسفی و کاربردی»، مجله تحقیقات اسلامی، شماره ۹۵، صص ۲۱۹-۱۹۳.
 ۱۷. مرادی، فاطمه، جعفری، محمد و فتاحی، شهرام (۱۴۰۰). تأثیر شاخص فلاکت و کنترل فساد بر نابرابری درآمد؛ با رویکرد کوانتایل. فصلنامه مطالعات اقتصادی کاربردی ایران، ۱۰ (۴۰)، ۲۴۱-۲۷۹.
 ۱۸. مهرآرا، محسن و محمدیان، مجتبی (۱۳۹۳). بررسی عوامل مؤثر بر توزیع درآمد در اقتصاد ایران با رویکرد اقتصادسنجی بیزی. پژوهش‌های اقتصادی ایران، ۱۹ (۶۱)، ۸۳-۱۱۶.
 ۱۹. نوفرستی، محمد و محمدی، فردین (۱۳۸۸). بررسی اثرات شوک‌های اقتصاد کلان بر توزیع درآمد در اقتصاد ایران. پژوهش‌های اقتصادی ایران، ۱۳ (۳۸)، ۳۱-۵۲.
 20. Arnesperger, C & Y. Varoufakis, (2005). What is Neoclassical Economics? The Three Axioms Responsible for its Theoretical Oeuvre, Practical Irrelevance and, Thus, Discursive Power. [Http://uadphil. Econ. Uoa.gr/UA/files/500490756.pdf](http://uadphil. Econ. Uoa.gr/UA/files/500490756.pdf)
 21. Aye, G. C., & Harris, L. (2019). *The effect of real exchange rate volatility on income distribution in South Africa* (No. 2019/29). WIDER Working Paper.
 22. Bahmani- Oskooee, M., & Motavallizadeh-Ardakani, A. (2018). Exchange rate changes and income distribution in 41 countries: Asymmetry analysis. *The Quarterly Review of Economics and Finance*, 68, 266-282.
 23. Coase, Roland. (1992); "The Institutional Structure of Production", *American Economic Review*, vol. 82(4), pages 713-19, September.
 24. Coase, Roland. (1937). "The Nature of Firm", *Economica*, New series, Vol. 4, No. 16, pp. 386-405
 25. Commons, J. R. (1899), "A Sociological View of Sovereignty: I" *American Journal of Sociology*, Vol. 5, No. 1, pp. 115-127
 26. Commons, J. R. (1931), "Institutional Economics", *American Economic Review*, Vol. 21, No. 4, pp. 648-657
 27. Commons, J. R. (1970), *The Economics of Collective Action*, The University of Wisconsin Press, Madison, Milwaukee, and London
 28. Commons, J. R; (1924), *Legal foundations of capitalism* (Vol. 31). Transaction Publishers.

29. Commons, J. R; (1934), Institutional Economics, The Macmillan Company of Canada
30. Commons, John R (1934). "Institutional economics." The American Economic Review 26.1: 237-249.
31. Güzel, A. E., & Arslan, Ü. (2019). On the nexus between exchange rate and income distribution in Turkey: ARDL bound testing analysis. Economic Journal of Emerging Markets, 1-7.
32. Husserl, Edmund (1970); Crisis of European Science and Transcendental Phenomenology, Northwestern University Press
33. Jeanneney, S. G., & Hua, P. (2001). How does real exchange rate influence income inequality between urban and rural areas in China?. Journal of development Economics, 64(2), 529-545.
34. Knight, Frank (2008). "Economics and Human Action", Philosophy of Economics, pp.111-118, Edited by Daniel M. Hausman, Second Edition, Cambridge University Press
35. Mill, John Stuart (1994). "On the Definition and Method of Political Economics", Philosophy of Economics and anthology, 2, pp.52-68,
36. Rossi, D., & Galbraith, J. (2016). Exchange rates and industrial wage inequality in open economies. Texas: The University of Texas at Austin.
37. Suratman, E., & Mayudi, G. (2022). Impact of Inflation and Exchange Rate on ASEAN Income Inequality. International Journal of Business and Society, 23(1), 390-403.
38. Tichi, C. (2009), civic passions: Seven who launched progressive America (and what they teach us). Univ of North Carolina Press
39. Weber, Max (1904); "Objectivity and Understanding in Economics", Philosophy of economics, pp.69-83, Edited by Daniel M. Hausman, Second Edition, Cambridge University Press



روش‌شناسی گونه علمی «مرور و نقد کتاب»

ناصر آقابابائی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱/۲۹

چکیده

کتاب‌ها رسانه‌ای برای پیگیری دانش و نشر حقیقت‌اند و جایگاه اندیشگانی والایی در علوم انسانی و طبیعی و سایر رشته‌ها دارند. هر ساله کتاب‌های زیادی در ایران و سراسر جهان منتشر می‌شوند. در حالی‌که دستیابی به همه این کتاب‌ها و مطالعه آنها عملاً برای هیچ‌کس میسر نیست، یک گونه علمی به نام «مرور و نقد کتاب» نه تنها اطلاعات مناسبی از دنیای کتاب‌های علمی و غیرعلمی فراهم می‌آورد بلکه موتور اصلی تغییر در تاریخ اندیشه بشری خوانده شده است. در مقاله حاضر، با روش مرور روایی، به روش‌شناسی نگارش مقاله‌های علمی «مرور و نقد کتاب» پرداخته شده است. در این زمینه سابقه، فایده، انواع، روش‌ها، میزان مطالعه، دستورالعمل‌های پیشنهادی و گام‌های نگارش مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» بررسی و معرفی شدند. این مقاله ضمن ترسیم تصویر نسبتاً کاملی از چند و چون نگارش گونه علمی «مرور و نقد کتاب»، توجه به این دست مقاله‌ها را در توسعه دانش بشری لازم می‌شمارد.

واژه‌های اصلی: کتاب، اطلاع‌رسانی، مرور و نقد کتاب، روش‌شناسی.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



مقدمه

کتاب‌ها مخزن دائمی دانش بشرند و نقش مهمی در نشر آن دارند. نوشتن و چاپ کتاب بسیار زمان‌بر است. شاید به این علت و هزینه‌های همایند با آن، کتاب‌ها برای نشر مفاهیمی در نظر گرفته می‌شوند که تثبیت شده‌اند. اما مقاله‌های مجلات ارتباط سریع‌اندیشه‌های جدید به جامعه دانشوران را میسر می‌کنند. نویسندگان مقاله‌های علمی می‌کوشند تا پیشرفته‌ترین یا جدیدترین پژوهش‌های دانشگاهی را به مخاطبانی عرضه کنند که عمدتاً دانشگاهی‌اند، اما کتاب‌ها برای مخاطب گسترده‌تری در نظر گرفته می‌شوند. کتاب‌ها عموماً عمر بیشتر، شکل بادوام‌تر و جذابیت زیباشناختی بیشتری دارند و به احتمال بیشتر در خارج از دانشگاه خوانده می‌شوند. از آنرو که کتاب‌های زیادی هر ساله منتشر می‌شوند کسی نمی‌تواند ردّ همه‌شان را بگیرد، چه برسد به آنکه آنها را بخواند و هضم کند. از اینرو «مرور و نقد کتاب»^۱ بخش مهمی از مجلات است (زینکهن^۲ و کلارک^۳، ۱۹۹۵). برای متخصصان اغلب رشته‌ها خواندن همه کتاب‌های مرتبط با رشته‌شان عملاً ناممکن است؛ پایه‌پای حوزه‌های تخصصی پیش‌رفتن دشوار است. خوانندگان، از طریق «مرور و نقد کتاب»، می‌توانند دریابند چه چیزی دارد منتشر می‌شود، کتاب‌های جدید چه تناسبی با آثار پیشین و چه دخلی به بحث‌های جاری دارند و اینکه آیا کتاب‌ها شایسته مذاقه بیشتر هستند یا نه. خوانندگان و نویسندگان ممکن است نگاه‌های متفاوتی به هدف‌های «مرور و نقد کتاب» داشته باشند اما هر دو گروه درباره پاسخگو بودن «مرور و نقد کتاب» به نیازهای شان توافق دارند. هر دو گروه به مرور و نقدهای معتبر علاقه‌مند هستند (اینگرم^۴ و میلز^۵، ۱۹۸۹).

مقاله علمی «مرور و نقد کتاب» عبارت است از توصیف تمام و کمال، تحلیل نقادانه و ارزیابی کیفیت، ارزشمندی، محتوا و اعتبار یک کتاب، غالباً در رابطه با پژوهش‌های پیشین درباره موضوع آن کتاب (اسمیت^۶، ۲۰۱۹). مفهوم «کتاب» جزء اطلاعات عمومی است و بی‌نیاز از تعریف. اما ممکن است «مرور و نقد» مستلزم توضیح بیشتر باشد که ضمن بیان هدف‌های «مرور و نقد کتاب» منظور از آن روشن خواهد شد (کلیبانمای^۷، ۲۰۲۱). هدف از «مرور و نقد کتاب» ارزیابی یک کتاب مشخص بر پایه احساسات و نظرات مرورکننده است؛ ضمناً «مرور و نقد کتاب» باید به مخاطب گسترده‌تری (عمدتاً شامل خوانندگان بالقوه و نویسندگان) درباره ویژگی‌های کلی کتاب مرور و نقدشده اطلاعات بدهد. مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» آشکارا از سایر گونه‌های علمی مانند جستار^۸، گزارش پژوهش^۹ و مصاحبه متمایز است. جستار نوشته کوتاهی (معمولاً کم‌تر از ۳ هزار واژه) درباره موضوع مشخصی است که به خودی خود برای خوانندگان قابل فهم است؛ معمولاً با چینش یک استدلال روشن



1- book review

2- Zinkhan

3- Clark

4- Ingram

5- Mills

6- Smith

7- Kilaibanmai

8- essay

9- research article

خوانندگان به سوی نتیجه‌گیری سوق داده می‌شوند (وست^۱ و دیگران، ۲۰۱۹). در مصاحبه ما با یک انسان سروکار داریم و علاوه بر صحبت کردن با مصاحبه‌شونده به زبان بدن او طی مصاحبه نیز توجه می‌کنیم (نومان^۲ و نومان، ۲۰۱۸). مصاحبه به منظور کسب اطلاعات درباره خود مصاحبه‌شونده یا دیگری است که او آنان را می‌شناسد یا به آنان علاقه‌مند است (پلت^۳، ۲۰۱۲). مقاله پژوهشی اصیل، از «مرور و نقد کتاب» متمایز قلمداد می‌شود (ون اینک^۴ و پور^۵، ۲۰۱۷)، اما تعریف مورد توافقی ندارد. این تعاریف برای مقاله پژوهشی اصیل ذکر شده است: الف) پژوهشی که دانش، داده‌ها، اطلاعات و نتیجه‌گیری‌های جدیدی دارد، ب) پژوهشی که تحلیل اساسی داده‌ها را فراهم می‌آورد و ج) پژوهشی که تکرارپذیر است و بر طبق ملاک‌های پژوهش در چارچوب جستجوگری علمی انجام شده است (کرنیک مارتینیک^۶ و دیگران، ۲۰۱۹).

هر ساله هزاران مقاله علمی در ایران و سراسر جهان منتشر می‌شوند. ملاک‌های سنجش این مقالات عمدتاً ضریب تأثیر مجله و شاخص ارجاع هر مقاله‌اند. با این حال، به علل مختلف کم‌تر از نیمی از مقالات علمی توسط دیگران ارجاع می‌گیرند. ارزیابی هزاران کتابی که هر ساله منتشر می‌شوند به همان اندازه دشوار است. از آنرو که ضریب تأثیر یا شاخص ارجاع برای کتاب‌ها وجود ندارد ابزاری که بیش از همه برای تعیین ارزش کتاب به‌کار می‌رود مقاله علمی «مرور و نقد کتاب» است. نگاشتن «مرور و نقد کتاب» نسبتاً سراسر است اما تبحر یافتن بر این مهارت مستلزم اندیشه خوب، زحمت و ممارست است. متأسفانه افراد اندک‌شماری درباره نحوه نگارش مرور و نقد کارآمدانه کتاب آموزش‌بسنده دیده‌اند (اسمیت، ۲۰۱۹). سابقه نگارش مرور توصیفی کتاب به قرن هفدهم برمی‌گردد، زمانی که مرور کتاب‌ها برای خلاصه کردن آثار و یافته‌های علمی به‌کار می‌رفتند. در قرن نوزدهم با افزایش کتب منتشر شده تلاش‌ها برای فراهم آوردن کاتالوگ‌های جامع از کتاب‌های جدید، به بهای گزینش‌گری و ارزیابی نقادانه، متوقف شد؛ این امر به پدیدایی استاندارد معاصر و آکادمیک از ارزیابی عینی توسط پژوهشگر باصلاحیت انجامید. جاذبه‌های ارزش انتشار مرورهای باکیفیت به مثابه یک اثر آکادمیک مهم، در بازارگاه آکادمیکی که مرورها را خدمت یا خودآموزی قلمداد می‌کند، فراگیر نشد. کمیت و کیفیت «مرور و نقد کتاب»‌های منتشر شده جایگاه دانشوری کتاب‌های علمی را محرز می‌کنند و از اینرو نویسندگان و ناشران از «مرور و نقد کتاب» حمایت می‌کنند. مرورکننده کتاب می‌تواند، در نشر یک اثر باکیفیت و برحذر داشتن خوانندگان از آثار ضعیف سهیم باشد (کیندل^۷، ۲۰۱۵).

مقاله «مرور و نقد کتاب» در جامعه مجلات ایرانی و پژوهشگران ایرانی به اندازه کافی برجسته نیست. در بیشتر مجله‌های علمی و دانشگاهی فارسی‌زبان مقاله «مرور و نقد کتاب» منتشر نمی‌شود.



1- West

2- Neumann

3- Platt

4- Van Enk

5- Power

6- Krnic Martinic

7- Kindle

با این حال شایسته است به تلاش‌های ارزنده انجام شده در ایران درباره نقد و معرفی کتاب اشاره‌ای شود. مثلاً دوماهنامه «جهان کتاب» سال‌هاست که به منزله پلی ارتباطی برای نقد و معرفی کتاب‌های جدید به مخاطبان قلمداد می‌شود. فصلنامه «پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی» حضور پررنگی در عرصه نقد کتاب دارد. همچنین، خانه کتاب در تلاش برای معرفی و نقد کتاب ماهنامه «کتاب ماه» را به جامعه ایرانی عرضه می‌کند. در سال‌های دورتر مجله «راهنمای کتاب» با مدیریت و سردبیری مرحوم ایرج افشار نیز بیش از دو دهه اختصاصاً به نقد کتاب می‌پرداخت. به علاوه، جشنواره نقد کتاب از جمله رویدادهای فرهنگی در ایران است که از سال ۱۳۸۳ از سوی خانه کتاب برگزار می‌شود و به بهترین مقالات نقد کتاب جایزه می‌دهد. کتاب‌هایی درباره موضوع «نقد و مرور کتاب» نیز در اختیار خوانندگان و نویسندگان فارسی‌زبان وجود دارد.^۱

اهمیت مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» در میان دانشمندان سایر کشورها را با چند مثال می‌توان نشان داد. هانس آیزنک^۲ (۱۹۱۶-۱۹۹۷) یکی از برجسته‌ترین روان‌شناسان قرن گذشته و پرکارترین پژوهشگر و نویسنده بریتانیا بود. او در ۱۷ سال آخر زندگی‌اش (از ۶۴ تا ۸۱ سالگی) دست کم ۶۲۵ اثر علمی (به جز کتاب) شامل ۳۸۴ مقاله «مرور و نقد کتاب» منتشر کرد. جستجوی نام او در نمایه استنادی «وب آو ساینس»^۳ به ۱۲۴۰ نتیجه شامل ۶۲۸ مقاله «مرور و نقد کتاب» انجامید. او در زمان مرگش پراستنادترین روان‌شناس زنده بود و در طول ۵۰ سال، انبوهی از آثار علمی تأثیرگذار تولید کرد که به شکل‌گیری روان‌شناسی علمی و حرفه‌ای مدرن کمک کرد (اندرسن^۴ و دیگران، ۲۰۲۱). مطالعه مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» در میان دانشگاهیان رایج است. هارتلی (۲۰۰۶) با زمینه‌یابی از ۱۵۶ دانشگاهی از رشته‌های هنر، علوم اجتماعی و علوم طبیعی دریافت که بیشتر آنان بین یک تا پنج مقاله «مرور و نقد کتاب» را در ماه می‌خوانند. اسپینک^۵ و همکارانش (۱۹۹۸) نیز با زمینه‌یابی از ۱۸۶ نفر از اعضای هیئت علمی رشته‌های علوم و فناوری، علوم انسانی و علوم اجتماعی دانشگاه تگزاس جنوبی نشان دادند که بیشتر اعضای هیئت علمی مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» مطالعه می‌کنند؛ بیش از ۷۰ درصد آنان در یک ماه گذشته دست کم یک مقاله «مرور و نقد کتاب» (و بیش از ۱۰ درصد آنان دست کم ۱۱ مقاله «مرور و نقد کتاب») خوانده بودند. ۶۵ درصد این افراد مطالعه مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» را برای تدریس و ۵۹ درصدشان برای پژوهش مفید می‌دانستند.

«مرور و نقد کتاب»، با وجود این گستردگی انتشار و مطالعه، جایگاه بسیار پایینی در میان انواع انتشارات علمی دارد؛ «مرور و نقد کتاب»، به علت تأکید بر آثار اصیل و نه آثار اقتباسی، از لحاظ شکل و محتوا مورد توجه قرار نگرفته است. برخی از نویسندگان «مرور و نقد کتاب» را «شهروندان



۱- مثلاً کتاب «چگونه مرور کتاب بنویسیم؟ مرورنویسی برای مشاوره خوانندگان»، اثر برد هوپر با ترجمه علیرضا شفیعی نسب را انتشارات ترجمان به جامعه ایرانی ارائه کرده است و تاکنون به چاپ چهارم رسیده است.

2- Hans Eysenck

3- Web of Science

4- Andersen

5- Spink

درجه دوم آثار علمی» خوانده‌اند زیرا که از سختگیری‌های همایند با انتشار مقاله‌های علمی پیروی نمی‌کنند (هارتلی، ۲۰۰۶). اما «مرور و نقد کتاب» یک رسانه انعطاف‌پذیر است که می‌تواند کاری کند که سایر روش‌های ارتباطی علمی نمی‌توانند. مثلاً مقاله «مرور و نقد کتاب»، برخلاف مقاله علمی، نیازمند عرضه شواهد یا نظریه‌های جدید نیست و می‌تواند از نظریه‌ها و شواهد بحث کند. ضمناً تریبونی فراهم می‌آورد برای گفتمان مربوط به رشته علمی و موجب دیده شدن عمومی کتاب و مطالعه ژرف‌تر آن توسط هم‌تایان^۱ می‌شود (آیناس^۲ و لپالا^۳، ۲۰۱۳).

در مطالب عمده‌تر منتشر شده در مجلات (و ندرتاً در کتاب‌ها) می‌توان نوشته‌هایی را یافت که راهبردهایی برای ارزیابی کتاب‌ها و نوشتن مقاله «مرور و نقد کتاب» ارائه و توصیف می‌کنند. مقاله پیش‌رو مروری روایی^۴ است از آثار منتشر شده درباره نحوه نگارش «مرور و نقد کتاب». مرور روایی عبارت است از ترکیب پیشینه پژوهش در یک حوزه خاص با استفاده از یک دیدگاه بافتی یا نظری مشخص. در این روش رویکردهای روش‌شناختی (از قبیل راهبرد جستجو و ملاک‌های ورود) گزارش نمی‌شوند. در مرورهای روایی از رویکرد کیفی برای ارزیابی نقادانه پیشینه پژوهش از یک دیدگاه بافتاری یا نظری خاص استفاده می‌شود (اختر^۵ و همکاران، ۲۰۱۹). هدف این جستجو و مرور آن است که شناختی از جنبه‌های مرتبط با فرایند «مرور و نقد کتاب» برای علاقه‌مندان به نگارش این نوع مقاله‌ها فراهم شود. در اینجا به دنبال پاسخ به پرسش‌هایی از این دست هستیم که وضعیت، شرایط، هدف‌ها و دستورالعمل‌های نگارش مقاله‌های مرور و نقد کتاب در دنیا چگونه است. در این مقاله جزئیات مهمی درباره نحوه نگارش مقاله «مرور و نقد کتاب» برشمرده می‌شوند که می‌تواند به مثابه راهنمایی برای نگارش مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» باشد. ابتدا از فایده نگارش مقاله «مرور و نقد کتاب» آغاز می‌کنیم.

فایده نوشتن مقاله «مرور و نقد کتاب»

نگارش «مرور و نقد کتاب» برای خود نویسنده آن فوایدی دارد. نوشتن «مرور و نقد کتاب»، در مقایسه با مطالعه معمول کتاب، به یادسپاری محتوا و موضوعات کتاب را بهتر می‌کند. ضمناً نوشتن مرور می‌تواند نوعی رشد حرفه‌ای حساب شود و مانند شرکت در یک کنفرانس درباره موضوع کتاب است (لوپس^۶، ۲۰۲۲). نوشتن «مرور و نقد کتاب» می‌تواند به شما کمک کند مهارت‌های ارزیابی و اندیشیدن نقادانه و نوشتن را پرورش دهید (دیویس^۷ و جاردین^۸، ۲۰۱۷؛ هید^۹، ۲۰۱۷). همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد یک کارکرد «مرور و نقد کتاب» اطلاع‌رسانی است. مرور کتاب خوانندگان را از انتشار



1- peers

4- narrative review

7- Davies

2- Oinas

5- Akhter

8- Jardine

3- Leppälä

6- Lewis

9- Heyd

کتاب آگاه می‌کند. یکی دیگر از کارکردهای «مرور و نقد»‌ها که در بیشتر «مرور و نقد»‌های مجله‌های علمی نادیده گرفته می‌شود، ارتباط برقرار کردن کارآمد با خوانندگان است. «مرور و نقد کتاب» باید برای خوانندگان جذاب باشد. مقاله مرور و نقد، حتی اگر توسط دانشمند نوشته شده باشد، باید خواندنی‌تر از مقاله علمی-پژوهشی باشد. بیشتر مرور کتاب‌ها که اکنون در مجلات علمی منتشر می‌شوند نوشته‌های غیرجذابی‌اند. خوانش‌پذیری بالا و کیفیت ادبی بالا هدف‌های مهمی برای این دست مقاله‌ها هستند (اسکارزنگچیا، ۲۰۰۴).

سورنسن^۱ و راسموسن^۲ (۲۰۰۴) با بررسی فروش ۱۷۵ کتاب داستانی که در نیویورک تایمز مرور و معرفی شدند، برآورد کردند که هر نوع «مرور و نقد کتاب» موجب افزایش فروش آن کتاب می‌شود، که شاهی است از اینکه کارکرد عمده «مرور و نقد کتاب» اطلاع‌رسانی به مصرف‌کنندگان درباره محتوا و ویژگی‌های کتاب (از جمله وجود آن کتاب) است. اما مرورهای خوب تأثیر بیشتری بر فروش دارند که گویای اثر متقاعدکننده آنهاست (سورنسن و راسموسن، ۲۰۰۴). مقاله «مرور و نقد کتاب» منبع مهمی از بازخورد برای نویسنده کتاب نیز هست. از مقاله «مرور و نقد کتاب» حتی برای تصمیم‌گیری درباره استخدام، ارتقا و افزایش حقوق استفاده شده است. «مرور و نقد کتاب» همچنین نویسنده آن (یعنی مرورکننده) را در معرض دید دیگران قرار می‌دهد. پس «مرور و نقد کتاب» در خدمت حرفه، نویسندگان، مرورکنندگان، و خوانندگان است (اسنیزک^۳ و فرمن^۴، ۱۹۷۹).

فرهنگ و «مرور و نقد کتاب»

زبان ارزیابانه در مرور و نقد علمی کتاب مهم است. این نوع نوشته‌ها یک خرده‌گونه^۵ مهم و یگانه از گفتمان آکادمیک‌اند. همه گونه‌های آکادمیک ارزیابانه‌اند اما «مرور و نقد کتاب» آشکارتر از همه چنین است. استفاده از زبان ارزیابانه و روابط میان‌فردی بین مرورکننده، نویسنده کتاب و سایر خوانندگان فرهنگ-وابسته به نظر می‌رسد، هم با توجه به فرهنگ رشته علمی و هم با توجه به فرهنگ ملی. مثلاً معلوم شده است که تحسین و انتقادی که مرورکننده‌ها به‌کار می‌برند، حوزه‌هایی که بر آن تمرکز می‌کنند و اصطلاحات مورد ترجیح آنان تفاوت‌های رشته‌ای را نشان می‌دهند. برخی پژوهش‌ها اهمیت در نظر گرفتن فرهنگ قومی در تفسیر داده‌های تجربی را نشان داده‌اند. مثلاً در مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» انگلیسی‌زبان تحسین بیشتر به‌کار برده می‌شود تا آنکه ارتباط مثبت و اتفاق نظر تثبیت شود اما در مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» ژاپنی‌زبان عذرخواهی و تحقیر خود به‌کار برده می‌شود. پرسش‌های بلاغی، تحقیر خود، بازنویسی مشکلات به مثابه مطالب شایسته پژوهش آینده و نسبت دادن مشکلات به نسل آینده فقط در مقاله‌های



1- Sorensen
4- Fuhrman

2- Rasmussen
5- subgenre

3- Snizek

مرور و نقد ژاپنی زبان بهکار برده شده‌اند (ایتاکورا^۱ و تسوی^۲، ۲۰۱۱). مرور و نقدهای انگلیسی بیش از مرور و نقدها به زبان پرتغالی برزلی انتقادی‌اند. مرور و نقدهای انگلیسی پس از آنکه نقایص بالقوه کتاب را ذکر می‌کنند کتاب را پیشنهاد می‌دهند. اما بیشتر مرور و نقدهای پرتغالی برزلی، کتاب را بدون هشدار توصیه می‌کنند. مرور و نقدها در زبان پرتغالی برزلی گوناگون‌تر بوده‌اند که نشان می‌دهد اینگونه در گفتمان جامعه مجله‌های انگلیسی زبان تثبیت شده است اما در بافت برزیل در حال ظهور است (جانکویرا^۳، ۲۰۱۳). یک بررسی نیز نشان داد که مرور نقدهای به زبان تایوانی، نسبت به مرور و نقدهای به زبان انگلیسی، حاوی انتقادهای کم‌تر و مؤدب‌تر بوده‌اند. تحسین در هر دو دسته از نقدها برابر بود (کلیبانمای^۴، ۲۰۲۱).

انواع مقاله «مرور و نقد کتاب»

در «مرور و نقد کتاب» خلاصه فصل به فصل کتاب لازم نیست، اما باید گفته شود که کتاب درباره چیست. این کار را باید در حد تعادل و در میان اظهارنظرهای ارزیابانه انجام داد (لويس^۵، ۲۰۲۲). ولی هیچ شیوه واحد جهانی برای نوشتن «مرور و نقد کتاب» وجود ندارد. مرورکننده معمولاً موضوعی توصیفی یا نقادانه می‌گیرد. نویسنده مرور و نقد توصیفی، گزارشی مبتنی بر واقعیت از اطلاعات ارائه شده در کتاب عرضه می‌کند. نویسنده مرور و نقد نقادانه، افزون بر اظهارنظر توصیفی، کتاب را در چارچوب استانداردهای آکادمیک، دانشوری و ادبی ارزیابی می‌کند. مرورهای نقادانه تعیین می‌کنند که آیا ادعاهای اصالت کتاب معتبراند و اینکه آیا مطالب کتاب توسط شواهد استواری پشتیبانی می‌شوند یا نه (شaban^۶، ۲۰۰۶).

اشمید^۷ (۱۹۷۳)، در یک تقسیم‌بندی دیگر، دو نوع مقاله «مرور و نقد کتاب» را معرفی می‌کند: عینی و ذهنی. نویسنده مرور عینی به خودش اهمیت کم‌تری می‌دهد و می‌گذارد موضوع کتاب مسئله اصلی بحث شود. این نوع مرور در حق نویسنده کتاب منصفانه‌تر است زیرا مقصود از آن نشان دادن تبحر نویسنده مقاله در موضوع نیست، بلکه فقط گزارش محتوا و کیفیت کتاب منتشر شده است. مرورکننده فرض می‌گیرد که خوانندگان با کتاب موردنظر هنوز آشنا نشده‌اند. او نمی‌کوشد ذهن خوانندگان را بسازد؛ فقط می‌کوشد به آنان کمک کند تا تصمیم بگیرند که آیا آن کتاب برای شان مهم است یا نه. مرورکننده، برای عموم خوانندگانی که صرفاً جویای اطلاعات‌اند، باید نشان دهد که آیا کتاب به منزله راهنمایی برای دانش بیشتر به موضوع کتاب، حاوی منابع، و یک کتاب متمایز است یا نه. بنابراین وظیفه مرورکننده این است که به خوانندگان کمک کند تا نیازهای شان را، به وسیله درنظر گرفتن کل کتاب، برآورده کنند. در روزنامه‌ها و مجله‌ها

بخش‌هایی (به نام بخش کتاب) حاوی این نوع مرورها هستند. در مرور ذهنی، تأکید بر مرورکننده است زیرا این تکلیف احتمالاً به شخص برجسته‌ای داده می‌شود که می‌تواند کتاب را در چارچوب تخصص‌اش ارزیابی کند. «مرور و نقد کتاب» با ذکر مشخصات کتاب آغاز می‌شود. سپس نویسنده کتاب معرفی می‌شود (صلاحیت‌های او برای این اثر، هدفش از نوشتن، و در صورت امکان کارهای کنونی‌اش در مقایسه با سایر کتاب‌ها یا مقاله‌هایش درباره موضوع). مرورکننده باید مقاله را با برداشتش از کتاب به پایان برساند؛ و اینکه به نظر او کدام گروه از خوانندگان از مطالعه کتاب بیشترین بهره را خواهند برد. کیفیت مرور و نقد با اظهارنظرهایی تعیین خواهد شد که برای مهم و فهم‌پذیر کردن قضاوت مرورکننده برای خوانندگان لازم است. این امر به دانش خود مرورکننده، توانایی او برای بیان نظرش، و سبک ارتباطی او بسته است. نگارش مرور و نقد خوب مستلزم مطالعه دقیق کتاب، توانایی گزارش مطالب اساسی، و اسلوب جذب نظر خوانندگان به مطالب عرضه شده است.

«مرور و نقد»‌های کم‌تر کارآمد خلاصه‌ای از محتوا فراهم نمی‌آورند. در سوی دیگر، در برخی مرورها جزئیات بیش از اندازه عرضه می‌شوند. اشکال دیگر در مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» فقدان تعادل میان نقاط قوت و ضعف است. و مهم‌تر از همه مرورهایی است که از لحاظ توجه به واقعیت نادرست‌اند یا اظهاراتی درباره کتاب می‌کنند که فاقد شواهد پشتیبانی‌کننده است. بسیاری از مشکلات شناسایی شده در «مرور و نقد»‌های بد انجام شده را می‌توان به ضعف مهارت‌های ارزیابی و نوشتن مرورکننده اسناد داد. اما گاهی این مشکلات ریشه در این دارند که مرورکننده از روش و فرایند مرور کتاب شناخت ندارد (لی^۱ و دیگران، ۲۰۱۰). در ادامه به این فرایند خواهیم پرداخت.

شاخص‌ها و ساختار مقاله «مرور و نقد کتاب»

به گفته همت^۲ (۱۹۷۴) «مرور و نقد کتاب» باید مشتمل بر اطلاعات خاصی باشد: هدف کتاب؛ قلمرو کتاب؛ درونمایه‌های اصلی کتاب؛ نقایص اساسی کتاب؛ و ارتباط کتاب با رخداد‌های معاصر. ضمناً «مرور و نقد کتاب» هم باید توصیفی و هم تحلیلی باشد. اشاره به کتاب‌های دیگری که مشابه یا جایگزین کتاب مورد بررسی باشند نیز مفید است. آیکن^۳ (۱۹۷۸) این سازمان‌دهی را برای مرور کتاب پیشنهاد می‌دهد: (۱) هدف و درون‌مایه کتاب؛ (۲) توصیف خلاصه‌ای از محتوا؛ (۳) کیفیت، درستی، و شفافیت مطالب؛ (۴) سازمان‌دهی، سبک، و ویژگی‌های فنی؛ (۵) میزانی که کتاب به هدف‌های بیان شده نویسنده دست یافته است؛ و (۶) ارتباط کتاب با آثار مشابه و مفید بودن کتاب برای مخاطب خاص. اسکارنکچیا (۲۰۰۴) بخش‌های معمول «مرور و نقد کتاب» را شامل



مقدمه، توصیف محتوا، تحلیل و ارزیابی، و جمع‌بندی می‌داند. اما پیش از نوشتن مقاله «مرور و نقد کتاب» باید از مناسب بودن کتاب اطمینان یافت. به گفته او مرور کتاب باید حاوی اطلاعاتی درباره جنبه‌های گوناگون کتاب شامل هدف‌ها، محتوای تخصصی و شکل کتاب باشد.

کانلی^۱ (۲۰۰۸) نکته‌های زیر را برای نوشتن مقاله «مرور و نقد کتاب» پیشنهاد می‌کند: (۱) معرفی کوتاه کتاب و نویسنده آن. (۲) تلخیص شواهدی که نویسنده برای حمایت از موضوعش به‌کار برده است. (۳) ارائه واکنش یا قضاوت شما درباره کتاب. بخش عمده مرور شما بر ارزیابی‌تان از شیوه‌ای متمرکز است که نویسنده کتاب درباره مسائل بحث کرده است. و (۴) پیشنهادات (مثلاً کتاب برای چه کسانی می‌تواند مفید باشد). لی و همکارانش (۲۰۱۰)، با مرور روایی ۷۸ مقاله، برای نوشتن مقاله «مرور و نقد کتاب» راهبرد زیر را پیشنهاد می‌دهند: توجه خوانندگان را جلب کنید؛ هدف‌ها و قلمرو را بیان کنید؛ اندیشه‌های محوری کتاب را توصیف کنید؛ استدلال‌های مهم مرور و نقد را بررسی کنید؛ درباره نقاط قوت و ضعف کتاب بحث کنید؛ منحصربه‌فرد بودن کتاب را برجسته کنید؛ آورده کتاب به حوزه‌اش را بیان کنید؛ و دستاوردها و ضعف‌های کتاب را، به منظور حمایت از یک اظهارنظر پایانی، با هم مقایسه کنید. سلیمانزاده نجفی و همکارانش (۱۳۹۲) در نظر گرفتن شاخص‌های محتوایی (مانند: جامعیت مطالب و مستندسازی دقیق)، نگارشی (مانند: رعایت زبان علمی و ارتباط منطقی فصول کتاب)، و ظاهری (مانند: تناسب حجم فصول کتاب و کیفیت صحافی و کاغذ) را در نگارش مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» لازم می‌شمارند. رضائیان (۱۴۰۱) به طور خلاصه بر شمردن نقاط قوت و ضعف کتاب را در «مرور و نقد کتاب» لازم می‌شمرد.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



گاترمن^۲ (۲۰۱۶) رعایت این موارد را در «مرور و نقد کتاب» لازم برمی‌شمارد: کتاب را معرفی کنید و با ارجاع‌های مناسب، پیش‌زمینه‌ای از آن عرضه کنید؛ خلاصه‌ای از محتوا عرضه کنید؛ درباره سهم کتاب در حوزه‌اش بحث کنید؛ ارزش آن را برای جامعه دانشگاهی توصیف کنید؛ ارزیابی نقادانه‌ای از نقاط قوت و ضعف کتاب عرضه کنید؛ و واقعیت‌ها را بررسی کنید. دیویس^۳ و جاردین^۴ (۲۰۱۷) مؤلفه‌های «مرور و نقد کتاب» را این‌طور تشریح کرده‌اند: توصیف کتاب؛ مخاطبان مورد نظر و اینکه آیا این ادعا با برداشت مرورکننده منطبق است (به نظر مرورکننده مخاطب مناسب کتاب کیست؟)؛ قیمت؛ تعداد صفحات، فصل‌ها، و بخش‌ها؛ خوانش‌پذیری؛ کتاب حاوی چه مطالبی است و حاوی چه مطالبی نیست (نیرومندی‌ها و ضعف‌ها با بیان مثال‌های کوتاه)؛ دربرداشتن نمایه‌ها و تصاویر و نکویی آنها؛ به‌روز بودن؛ مناسب بودن منابع؛ در مقایسه با آثار دیگر چگونه است؟؛ به مطالب بحث‌برانگیز چگونه پرداخته است؟؛ استفاده بیش از اندازه یا نامناسب از کوتاه‌نوشت‌ها یا اصطلاحات تخصصی. عبدالسلام (۲۰۱۸) ساختار زیر را برای نگارش مقاله «مرور و نقد کتاب»

1- Conway

3- Davies

2- Guetterman

4- Jardine

پیشنهاد داده است: ۱. یکی دو پاراگراف مقدماتی برای معرفی اثر و نویسنده‌اش و بیان فرضیه کتاب و اشاره به اینکه آیا نویسنده به هدف بیان شده کتاب رسیده است یا نه. ۲. یکی دو پاراگراف برای خلاصه کردن کتاب و در صورت امکان مرتبط کردن آن با سایر کتاب‌های حوزه. ۳. یکی دو پاراگراف به بیان نیرومندی‌های کتاب (اگر دارد) اختصاص یابد. ۴. یکی دو پاراگراف به ضعف‌های کتاب (اگر دارد) بپردازد. و ۵. یکی دو پاراگراف نتیجه‌گیری باشد که ارزیابی شما از نیرومندی‌ها و ضعف‌های کتاب را نشان می‌دهد (عبدالسلام، ۲۰۱۸). فارغ از حجم پنج بخش یادشده وجودشان لازم به نظر می‌رسند. در هنگام نوشتن باید جزئیات مطالب واقعاً مهم پوشش داده شوند و همچنین تلاش شود که اهمیت کتاب دست کم از یک دیدگاه معاصر ارزیابی و تحلیل شود که ممکن است نقایص و نقاط قوت کتاب را آشکار کند.

در نظر آریانباساروا^۱ (۲۰۱۷) مرور نقادانه کتاب ممکن است مشتمل باشد بر: خلاصه‌ای کوتاه اما گیرا از کتاب؛ ربط کلی اندیشه‌های کتاب با امروز؛ تحلیل کاملی از مفاهیم و اندیشه‌های اصلی نویسنده از جمله بحث درباره اندیشه‌ها و اطلاعات حمایت شده نویسنده؛ و بحث از نیرومندی‌ها و ضعف‌های کتاب که می‌تواند مشتمل باشد بر محتوای کلی، سازمان دهی، سبک و تا اندازه‌ای کاربرد. بررسی اینکه آیا نویسنده به هدف بیان شده کتاب دست یافته است یا نه نیز اهمیت دارد. اما همان‌طور که دیدیم راهبردها و دستورالعمل‌های فراگیری برای نوشتن مرور نقادانه کتاب وجود ندارد (آریانباساروا، ۲۰۱۷). و سرانجام هارتلی^۲ (۲۰۲۰) راهبرد نوشتن «مرور و نقد کتاب» را شامل سه بخش می‌داند: ابتدایی (جلب نظر خوانندگان، بیان اجمالی هدف‌ها و قلمرو)؛ اصلی (توصیف اندیشه‌های محوری کتاب؛ بررسی استدلال‌های مهم؛ بحث از نیرومندی‌ها و ضعف‌های کتاب؛ برجسته کردن یگانگی کتاب؛ اشاره به آورده کتاب برای حوزه خودش)؛ و نتیجه‌گیری (تعادل میان دستاوردها و ضعف‌های کتاب به منظور حمایت از ارزیابی نهایی‌اش). در نظر پنجاه و یک دانشمند مهم‌ترین نکته در «مرور و نقد کتاب» عبارت است از بیان اجمالی و صریح محتوای کتاب. در مرحله بعدی اهمیت اینها هستند: نقد استدلال کتاب؛ ارزیابی اعتبار علمی کتاب؛ مقایسه کتاب با سایر کتاب‌های حوزه خودش؛ سنجش مفید بودن کتاب برای مخاطبان موردنظرش؛ اطلاعات درباره مخاطبان موردنظر؛ اطلاعات درباره تعداد صفحات و قیمت. در مرحله سوم اهمیت اینها هستند: بحث چشمگیر و نه کوتاه؛ تلاش برای گذاشتن کتاب در بافتار تاریخی‌اش؛ شناخته شده بودن نویسنده «مرور و نقد کتاب»؛ و گزارش فصل به فصل کتاب (هارتلی، ۲۰۲۰). در جدول شماره ۱ خلاصه‌ای از دستورالعمل‌های پیشنهادی برای نگارش مقاله «مرور و نقد کتاب» را مشاهده می‌کنید.



جدول ۱: خلاصه‌ای از ساختارهای پیشنهادی برای نگارش مقاله «مرور و نقد کتاب»

نویسنده	مؤلفه‌های پیشنهادی
همت (۱۹۷۴)	هدف کتاب؛ قلمرو کتاب؛ درونمایه‌های اصلی کتاب؛ نقایص اساسی کتاب؛ ارتباط کتاب با رخدادهای معاصر؛ اشاره به کتاب‌های مشابه
آیکن (۱۹۷۸)	هدف کتاب؛ خلاصه محتوای کتاب؛ درون‌مایه کتاب؛ کیفیت، درستی و شفافیت مطالب؛ سازماندهی، سبک و ویژگی‌های فنی؛ ارتباط با کتاب‌های مشابه؛ میزان دستیابی کتاب به هدف‌ها؛ مفید بودن برای مخاطب خاص
اسکارنکچیا (۲۰۰۴)	هدف کتاب؛ توصیف محتوای تخصصی؛ تحلیل و ارزیابی؛ جمع‌بندی
دیویس و جاردین (۲۰۱۷)	توصیف کتاب؛ توصیف مخاطبان کتاب؛ شرح ظاهر، قیمت و فصول کتاب؛ ارزیابی تصاویر، منابع و بهروز بودن؛ نحوه پرداختن به مطالب بحث‌برانگیز در کتاب؛ مقایسه با آثار دیگر
عبدالسلام (۲۰۱۸)	هدف کتاب؛ معرفی نویسنده؛ توصیف محتوای تخصصی؛ نیرومندی‌های کتاب؛ ضعف‌های کتاب؛ ارتباط با کتاب‌های مشابه؛ میزان دستیابی کتاب به هدف‌ها
آریناساروا (۲۰۱۷)	خلاصه کتاب؛ ربط کلی اندیشه‌های کتاب با امروز؛ تحلیل مفاهیم و اندیشه‌های اصلی نویسنده؛ نیرومندی‌های کتاب؛ ضعف‌های کتاب؛ میزان دستیابی کتاب به هدف‌ها

فرایند «مرور و نقد کتاب»

کتابی که بناست مرور شود باید به تازگی و ظرف ۱۸ ماه اخیر منتشر شده باشد (اسکارنکچیا، ۲۰۰۴). این قاعده زمانی مربوط به مرور کتاب‌های تازه منتشر شده است. اما درباره مرور و نقد کتاب‌های کلاسیک و مهم علمی به این قاعده پایبند نیستیم. نگارش «مرور و نقد کتاب» باید تا می‌شود بلافاصله پس از تکمیل مطالعه کتاب باشد که هنوز برداشت‌های شما از کتاب در ذهن‌تان تازه‌اند. ارزیابی کتاب باید تا می‌شود عینی باشد؛ در اظهارنظرها باید صادق و منصف بود. باید محترمانه بود؛ نقادی کرد نه نگوشت (هید، ۲۰۱۷). هارتلی (۲۰۲۰) فرایند نوشتن «مرور و نقد کتاب» را به سه مرحله تقسیم می‌کند: ۱) نوشتن یادداشت‌های مقدماتی (نوشتن نکات و اندیشه‌های مهمی که هنگام خواندن کتاب به ذهن می‌آیند) ۲) تألیف و مرتب کردن یادداشت‌های مقدماتی در قالب پیش‌نویس مقدماتی و ۳) چند بار مرتب کردن دوباره، ویرایش و اصلاح متن به منظور تولید نسخه نهایی مقاله. این مرحله مشتمل بر چندین بازنگری مقاله، مرتب کردن دوباره متن و تغییر ترتیب استدلال‌ها و سرانجام اصلاح واژه‌ها و عبارت‌های خاص است.

«مرور یا نقد کتاب» خلاصه‌ای از کتاب نیست. بلکه کتاب را تحلیل و ارزیابی می‌کند. نقد کتاب را در پرتو مسائل خاص و علایق نظری بحث‌شده درون رشته جای می‌دهد. برخی از متخصصان به جای پیشنهاد فرایند یا بخش‌های مقاله «مرور و نقد کتاب» پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند که باید در این دست مقاله‌ها گنجانده و پاسخ داده شوند. مثلاً به گفته جانسن^۱ (۱۹۹۵) پرسش‌های



مهم مقاله «مرور و نقد کتاب» از این قراراند: آیا کتاب اصیل است یا برگرفته از آثار دیگر؛ ارزش‌های زیربنایی و جهان‌بینی نویسندگان چیستند؟ ادعای کتاب برآورده شده است؟ نویسندگان کتاب چه کسانی هستند و اعتبارشان به چیست؟ مخاطبان مورد نظر کیستند؟ آیا کتاب به راحتی خواندنی است (کیفیت و عرضه مطالب، ساختار، گرامر، منابع، نمایه‌ها، و پیوست‌ها)؟ کتاب چقدر دانشورانه و به‌روز است؟ آیا آمار و ارقام و شکل‌های کتاب دقیق‌اند؟ در مقایسه با کتاب‌های رقیب چگونه است؟ آیا کتاب ارزش قیمتش را دارد؟ و آیا این کتاب را توصیه می‌کنید؟ شaban^۱ (۲۰۰۶) می‌گوید در عرضه واکنش‌های تان به کتاب اینها را بیاورید: کتاب را توصیف کنید (آیا جذاب، به یادماندنی، و سرگرم‌کننده است؟ چرا؟). آیا مطالب کتاب مناسب، دقیق و به‌روزراند؟ عنوان کتاب چقدر هدف‌های کتاب را برآورده می‌کند؟ روش‌شناسی کتاب چقدر کارآمد است؟ به نظر‌های نویسنده پاسخ دهید (با چه چیزی موافقت؟ چرا؟ با چه چیزی مخالفید؟ چرا؟). مسائل مطرح‌شده کتاب را بررسی کنید. کتاب چه تأثیری بر رشته خودش دارد؟ آیا مطالب کتاب مفید و مناسب‌اند؟ اگر کتاب دیگری را درباره آن موضوع می‌شناسید، می‌توانید استدلال‌ها و کیفیت کتابی که مرور و نقد می‌کنید را مقایسه کنید و بر مطالب ارزشمند و جدید کتاب تأکید کنید.

بریگز^۲ و بار^۳ (۲۰۱۷) برای حمایت از تحلیل و ارزیابی کتاب پرسش‌های زیر را پیشنهاد داده‌اند: (۱) موضوع خاص کتاب چیست؟ (۲) آیا نویسنده نظر آشکاری دارد؟ فرض‌های نظری او چیستند؟ آیا آنها را آشکارا به بحث می‌گذارد؟ (۳) آورده کتاب در حوزه‌اش چیست؟ (۴) اگر کتاب درسی است، برای چه دوره درسی به‌کار می‌رود؟ ساختار و مثال‌های کتاب چقدر واضح‌اند؟ (۵) آیا تصاویر کتاب مفیداند؟ اگر تصویری وجود ندارد، نباید تصاویری موجود می‌بود؟ (۶) استدلال‌های کتاب چگونه‌اند؟ آیا می‌شد از مطالب و مقدمات به‌کاررفته در این استدلال‌ها برای استدلال‌های جایگزین استفاده کرد؟ (۷) چه اظهارنظر سازنده‌ای می‌توانید درباره نیرومندی و ضعف کتاب عرضه کنید؟ (۸) کتاب چه مسائل و موضوعات نظری را برای بحث بیشتر مطرح می‌کند؟ (۹) کتاب در مقایسه با سایر کتاب‌های این موضوع چگونه است؟ و (۱۰) شما کتاب را به چه کسانی توصیه می‌کنید و چرا؟ برایسون^۴ و هادسون^۵ (۲۰۱۷) می‌گویند هنگام «مرور و نقد کتاب» باید به این ده پرسش توجه کرد: (۱) ادعای اصلی کتاب چیست؟ (۲) آیا کتاب آنچه در عنوان و مقدمه‌اش مدعی است را انجام می‌دهد؟ (۳) آیا کتاب سهم ارزشمندی در حوزه یا رشته مربوطه دارد؟ (۴) آیا کتاب به بحث یا تحول کنونی حوزه‌اش مرتبط است؟ اگر آری، چگونه؟ (۵) آیا اطلاعات کتاب درست‌اند؟ (۶) آیا کتاب خوب نگاشته شده است؟ (۷) در صورت استفاده از نقشه‌ها و تصاویر، آیا مفید بوده‌اند؟ در صورت استفاده نکردن از نقشه‌ها و تصاویر، آیا می‌شد از تصاویر و نقشه‌ها استفاده کرد؟ (۸) مخاطبان کتاب چه

1- Shaban

2- Briggs

3- Barr

4- Bryson

5- Hudson

کسانی اند؟^۹ اگر مخاطبان کتاب دانشجویان مقطع کارشناسی اند، این کتاب مناسب چه درس‌ها یا رشته‌هایی است؟^{۱۰} کتاب در مقایسه با کتاب‌های دیگر حوزه‌اش چگونه است؟ به سایر کتب مهم اشاره‌ای کنید (برایسون و هادسون، ۲۰۱۷). دیگران پرسش‌های مشابهی را مطرح می‌کنند. مثل اینکه: آیا نکات خاص کتاب قانع‌کننده‌اند یا نه (احمد، ۲۰۱۹).

نویسنده «مرور و نقد کتاب»

کارکرد اصلی «مرور و نقد کتاب» اطلاع‌رسانی درباره انتشار کتاب است (گرین^۱ و اسپورنیک^۲، ۱۹۹۵). نویسندگان مقاله «مرور و نقد کتاب» این مسئولیت سنگین را می‌پذیرند که کتاب را کامل و منصفانه معرفی کنند و هدف‌های نویسنده کتاب را با نتایج او مقایسه کنند. آنان مسئولیت دارند که انتقادات نامنصفانه، نامرتب، شخصی و بی‌پشتوانه نکنند و برحذر باشند تا این‌طور نباشد که یک جنبه کتاب را برای تحسین یا ملامت برگزینند در حالی که از باقی کتاب ذکری به میان نیاورند (کرنیک^۳، ۲۰۱۳). گرچه برخی نویسندگان خبره بودن مرورکننده را لازم ندانسته‌اند (جورج^۴ و ژارماژیکاری^۵، ۲۰۰۸) دیگران معتقداند شایسته است کتاب را کسی نقد و بررسی کند که در موضوع کتاب تخصص یا تجربه داشته باشد و در نتیجه بتواند مؤلفه‌های اضافی دیگری را به مقاله خود بیفزاید (اسکارنکچیا^۶، ۲۰۰۴). مرورکننده باید دانش حوزه موضوع را داشته باشد. به طور آرمانی مرورکننده کتاب کسی است که خودش در حوزه کتاب مطلب منتشر کرده است و درباره اعتبار او در انجام «مرور و نقد کتاب» تردیدی نیست. کورمن^۷ و همکارانش (زیرچاپ)، با بررسی ۲۶۳ «مرور و نقد کتاب»، نشان دادند که هم منتقدان حرفه‌ای و هم منتقدان آماتور به نحوی از انحاء مرجعیت^۸ خود را نشان می‌دهند. اما تجربه شخصی در مرور و نقدهای نویسندگان آماتور نمود بیشتری دارد که می‌تواند نشان‌دهنده روشی جدید برای بساختن مرجعیت باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف از «مرور و نقد کتاب» معرفی یک کتاب اخیراً منتشرشده (ظرف دو سال اخیر) به خوانندگان بالقوه است. از حدود نیم قرن پیش تعداد کتاب‌های در دسترس به حد انفجار رسیده است. این میزان کتاب منتشرشده «مرور و نقد کتاب» را خدمت مهمی برای متخصصان، نویسندگان، ناشران و آحاد جامعه می‌کند. مثلاً کتابداران می‌توانند برای سفارش دادن کتاب به آن مقالات تکیه کنند. گرچه میزان دقیق مفید بودن این مقالات روشن نیست، بسیاری از مدرسان آنها را می‌خوانند (اسپینک و دیگران، ۱۹۹۸؛ هارتلی، ۲۰۰۶) و هنگام توصیه کتاب‌ها آن مقالات را در نظر می‌گیرند (جانسن، ۱۹۹۵).



1- Greene

2- Spornick

3- Kornbeck

4- George

5- Dharmadhikari

6- Scarnecchia

7- Koreman

8- authority

نوشتن مرور نقادانه کتاب بخشی لازم از فرایند تحول دانشوری هر پژوهشگر نوپایی است. حاصل نوشتن مقاله «مرور و نقد کتاب» سترگ است زیرا به پژوهشگر تازه‌کار کمک می‌کند تا مهارت‌های نوشتن و اندیشیدن نقادانه را شدت و حدت بخشد و فرایند نوشتن و ویراستن کتاب را درک کند (آریاناساروا، ۲۰۱۷).

انتشار مقاله و کتاب یکی از محدود شواهد محسوس از تفوق برای دانشگاہیان است و ابزار کارآمدی برای کسب شهرت و وجهه، ارتقاء برند شخصی و تسهیل جایگاه و ارتقاء دانشگاهی به شمار می‌رود. مقاله‌های «مرور و نقد کتاب»، و نه خود کتاب‌ها، موتورهای اصلی تغییر در تاریخ اندیشه قلمداد شده‌اند. نوشتن چنین مقاله‌هایی می‌تواند مهارت‌های نوشتن را بهتر کند و راهبردهای مرور را پرورش دهد. مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» خوب می‌توانند شهرت مرورکننده را به عنوان فردی خبره در حوزه خودش بیشتر کنند و به آگاهی و حضور برند شخصی و حرفه‌ای او کمک کنند. اما مقاله «مرور و نقد کتاب» می‌تواند نقطه ضعف هم داشته باشد. مرورکننده، هنگام نوشتن مقاله، معمولاً متأثر از صلاحیت‌ها، پس‌زمینه و تجربه‌های شخصی‌اش است که در گذر زمان تغییر می‌کنند. مرورکننده ممکن است موضعش را تغییر دهد و با گذشت زمان کتاب را طور دیگری ببیند اما مقاله «مرور و نقد کتاب» برای همیشه در دیدگان جهانیان خواهد ماند. یک مقاله مرور منفی می‌تواند همکاران را به دشمنان تبدیل کند و مرورکننده باید همیشه بکوشد از نوشتن چیزی که ممکن است احساس پشیمانی کند برحذر باشد (گرینگارتن^۱ و فرناندز-کالینز^۲، ۲۰۱۴). فرشاتر^۳ (۲۰۰۵) توصیه می‌کند که اگر کتابی را ناپذیرفتنی یا کاملاً نادرست یافتید بکوشید مرور و نقد را طوری بنویسید که نویسنده آن کتاب را تخریب نکند.



همان‌طور که برخی از نویسندگان اذعان کرده‌اند قوانین مطلق درباره روش نگارش «مرور و نقد کتاب» وجود ندارد و از اینرو دستورالعمل‌های پیشنهاد داده شده آنان را نباید سخت‌گیرانه تلقی کرد. یک «مرور و نقد» خوب باید خوانندگان را آگاه، سرگرم و گاهی تحریک کند. مرور کتاب نوعی نقد ادبی است که کتاب در آن بر پایه محتوا، سبک و ارزشمندی تحلیل می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که فراوانی مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» در مجله‌های بین‌المللی در مقایسه با مجله‌های ایرانی قابل مقایسه نیست. در اکثر مجله‌های فارسی زبان مقاله‌هایی از این نوع نخواهید یافت. شاید از همینرو است که برخی از نویسندگان ایرانی مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» شان را در مجله‌های بین‌المللی منتشر می‌کنند. بررسی ده‌ساله مقاله‌ها در پایگاه «وب آو ساینس» (از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۹) نشان داد حدود ۳ درصد از تولیدات علمی جهان مربوط به این نوع مقاله‌ها بوده است. ایالات متحده با ۳۴ درصد از مجموع کل «مرور و نقد کتاب»‌های منتشرشده رتبه اول و ایران با ۰/۵ درصد از «مرور و نقد کتاب»‌های منتشرشده رتبه ۴۷ را در جهان دارد. با این حال در بازه ده‌ساله یادشده درصد رشد

این دست مقاله‌ها (همچون رشد کل تولیدات علمی) نزد نویسندگان ایرانی بالاتر از متوسط رشد جهانی بود (حاجب‌ده کهن و دیگران، ۱۴۰۲). ولی به طور کلی در کشورهای خاورمیانه، از جمله ایران، توجه چندانی به انتشار «مرور و نقد کتاب» نمی‌شود و جایگاه این کشورها در جهان مناسب نیست (خاصه و دیگران، زیرچاپ^۱).

کم بودن مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» در مجله‌های فارسی‌زبان می‌تواند چند علت احتمالی داشته باشد. یکی از این علت‌ها اعتبار پایین‌تر مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» نزد افراد و نیز در دست‌ورالعمل‌های مختلف دانشگاهی (برای ارتقا، تبدیل وضعیت، پژوهانه و امثال آنها) است. علت دیگر بی‌میلی سردبیران و هیئت تحریریه مجله‌های فارسی به انتشار مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» است. آنان اینگونه علمی را «پژوهش اصیل» قلمداد نمی‌کنند. ناآشنایی با روش «مرور و نقد کتاب» علت احتمالی دیگر است. توصیه می‌شود که مسئولان مجله‌های فارسی‌زبان به اندازه اقران بین‌المللی شان به مقاله‌های «مرور و نقد کتاب» توجه کنند. افزون بر این به تصمیم‌گیرندگان در عرصه انجام یا انتشار پژوهش‌های دانشگاهی پیشنهاد می‌شود به «مرور و نقد کتاب» به منزله یک نیروی پیش‌برنده علمی توجه ویژه کنند. و به خوانندگان و دانشگاهیان توصیه می‌شود به ارزش «مرور و نقد کتاب» در آشنا کردن آنان با دنیای کتاب توجه کنند.

منابع

۱. حاجب‌ده کهن، ح.، صراطی شیرازی، م.، و قانع، م. ر. (۱۴۰۲). مطالعه تطبیقی موضوع «نقد و بررسی کتاب» در ایران و جهان بر اساس پایگاه وب علم. پژوهش‌نامه علم‌سنجی، ۱۹(۱)، ۱۵۱-۱۶۸.
۲. خاصه، ع. ا.، سهیلی، ف.، مختاری، ح. و پایدار، ش. (زیرچاپ). نقدهای کتاب نمایه‌شده در وب آو ساینس (۲۰۰۹-۲۰۱۸): مقایسه برونداد ایران با کشورهای خاورمیانه. مطالعات کتابداری و علم اطلاعات. <https://doi.org/10.22055/slis.2022.36414.1815>
۳. رضائیان، م. (۱۴۰۱). چگونه یک مروری بر کتاب بنویسیم؟ مجله دانشگاه علوم پزشکی رفسنجان، ۲۱(۱۰)، ۱۰۰۵-۱۰۰۶.
۴. سلیمانزاده نجفی، ن.، اشرفی‌ریزی، ح.، یارمحمدیان، م. ح.، و شهرزادی، ل. (۱۳۹۲). ساخت و اعتباریابی مقیاس سنجش مقالات نقد کتاب درسی دانشگاهی. پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ۳۱، ۱۴-۳۰.
5. Abdulsalam, K. M. S. (2018) Guide for writing a critical book review; reviewing translation as problems and solutions: A textbook for university students and trainee translators by professor Hasan Ghazala as a case study. *Global Libyan Journal*, 38, 1-11.
6. Ahmad, T. (2019). How to write a book review that can get citations? *Library Hi Tech News*, 36(3), 16-16.
7. Aiken, D. (1978). Writing book reviews. *Physical Therapy*, 58, 1361-1362.

۱- این مقاله تا لحظه نگارش این سطور هنوز منتشر نشده است اما در بخش «مقالات آماده انتشار» در وبگاه مجله مطالعات کتابداری و علم اطلاعات قرار داده شده است.

8. Akhter, S., Pauyo, T., & Khan, M. (2019). What is the difference between a systematic review and a meta-analysis? In V. Musahl et al. (Eds.). *Basic methods handbook for clinical orthopedic research: A practical guide and case based research approach*, (pp. 331-342). Springer
9. Andersen, N., Corr, P. J., & Furnham, A. (2021). A bibliometric analysis of H. J. Eysenck's research output: Clarifying controversy. *Personality and Individual Differences*, 169, 109935.
10. Briggs, M., & Barr, M. (2017). Writing a book review for Coaching: *An International Journal of Theory, Research and Practice*. *Coaching: An International Journal of Theory, Research and Practice*, 10(2), 176-179.
11. Bryson, D., & Hudson, R. (2017). Writing a book review. *Journal of Visual Communication in Medicine*, 40(2), 91-93.
12. Conway, P. (2008). Writing a book review for JFSW. *Journal of Family Social Work*, 11(1), 91-92.
13. Davies, M. W., & Jardine, L. A. (2013). How to write a book review. In G. M. Hall (ed.), *How to Write a Paper, Fifth Edition* (pp. 98-101). John Wiley & Sons, Ltd.
14. Freshwater, D. (2005). Editorial: Books, books reviews and writing. *Journal of Psychiatric and Mental Health Nursing*, 12, 257-258.
15. George, S., & Dharmadhikari, A. (2008). Writing a book review: Frequently asked questions answered. *British Journal of Hospital Medicine*, 69(2), M30-M31.
16. Greene, R. J., & Spornick, C. D. (1995). Favorable and unfavorable book reviews: A quantitative study. *The Journal of Academic Librarianship*, 449-453.
17. Gringarten, H., & Fernández-Calienes, R. (2014). How to write and publish a book review in a marketing journal. *Strategic Management Review*, 8(1), 91-107.
18. Guetterman, T. C. (2016). Writing reviews of books and other media for the *Journal of Mixed Methods Research*. *Journal of Mixed Methods Research*, 10(4), 315-318.
19. Hammett, H. B. (1974). How to write a book review: A guide for students. *The Social Studies*, 65(6), 263-265.
20. Hartley, J. (2006). Reading and writing book reviews across the disciplines. *Journal of the American Society for Information Science and Technology*, 57(9), 1194-1207.
21. Hartley, J. (2020). Writing a book review. In M. M. Shoja, A. Arynchyna, M. Loukas, A. V. D'Antoni, S. M. Buerger, M. Karl, & R. S. Tubbs (eds.). *A guide to the scientific career: Virtues, communication, research, and academic writing*, First Edition (pp. 559-563). John Wiley & Sons, Inc.
22. Heyd, M. (2017). How to write a book review—And why you should. *Journal of Hospital Librarianship*, 17(4), 349-355.
23. Ingram, H. M., & Mills, P. B. (1989). Reviewing the book reviews. *PS: Political Science & Politics*, 22(3), 627- 636.
24. Itakura, H., & Tsui, A. B. M. (2011). Evaluation in academic discourse: managing criticism in Japanese and English book reviews. *Journal of Pragmatics*, 43, 1366-1379.
25. Johnson, M. (1995). Writing a book review: Towards a more critical approach. *Nurse Education Today*, 15, 228-231.
26. Junqueira, L. (2013). A genre-based investigation of applied linguistics book reviews in English and Brazilian Portuguese. *Journal of English for Academic Purposes*, 12, 203-213.
27. Kindle, P. A. (2015). Teaching students to write book reviews. *Contemporary Rural Social Work*, 7(2), 135-141.
28. Kornbeck, J. (2013). Academic book reviewing: Between opportunity and responsibility. *European Journal of Social Work*, 16(5), 585-586.
29. Lee, A. D., Green, B. N., Johnson, C. D., & Nyquist, J. (2010). How to write a scholarly book review



- for publication in a peer-reviewed journal: A review of the literature. *The Journal of Chiropractic Education*, 24(1), 57-69.
30. Lewis, M. N. (2022). Here's a good book: Hints on writing a book review for academic journals. *RELC Journal*, 53(1), 253–260.
31. Oinas, P., & Leppälä, S. (2013). Views on book reviews. *Regional Studies*, 47(10), 1785-1789.
32. Orynassarova, O. (2017). Guidelines for writing a book review: Through the lens of the first-year doctoral student experience. *NUGSE Research in Education*, 2(1), 43.
33. Scarnecchia, D. (2004). *Writing book reviews for the Journal of Range Management and Rangelands*. *Rangeland Ecology & Management*, 57(4):418-421.
34. Schmid, A. M. (1973). Writing book reviews. *Journal of Writing and Communication*, 3(3), 237-240.
35. Shaban, R. (2008). A guide to writing book reviews. *Journal of Emergency Primary Health Care*, 4(3), 990208.
36. Smith, J. S. (2019). Assessing the value of scholarly book reviews among geographers. *The Professional Geographer*, 71(2), 377-390.
37. Snizek, W. E., & Fuhrman, E. R. (1979). Factors affecting the evaluative content of book reviews in sociology. *The American Sociologist*, 14(2), 108-114.
38. Sorensen, A. T., & Rasmussen, S. J. (2004). *Is any publicity good publicity? A note on the impact of book reviews*. NBER working paper.
39. Spink, A., Robins, D., Schamber, L. (1998). Use of scholarly book reviews: Implications for electronic publishing and scholarly communication. *Journal of the American Society for Information Science*, 49(4), 364–374.
40. Zinkhan, G. M., & Clark, T. (1995). The role of books and book reviews in the knowledge dissemination process. *Journal of Marketing*, 59, 106-108.
41. Klaiibanmai, K. (2021). *Interpersonal aspects of academic book reviews: A Thai-English comparison*. Unpublished doctoral dissertation. University of Huddersfield.
42. Koreman, R., Verboord, M., & Janssen, S. (in press). Constructing authority in the digital age: Comparing book reviews of professional and amateur critics. *European Journal of Cultural Studies*, <https://doi.org/10.1177/13675494231187472>.
43. Platt, J. (2012). The history of the interview. In J. Holstein, & J. F. Gubrium (Eds.), *Handbook of interview research: Context and method* (pp. 9-26). Sage.
44. van Enk, A., & Power, K. (2017). What is a research article? Genre variability and data selection in genre research. *Journal of English for Academic Purposes*, 29, 1-11.





خطاهای مدیران در کاهش انگیزه کارکنان در سازمان‌های دولتی ایران

مریم دورچهره^۱، حسن دانائی فرد^۲، جلیل دلخواه^۳، راضیه قنبری وانانی^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۴/۲۴

چکیده

مدیریت سازمان با اثرگذاری مستقیم بر نحوه تعاملات با کارکنان و چه با تأثیر غیر مستقیم بر نظام‌های مختلف منابع انسانی بیشتر از هر عامل دیگری در ایجاد یا کاهش انگیزه افراد نقش ایفا می‌کند. در همین راستا، پژوهش کیفی حاضر، واکاوی سازوکارهای مدیران در کاهش انگیزه کارکنان سازمان‌های دولتی ایران را هدف‌گذاری کرده است. روش تحلیل محتوای کیفی در بازه زمانی سال‌های ۱۴۰۰ الی ۱۴۰۱ در ۲۸ سازمان دولتی برای گردآوری داده‌ها از طریق انجام مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته (تعداد= ۵۰ نفر) اتخاذ شده است. یافته‌های حاصل از پژوهش نشان داد: ۶ مضمون در قالب عوامل بی‌انگیزه‌کننده ناشی از «ماهیت شغل»، «سبک مدیریت»، «ارتقاء و پیشرفت مسیر شغلی»، «جبران خدمات»، «محیط کار» و «ارتباطات بین فردی»، ۱۷ طبقه اصلی و ۶۴ طبقه فرعی سازوکارهای بی‌انگیزگی کارکنان از سوی مدیر را به تصویر کشیده‌اند. در پایان دلالت‌های نظری و



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم

۱۲۹

۱- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. آدرس

پست الکترونیک: Maryamdorchehreh@modares.ac.ir

۲- عضو وابسته فرهنگستان علوم، استاد گروه مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران،

ایران. Hdanaee@modares.ac.ir

۳- استادیار مرکز مطالعات مدیریت و توسعه فناوری دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. j.delkhah@modares.ac.ir

۴- دانشجوی دکترای مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. شماره پست

نویسنده مسئول: ۱۴۱۱۷۱۳۱۱۶، شماره تلفن نویسنده مسئول: ۰۹۱۳۷۲۱۷۸۰۲، آدرس پست الکترونیک نویسنده مسئول:

.raziyehghanbary@modares.ac.ir

عملی یافته‌های این پژوهش برای دانش پژوهان و دست‌اندرکاران مدیریت منابع انسانی بحث شده است.

واژه‌های اصلی: بی‌انگیزگی کارکنان، عملکرد، سازوکارهای مدیریتی، تحلیل محتوای کیفی.

مقدمه

مدیریت انگیزش کارکنان همواره موضوعی مهم در نظریه رفتار سازمانی از دوره کلاسیک تا به امروز بوده است؛ زیرا انگیزه به عنوان عامل اصلی تعیین رفتار در محیط کار هم مهارت‌های فردی را توسعه می‌دهد و هم تحقق راهبردها و مأموریت‌های سازمان را با تمام چالش‌ها و محدودیت‌های پیش رو ممکن می‌سازد (شانون، ۲۰۱۷؛ آمد، ایل‌ساید و ایناگر، ۲۰۱۳). اجرای راهبردهای کلان سازمان و راهبردهای خرد منابع انسانی، در گرو تحقق عملکرد مطلوب کارکنان است. در این میان انگیزه یکی از سازوکارهای اساسی در نوسان عملکرد افراد محسوب می‌شود؛ از این رو، انگیزش کارکنان را پیش شرط دستیابی به عملکرد مورد انتظار دانسته‌اند (ساریا و بکتی، ۲۰۲۱). رابینز (۱۹۹۳) انگیزه را تمایل به تلاش مضاعف در راستای تحقق اهداف سازمانی می‌داند که بایستی از توانایی بالقوه برای برآورده ساختن نیازهای فردی برخوردار باشد. درواقع، فرایند ایجاد انگیزش موجب می‌شود کارکنان با صرف تلاش بیشتر و در مدت زمان کوتاه‌تری به شکل بهره‌ورانه فعالیت داشته باشند (آمد، ایل‌ساید و ایناگر، ۲۰۱۳).

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



مطالعات بسیاری نشان می‌دهد افراد دارای انگیزه، تمایل بیشتری به انجام امور داوطلبانه و بیش‌تر از حد انتظار (لارسون، آلفس دوتر، اریکسون و آدولفسون، ۲۰۲۲)، رضایت شغلی بالاتر (داوتی، داوتی و کراسنیک، ۲۰۲۰) و تعهد سازمانی بیشتر (ایراوانی، ۲۰۱۲) و میزان ترک خدمت کمتری (چلونوی و تینکر، ۲۰۱۹) دارند؛ بنابراین، سطح عملکرد اثربخش ابتناء بر سطح انگیزشی دارد که شخص را برای انجام وظایف شغلی به‌منظور دستیابی به اهداف فردی و سازمانی ترغیب می‌کند.

با وجود اهمیت انگیزش در محیط کار، گاهی این انگیزه جای خود را به بی‌اعتنایی مزمن نسبت به انجام وظایف می‌دهد و این وضعیت، آغاز فرایند «بی‌انگیزگی»^۲ را رقم می‌زند (واجدا و جانوس، ۲۰۲۰). درواقع، بی‌انگیزگی فقدان انگیزه همراه با رکود توانایی فردی معنا می‌شود. کارکنان بی‌انگیزه قابلیت یا کنترل بر محیط پیرامون خود را از دست می‌دهند و به دلیل نبود هماهنگی بین اقدامات و نتایج کاری خود احساس بی‌کفایتی دارند (ساریا و بکتی، ۲۰۲۱). در این راستا، روان‌شناسان شناختی معتقدند که در حضور عوامل قوی بی‌انگیزگی، افراد به‌سختی تحت تأثیر عوامل انگیزاننده قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، بی‌انگیزگی به خودی خود در نتیجه فقدان انگیزاننده‌ها ایجاد نمی‌شود بلکه وجود عوامل و بسترهای ایجادکننده نارضایتی و دل‌سردی کارکنان بر کاهش انگیزه و بهره‌وری

کلی اثرگذار است (سوایس، سوایس، کساب، الفار، اثمی و سوایس، ۲۰۱۷). پژوهشی (نگ، اسکیتور، لم و پون، ۲۰۰۴) نشان داده است که زمان ازدست‌رفته به دلیل بی‌انگیزگی کارکنان حتی با وجود شرایط دسترسی به منابع و بارکاری زیاد، بالغ بر ۱۳٫۶ نفر ساعت در هفته تخمین زده شده است. در دانش موجود، عوامل متعددی به عنوان سلب‌کننده انگیزه کارکنان و کاهنده عملکرد کاری آنها شناسایی شده‌اند که شدت و ضعف آنها برای هر فرد متفاوت است. به طور کلی، عوامل ایجادکننده بی‌انگیزگی کارکنان در سه طبقه اصلی یعنی منابع مالی، کنش‌های محیط کاری و محیط خارجی دسته‌بندی شده‌اند (ساربا و بکتی، ۲۰۲۱). مطالعات نشان می‌دهند از میان تمام عوامل کاهنده انگیزه کارکنان، فقدان تعامل اثربخش با مدیر و سبک مدیریت متهاجم و پرخاشگرانه تأثیر بیشتری داشته‌اند (بررتون، ۲۰۱۹؛ آقاپوا و شلوسارچیک، ۲۰۱۹). همچنین پژوهش دانش‌کهن، زارعی، منصوری، ماجانی، قاسمی و رضائیان^۱ (۲۰۱۵) نشان داد که رفتار ناعادلانه، مدیریت ضعیف و فقدان قدردانی از کارکنان به عنوان عوامل اصلی بی‌انگیزگی شناخته شد. به علاوه، ملادکوا، زوهاوا و ناوی^۲ (۲۰۱۵) نشان دادند که مدیران آگاهی لازم از میزان اهمیت و تأثیر انگیزه بر بهره‌وری و وفاداری کارکنان خود به هنگام انجام کار با آنها ندارند؛ بنابراین، توجه به سبک مدیریت و خطاهایی که آگاهانه یا غیرآگاهانه از سوی مدیر منجر به کاهش انگیزه و رغبت کارکنان در انجام امور محوله می‌شود، بیشتر از هر عامل دیگری بی‌انگیزگی را دست‌خوش تغییر می‌سازد.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



از این رو، برای ایجاد یک نظام مدیریت منابع انسانی مؤثر و نیز کاربست حداکثر ظرفیت و توانایی کارکنان، فهم عوامل اثرگذار بر بهره‌وری نیروی کار علی‌الخصوص انگیزاننده‌ها و عوامل از بین برنده انگیزه، بنیادین تلقی می‌شود تا بتوان از رهگذر کم‌رنگ کردن عوامل بی‌انگیزگی، به عملکرد اثربخش کارکنان امیدوار بود (آقاپوا و شلوسارچیک، ۲۰۱۹). با وجود این، بهبود نظام انگیزشی کارکنان فرایند دشواری به شمار می‌رود؛ زیرا نیازمند تحلیل جامع و عمیق از راه‌حل‌های موجود و ارزیابی اثربخشی کارکردهای آن است تا در یک نظام جدید و اثربخش‌تر از اجرای اهداف راهبردی یک سازمان پشتیبانی کند (کوزیوا، ۲۰۱۱). در این میان، مدیر به عنوان مسئول نهایی انجام کارها، بدون اینکه به طور مستقیم به امرونی کارکنان پردازد، می‌تواند افراد را برای انجام وظایف از طریق خود آنها ترغیب کند (آمد، ایل‌ساید و ایناگر، ۲۰۱۳).

درنتیجه، فهم نقش مدیر و سازوکارهایی که از آن طریق کارکنان بی‌انگیزه می‌شوند، برای جلوگیری از بروز و رفع آنها ضروری به نظر می‌رسد. در همین راستا، پژوهش حاضر با هدف واکاوی خطاهای مدیران در کاهش انگیزه کارکنان به دنبال یافتن پاسخی برای پرسش «اصلی‌ترین سازوکارهای مدیران

1 - Daneshkohan, Zarei, Mansouri, Maajani, Ghasemi & Rezaeian

2 - Mládková, Zouharová & Nový

در ایجاد بی‌انگیزگی کارکنان کدام‌اند؟» سعی در شناخت اهم خطاهای مدیران در ممانعت از ایجاد انگیزه کارکنان دارد. یافته‌های این پژوهش، بینش جدیدی برای پژوهشگران حوزه رفتار سازمانی و منابع انسانی برای مطالعات آتی و هم برای مدیران حرفه‌ای واحد منابع انسانی و سایر واحدهای تخصصی سازمان‌های دولتی فراهم می‌کند. در ادامه، گذری بر دانش موجود پیرامون بی‌انگیزگی کارکنان، روش‌شناسی پژوهش، نتایج اصلی حاصل و تحلیل آنها به همراه رهنمودهای نظری و عملی برای دست‌اندرکاران، مدیران و اندیشمندان حوزه منابع انسانی به شفاف‌تر شدن چشم‌انداز عملیاتی این پژوهش کمک شایان توجهی می‌کند.

پیشینه پژوهش

از زمان پیدایش مفهوم بی‌انگیزگی، پژوهشگران محدودی به‌طور مستقیم به بررسی این پدیده پرداخته‌اند. بی‌انگیزگی به‌عنوان فرایند کاهش یا قطع انگیزه و مفهومی مخالف با انگیزه داشتن تلقی شده است (واجد و جانوس، ۲۰۲۰). این پدیده ماهیتی ذهنی دارد و تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی مختلفی قرار می‌گیرد که بر اشتیاق، تمایل و توانایی کارکنان برای انجام وظایف در راستای دستیابی به اهداف سازمان تأثیر منفی دارد. بی‌انگیزگی با جنبه‌های مختلفی از محیط کاری ارتباط دارد، از جمله مقبولیت تصمیم‌گیری‌ها درخصوص جایگاه سازمانی افراد، خود سازمان، تغییر در محل کار، اعمال غیرقانونی نسبت به سازمان یا همکاران، تحریک یا مشارکت در تعارض‌ها و دیگر مسائل مرتبط با کار ارتباط مستقیم دارد (کوشووی، پتريک، یووستاخویچ و ون-ناهی، ۲۰۲۱).

یاداو و بنی‌عطا^۱ (۲۰۱۳)، بی‌انگیزگی را نیرویی خارجی تعریف کرده‌اند که موجب کاهش یا فروکاستن اساس انگیزه پنهان در رفتار یا عمل در جریان می‌شود. در این راستا، دوراکووا، کوروبینیکووا و استودنیکین^۲ (۲۰۱۹) اصطلاح بی‌انگیزگی را محدودیت، انسداد یا فقدان انرژی برای داشتن رفتار کاری مؤثر ناشی از بازدارنده‌های انگیزشی می‌دانند. از دیدگاه این پژوهشگران، عوامل اصلی کاهش انگیزه افراد عبارت‌اند از: ارتباطات بین فردی ضعیف، نگرش نامطلوب کارکنان، ناکارآمدی مهارت‌های فردی و ماهیت کار (سوایس و همکاران، ۲۰۱۷). با این حال، فرایند ایجاد انگیزش یا بی‌انگیزگی تکیه بر نظریه‌های مختلفی دارد که هر کدام متناسب با خاستگاه و دریچه نگاه خود به نحوه ایجاد و تقویت انگیزه در افراد می‌پردازند.

نظریه‌های انگیزشی را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱- نظریه‌های مبتنی بر عوامل ایجادکننده انگیزش، شامل:

- نظریه نیازهای مازلو (۱۹۴۳)
- نظریه دو عاملی هرزبرگ (۱۹۵۹)



• نظریه سه نیاز وجود، ارتباط و رشد آلدرفر (۱۹۷۲)

• نظریه X و Y مک‌گریگور (۱۹۶۰)

• نظریه نیاز مک‌کلند (۱۹۶۱)

۲- نظریه‌های مبتنی بر فرایند کلی انگیزش، شامل:

• نظریه انتظار وروم (۱۹۶۴)

• نظریه برابری آدامز (۱۹۶۳)

• نظریه شرطی‌سازی عامل اسکینر (۱۹۵۳)

در این راستا، نظریه خودتعیین‌گری^۱، انگیزش را در یک پیوستار از عوامل درونی (غیرمادی) تا بیرونی (مادی) طبقه‌بندی می‌کند. عوامل درونی شامل رضایت و رشد فردی است که از درگیری فعالانه شخص در کارش و موفقیت حاصل از نتایج و دستاوردهای مطلوب نشئت می‌گیرند. در مقابل عوامل بیرونی شامل حقوق و مزایا، پاداش‌های مالی، شرایط کاری و پست سازمانی، رهبری و مدیریت سازمان هستند. هرچند عوامل درونی اثر مثبتی بر انگیزه کارکنان دارند، ولی عوامل بیرونی با تأثیر منفی خود، نارضایتی افراد را به دنبال دارند که در صورت برآورده کردن آنها انگیزه مثبت و مستمری در کارکنان تقویت می‌شود (دوراکووا، کورویینیکووا و استودنیکی، ۲۰۱۹؛ شانون، ۲۰۱۷). به‌طور کلی، در خصوص تأثیر عوامل انگیزه‌بخش بر کارکنان بخش دولتی شایان ذکر است که این قبیل از کارکنان به پاداش‌های درونی نظیر احساس کامیابی یا انگیزه خدمت عمومی اولویت بیشتری می‌دهند، از این‌رو، پاداش‌های مادی تأثیر انگیزشی کمتری بر آنها دارد (دانایی فرد، دلخواه و قنبری، ۱۳۹۷؛ لارسون و همکاران، ۲۰۲۲).

پژوهش‌های متعددی به بررسی عوامل مؤثر بر انگیزه و بی‌انگیزگی کارکنان پرداخته‌اند. برای مثال:

ایراوانی^۲ (۲۰۱۲) عوامل مؤثر بر انگیزه کارکنان از دیدگاه آنها را بررسی و به این شرح گزارش داده است: تبعیض در اعطاء پاداش سالیانه، واگذاری مسئولیت‌ها و ارتباطات ناسازگار با شریک زندگی. هرچند، نتیجه اصلی این پژوهش حاکی از آن است که اگرچه عوامل مالی نقش مهمی در افزایش انگیزه کارکنان ایفا می‌کنند، در مقابل عوامل غیرمالی نقش پررنگ‌تری داشته‌اند. پژوهش دیگری (هالوشچاک و هالوشچاک، ۲۰۱۶) اصول شکل‌گیری و عملکرد نظام‌های انگیزشی و اقداماتی را که حل آنها منجر به ایجاد سطح مطلوبی از انگیزش در کارکنان می‌شود، در سه سطح مدیریتی، عملیاتی و فردی تقسیم‌بندی کرده است. درواقع، عوامل ایجادکننده بی‌انگیزگی در سطح مدیریتی شامل فقدان رویکردی یکپارچه به حفظ انگیزه زیردستان، وجود نظام انگیزشی با توجه صرف بر انگیزاننده‌های مالی، نبود هماهنگی بین نظام انگیزشی با هدف فعالیت سازمان و نیازهای کارکنان،



توجه ناکافی به رهبری فرایند انگیزش، دانش نظری محدود مدیران به هنگام مدیریت نیروی انسانی، نداشتن تجربه و توانایی مدیران در عملیاتی سازی دانش نظری، نادیده گرفتن ایده های زیردستان، کاربست جزئی توانایی ها، دانش و مهارت های کارکنان، ارزیابی نادرست از شایستگی های افراد و فقدان حمایت روان شناختی از کارکنان است.

همین طور، مطالعه کیفی تیلور^۱ (۲۰۱۷) از تجربه زیسته کارکنان نشان داد که انگیزه به شدت تحت تأثیر دیدگاه افراد نسبت به چند جنبه از شرایط کاری شیب منفی پیدا می کند، این شرایط نحوه ارتباط با مدیر، نقض قوانین و مقررات، ارائه آموزش ناکافی، محدودیت در طی شدن مسیر کارراهه و وجود روابط تنش زا با همکاران نام دارند. مطالعه کیفی دیگری (بریتون، ۲۰۱۹)، تجربه مشارکت کنندگان از بی انگیزگی را در قالب عوامل و پیامدهای آن مفهوم پردازی کرد. بر این اساس، عوامل ایجادکننده بی انگیزگی در چارچوب سبک مدیریت، فقدان فرصت های پیشرفت، نبود کار چالش برانگیز، رشد کارراهه نداشتن، تغییر، ادراک تبعیض، حقوق و مزایای ناکافی، فقدان تلاش از سوی همکاران طبقه بندی شد و پیامدهای بی انگیزگی نیز در دسته های فقدان مشارکت فعالانه در انجام کار، اعتیاد به کار، عصبانیت و بدخلقی، تعادل کار و زندگی ضعیف، فشار کاری، تضعیف روابط خانوادگی، احساس ناامیدی، بی خوابی، رژیم غذایی نامطلوب و مشکلات روانی سازمان دهی شدند.

به علاوه، پژوهشی (چلونی و تینکر، ۲۰۱۹) با تحلیل مضمون حاصل از اطلاعات ترکیب شده از مصاحبه های نیمه ساختاریافته نشان داد که کارکنان اغلب با عوامل محیط کاری و سازمانی نظیر رهبری ضعیف، کمبود نیروی انسانی و فقدان فرصت های پیشرفت بی انگیزه می شوند و تصمیم به ترک خدمت از شغل خود می گیرند. واجدا و جانوس^۲ (۲۰۲۰) نیز در پیمایشی شناختی با هدف بررسی عوامل ایجادکننده انگیزه و بی انگیزگی در درمانگران حرفه ای، متداول ترین عامل در بی انگیزگی آنها را حقوق و مزایایی غیر متناسب با عملکرد کاری دانسته اند.

در نهایت، پیمایشی دیگر (داوتی، داوتی و کراسنیک، ۲۰۲۰) به شناخت و تحلیل اهمیت عوامل انگیزاننده و بی انگیزگی بر مبنای برداشت کارکنان و مدیران از اهمیت این عوامل پرداخته است. بر اساس این پژوهش، عوامل ایجادکننده نارضایتی از دیدگاه کارکنان به ترتیب: امنیت شغلی کم، بدرفتاری سرپرست بلافصل، قرارداد استخدامی کوتاه مدت، فقدان ارزشیابی عملکرد، نبود مشارکت با همکاران، میزان افزایش اندک در حقوق و مزایا، شرایط کاری ناایمن، نداشتن فرصت ارتقاء شغلی، برخوردار نبودن از مرخصی های استحقاقی، نبود آموزش های کاربردی و حرفه ای، حقوق و مزایای ناکافی، نداشتن مشارکت در تصمیم گیری، نبود سایر پاداش ها و مزایای مادی، شرایط کاری نامناسب و مدیریت ناکارآمد ذکر شده اند.



بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که عوامل متعدد فردی، مدیریتی، سازمانی و محیطی متفاوت بر کاهش انگیزه کارکنان تأثیرگذار هستند و در هر کدام از این عوامل به نوعی ردپایی از نوع سبک مدیریتی حاکم بر سازمان به چشم می‌خورد. درواقع، در کمیت و کیفیت پرداختی‌ها، نحوه تعامل و کار با افراد، ایجاد فرصت‌های رشد و پیشرفت، چالش برانگیز کردن مشاغل، چیدمان آموزش‌های کاری متناسب، اعطاء پاداش‌ها و مزایای جانبی، نحوه ارزیابی عملکرد کارکنان، ایجاد مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، فراهم کردن شرایط کاری مطلوب، تقویت دانش نظری پیرامون نحوه مدیریت افراد، توجه به شایستگی‌ها و توانمندی‌های پرسنل و حمایت‌های روانی از کارکنان، نقش بارز مدیریت سازمان در حفظ و ارتقاء انگیزه یا در مقابل بی‌انگیزه نمودن کارکنان خاطرنشان می‌شود. با توجه به اینکه در مطالعات موجود، نگاه محض به سازوکارهای مدیران در ایجاد بی‌انگیزگی کارکنان کمتر مورد توجه قرار گرفته است، پژوهش حاضر با تمرکز بر این سازوکارهای مدیریتی، به دنبال ارائه رویکردی نوین در بررسی پدیده بی‌انگیزگی کارکنان است. این مطالعه با استفاده از روش‌شناسی پژوهش کیفی و تحلیل محتوا، به دنبال شناسایی و تحلیل خطاهای مدیران در تخریب انگیزه کارکنان شاغل در سازمان‌های دولتی ایران است.

روش‌شناسی پژوهش

طرح پژوهش

مطالعه حاضر با استفاده از رویکرد کیفی و روش تحلیل محتوای گرانهیم و لاندمن^۱ (۲۰۰۴) انجام شده است. پژوهش در ۲۸ سازمان دولتی ایران از ابتدای سال ۱۴۰۰ تا انتهای سال ۱۴۰۱ صورت گرفت. روش تحلیل محتوا به عنوان یکی از ابزارهای تحلیل کیفی، با هدف تلخیص و ساخت انتزاعی مفاهیم از داده‌های متنی گسترده، برای دستیابی به بینش‌های جدید درباره پدیده مورد مطالعه به کار گرفته شد (قنبری و انانی، دانایی فرد، کاظمی و دلخواه، ۱۴۰۱).

مشارکت‌کنندگان

نمونه پژوهش شامل ۵۰ نفر از کارکنان ۲۸ سازمان دولتی (شامل شهرداری‌ها، بانک‌ها، تأمین اجتماعی، بیمارستان و دانشگاه) بود که با استفاده از روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند. جزئیات ویژگی‌های جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان در جدول ۱ ارائه شده است. تمامی شرکت‌کنندگان رضایت آگاهانه خود را برای شرکت در مطالعه و استفاده از اطلاعات آنها در تحلیل و گزارش نتایج اعلام کردند.



جدول ۱. ویژگی‌های جمعیت‌شناختی شرکت‌کنندگان

متغیر	تعداد	درصد
جنسیت		
مرد	۲۶	۵۲
زن	۲۴	۴۸
سن (سال)		
۲۲-۳۰	۱۱	۲۲
۳۱-۴۰	۱۷	۳۴
>۴۰	۲۲	۴۴
سابقه کاری (سال)		
۲-۱۰	۲۵	۵۰
۱۱-۲۰	۲۱	۴۲
>۲۰	۴	۸
سطح تحصیلات		
کارشناسی	۱۷	۳۴
تحصیلات عالی	۳۳	۶۶
پست سازمانی		
کارشناس	۳۰	۶۰
سرپرست	۲۰	۴۰



گردآوری داده‌ها

داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته حضوری با مدت زمان ۳۰ تا ۴۰ دقیقه گردآوری شدند. پروتکل مصاحبه شامل پرسش‌های کلی با پاسخ‌های باز در مورد انگیزه کارکنان و دلایل کاهش انگیزه بود. سؤال اصلی مصاحبه عبارت بود از: «مدیر شما چه نقشی در افزایش یا کاهش انگیزه شما ایفا می‌کند؟» سؤالات پیگیری بر اساس پاسخ‌های شرکت‌کنندگان مطرح می‌شد تا اطمینان حاصل شود که اشباع نظری حاصل شده است.

تحلیل داده‌ها

تحلیل داده‌ها هم‌زمان با گردآوری اطلاعات و با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی (۲۰۰۴) انجام شد. مصاحبه‌ها به صورت کلمه به کلمه پیاده‌سازی شدند و پس از چندین بار کدگذاری و تحلیل شدند. برای مدیریت و سازمان‌دهی داده‌ها از نرم‌افزار ATLAS.ti نسخه ۸ استفاده شد.

کیفیت پژوهش

برای اطمینان از کیفیت پژوهش، چهار معیار انتقال‌پذیری^۱، قابل‌اتکا بودن^۲، اعتبار داشتن^۳ و سازگاری^۴ مورد توجه قرار گرفت (لینگلن و گویا، ۱۹۸۵). انتقال‌پذیری به شیوه به‌کارگیری، انتقال و تعمیم یافته‌های پژوهش با شرایط مشابه دیگر به دست می‌آید. در پژوهش حاضر، از انتقال‌پذیری داده‌ها با مقایسه ثابت بین داده‌های خام و مضمون‌های اصلی و نیز بررسی هماهنگی بین مضمون‌های نهایی و نظرهای مشارکت‌کنندگان اطمینان حاصل شد. اتکاپذیری به درجه ثابت یافته‌ها در طول زمان گفته می‌شود و در این مطالعه با ثبت مسیر انجام پژوهش در راستای امکان‌پذیری تکرار آن از سوی دیگر پژوهشگران سنجیده شد. اعتبار پژوهش هم به باورپذیری یافته‌ها از سوی خواننده یا سایر پژوهشگران به وسیله مشارکت مستمر پژوهشگران و حداکثر واریانس انتخاب مشارکت‌کنندگان برای ایجاد تنوع اشاره دارد. درنهایت، سازگاری حد و حدود توافق دویا چند نفر مستقل بر سر صحت، نافعیت و معنای داده‌ها را نشان می‌دهد. در این راستا، تمام کدها، طبقه‌های اصلی، فرعی و مضامین از سوی نویسنده نخست و سایر نویسندگان این مطالعه، بررسی و توافق میان آنها حاصل شد.

ملاحظات اخلاقی

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



این پژوهش با رعایت اصول اخلاقی از جمله کسب رضایت آگاهانه از شرکت‌کنندگان، حفظ محرمانگی اطلاعات و حق کناره‌گیری از مطالعه در هر زمان انجام شد.

یافته‌های پژوهش

تحلیل داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها منجر به شناسایی ۶ مضمون اصلی، ۱۷ طبقه اصلی و ۶۴ طبقه فرعی در رابطه با سازوکارهای مدیران در بی‌انگیزه کردن کارکنان شد (جدول ۲). در ادامه به شرح و تفسیر نتایج این مطالعه در هر یک از مضامین، طبقه‌های اصلی و فرعی پرداخته می‌شود.

جدول ۲. نتایج حاصل از تحلیل داده‌های پژوهش

مضمون	طبقه اصلی	طبقه فرعی
عوامل بی‌انگیزه کننده ناشی از ماهیت شغل	چالشی نبودن کار	• پیچیدگی بیش از حد کار • سادگی کار • یکنواخت بودن کار • مخاطره آمیز بودن کار • دلسرد شدن نسبت به کار • فقدان خلاقیت در کار
	مشخص نبودن شرح شغل	• ابهام در وظایف محوله • هم راستا نبودن فعالیت‌ها با اهداف شغلی • نداشتن آگاهی نسبت به وظایف شغلی
	نبود اهمیت شغلی	• محرومیت از پایگاه اجتماعی مطلوب • برخوردار نبودن از غرور و افتخار شغلی • ارزشمند نبودن شغل
	تقسیم کار نادرست	• تناسب نداشتن حجم کار و توانایی شاغل • متناسب نبودن مهارت‌های فرد با شغل • بار کاری زیاد • گردش شغلی نابهنگام
	آموزش شغلی نامتناسب	• دوره‌های آموزشی ناقص • نیازسنجی آموزشی غیر صحیح • ناکافی بودن دوره‌های ضمن خدمت
عوامل بی‌انگیزه کننده ناشی از سبک مدیریتی	فقدان شایستگی مدیریتی	• برخوردار نبودن از دانش فنی و تخصصی • بی‌ثباتی در تصمیم‌گیری
	اعمال مدیریت دستوری	• انتقادناپذیری مدیر • مشارکت ندادن کارکنان در تصمیم‌گیری • نظارت و کنترل بیش از حد • ندادن آزادی عمل به کارکنان • رسمیت بیش از حد در ارتباطات • بی‌توجهی نسبت به اهمیت کار کارکنان
	سوءاستفاده از اختیارات	• عدم پایبندی به وعده‌ها • رابطه‌گرایی مفرط • تقدم امور شخصی بر امور کاری • سلیقه‌ای عمل کردن
	نبود شاخص‌های مشخص در ارتقاء	• اعمال ارزیابی‌های شخصی در پیشرفت کارکنان • ارتقاء سلیقه‌ای افراد • نبود امنیت شغلی
	نبود زمینه پیشرفت	• نبود امکان ارتقاء و پیشرفت • ناامیدی نسبت به رشد و ارتقاء در سازمان
عوامل بی‌انگیزه کننده ناشی از ارتقاء و پیشرفت مسیر شغلی	استقرار نداشتن نظام شایسته سالاری	• تناسب نداشتن مهارت‌های فرد با شغل • تبعیض در پیشرفت شغلی کارکنان • نادیده گرفتن استعدادها

مضمون	طبقه اصلی	طبقه فرعی
عوامل بی‌انگیزه‌کننده ناشی از جریان خدمات	نبود پاداش‌های غیرمالی	• نادیده گرفتن لزوم تشویق کارکنان • بی‌توجهی نسبت به نیازهای عاطفی کارکنان • تعادل نداشتن بین کار و زندگی
	جریان خدمات مالی ناصحیح	• بی‌عدالتی در پرداخت • اهمیت ندادن به رفاه کارکنان • تناسب نداشتن حقوق و مزایا با عملکرد • سیستم حقوق و مزایای غیررقابتی • سیستم حقوق و مزایای ناکافی
عوامل بی‌انگیزه‌کننده ناشی از محیط کار	بی‌توجهی نسبت به بهداشت و سلامت در محیط کار	• وجود آلودگی صوتی • تهویه نادرست • نور غیر کافی • بی‌توجهی به امنیت محیط کار • توجه نداشتن به بهداشت کار
	کافی نبودن تجهیزات	• وسایل کار بدون کیفیت • فقدان تجهیزات کار
عوامل بی‌انگیزه‌کننده ناشی از ارتباطات بین فردی	برخورد نامناسب با کارکنان	• نداشتن رابطه صمیمانه با زیردستان • دخالت در امور شخصی • پرخاشگری و تندخویی • ترویج بی‌اعتمادی در سازمان • تظاهر به اهمیت دادن به کارکنان • تخریب شخصیتی افراد
	نبود روابط متقابل بین مدیر و کارکنان	• دشواری در دسترسی به مدیر • انتقاد نابجا • تبعیض در برخورد با کارکنان • خودداری در ارائه بازخورد

مضمون ۱: عوامل بی‌انگیزه‌کننده ناشی از ماهیت شغل

این مضمون به عواملی اشاره دارد که مرتبط با ذات و ویژگی‌های شغل هستند و می‌توانند موجب بی‌انگیزگی کارکنان شوند. زمانی که ماهیت شغل جالب توجه نبوده یا به لحاظ شرح شغلی دارای ابهام باشد، برای فرد از اهمیت قابل قبولی برخوردار نیست. علاوه بر این، در برخی موارد با وجود برقراری شرایط عکس آن، بین افرادی با شرح وظایف یکسان حجم کار به صورت نابرابری تقسیم شده است یا آموزش‌های ضمن خدمت از کیفیت لازم برخوردار نیستند. در این شرایط ابهام ایجاد شده یا ضعف در توانمندی، انجام اثربخش کارها را مخدوش می‌کند. این مضمون از پنج طبقه اصلی تشکیل شده است که در ادامه تشریح می‌شوند.

طبقه اصلی ۱: چالشی نبودن کار. شرکت‌کنندگان در پژوهش اظهار داشتند که کارهایی که بیش از اندازه پیچیده یا ساده و یکنواخت باشند، توان بسیار زیاد یا کمی از شاغل طلب می‌کنند، به همین سبب موجب از بین رفتن خلاقیت و در مقابل به دلسردی در انجام کارها منتهی می‌شود.

طبقه‌های فرعی «پیچیدگی بیش از حد کار»، «سادگی کار»، «یکنواخت بودن کار»، «مخاطره‌آمیز بودن کار»، «دلسرد شدن نسبت به کار» و «فقدان خلاقیت در کار» در این طبقه اصلی قرار دارند.

طبقه اصلی ۲: مشخص نبودن شرح شغل. بر اساس تجربیات مشارکت‌کنندگان، شرح شغل نامشخص، ابهام در وظایف مورد انتظار از کارکنان و فهم نادرست از کمیت و کیفیت انجام کارها موجب ایجاد فاصله از اهداف شغلی شده و انگیزه تلاش حداکثری را کاهش می‌دهد. طبقه‌های فرعی «ابهام در وظایف محوله»، «هم‌راستا نبودن فعالیت‌ها با اهداف شغلی» و «نداشتن آگاهی نسبت به وظایف شغلی» در این طبقه اصلی جای دارند.

طبقه اصلی ۳: نبود اهمیت شغلی. مشارکت‌کنندگان بیان کردند که جایگاه اجتماعی نامطلوب، هویت سازمانی و غرور فردی را مخدوش کرده و ارزش شغل و میزان تمایل به حضور فعالانه در سازمان را کاهش می‌دهد. طبقه‌های فرعی «محرومیت از پایگاه اجتماعی مطلوب»، «برخوردار نبودن از غرور و افتخار شغلی» و «ارزشمند نبودن شغل» در این طبقه اصلی جای دارند.

طبقه اصلی ۴: تقسیم کار نادرست. بر اساس یافته‌های پژوهش، افزایش بار کاری افراد یا توجه نکردن به توانایی‌ها و مهارت‌های فردی در اعطاء مسئولیت‌ها در کنار جابه‌جایی‌های نامتناسب، شایستگی و پشتکار در انجام کارها و در نتیجه آن اشتیاق کارکنان را با مخاطره مواجه می‌کند. طبقه‌های فرعی «تناسب نداشتن حجم کار و توانایی شاغل»، «متناسب نبودن مهارت‌های فرد با شغل»، «بار کاری زیاد» و «گردش شغلی نابهنگام» در این طبقه اصلی جای دارند.

طبقه اصلی ۵: آموزش شغلی نامتناسب. شرکت‌کنندگان اظهار داشتند که زمانی که دوره‌های آموزشی به صورت ناکافی، ناقص و یا با نیازهای آموزشی کارکنان مطابقت نداشته باشد، به رفع خلأهای آموزشی و ارتقاء توانمندی‌های افراد برای انجام هرچه بهتر وظایف محوله ختم نمی‌شود. طبقه‌های فرعی «دوره‌های آموزشی ناقص»، «نیازسنجی آموزشی غیر صحیح» و «ناکافی بودن دوره‌های ضمن خدمت» در این طبقه اصلی جای دارند.

مضمون ۲: عوامل بی‌انگیزه‌کننده ناشی از سبک مدیریتی

این مضمون به سبک‌ها و شیوه‌های مدیریتی اشاره دارد که می‌تواند منجر به بی‌انگیزگی کارکنان شود. مدیری که از توانمندی لازم در حیطه افراد تحت سرپرستی خود برخوردار نیست یا به صورت دستوری و سلیقه‌ای با کارکنان رفتار می‌کند، قادر به ایجاد انگیزه و شور و حال مثبت در افراد نیست. این مضمون از سه طبقه اصلی تشکیل شده است که در ادامه تشریح می‌شوند.

طبقه اصلی ۱: فقدان شایستگی مدیریتی. مشارکت‌کنندگان بیان کردند که مدیر یک مجموعه اگر از دانش فنی و تخصصی بالاتری از کارکنان زیردست خود برخوردار نباشد، با تصمیم‌گیری‌های مقطعی و زودگذر خود موجب سردرگمی و دشواری در پیشبرد اهداف فردی و سازمانی می‌شود. طبقه‌های فرعی «برخوردار نبودن از دانش فنی و تخصصی» و «بی‌ثباتی در تصمیم‌گیری» در این طبقه



اصلی قرار دارند.

طبقه اصلی ۲: اعمال مدیریت دستوری. بر اساس تجربیات شرکت‌کنندگان، کارکنانی که سطحی از بلوغ سازمانی را دارا هستند، در صورت مواجه شدن با سبک مدیریت رسمی، همراه با نظارت، بدون اعطاء آزادی عمل دلخواه، بی‌اهمیت نشان داده شدن کار خود و به دور از هر گونه حق انتقاد و اعمال نظر در تصمیم‌گیری‌ها مواجه شوند؛ رفته‌رفته بی‌انگیزه شده و حضور نمایشی در محل کار پیدا می‌کنند. طبقه‌های فرعی «انتقادناپذیری مدیر»، «مشارکت ندادن کارکنان در تصمیم‌گیری»، «نظارت و کنترل بیش از حد»، «ندادن آزادی عمل به کارکنان»، «رسمیت بیش از حد در ارتباطات» و «بی‌توجهی نسبت به اهمیت کار کارکنان» در این طبقه اصلی جای دارند.

طبقه اصلی ۳: سوءاستفاده از اختیارات. یافته‌های پژوهش نشان داد که حذف ضابطه‌گرایی و بها دادن به رابطه‌گرایی در ارتباط با کارکنان، برخورد سلیقه‌ای و در اولویت قرار دادن امور شخصی بر کارها، توان رسیدگی به خواسته‌های کارکنان را کاسته و موجب خدشه دار کردن روحیه آنها می‌شود. طبقه‌های فرعی «عدم پایبندی به وعده‌ها»، «رابطه‌گرایی مفرط»، «تقدم امور شخصی بر امور کاری» و «سلیقه‌ای عمل کردن» در این طبقه اصلی جای دارند.

مضمون ۳: عوامل بی‌انگیزه کننده ناشی از ارتقاء و پیشرفت مسیر شغلی

این مضمون به عواملی اشاره دارد که مرتبط با فرصت‌های پیشرفت و ارتقاء شغلی کارکنان هستند و می‌توانند منجر به بی‌انگیزگی آنها شوند. مدیری که شاخص‌های قابل سنجش و متناسبی برای ارتقاء و پیشرفت کارکنان ندارد، به‌طور مشخص اهمیتی به پیاده‌سازی نظام شایستگی‌ها و ارتقاء بهترین استعدادها در سازمان نمی‌دهد. در این صورت، عملکرد اثربخش کارکنان بدون پاداش درونی و در حالت سکون قرار می‌گیرد. این مضمون از سه طبقه اصلی «نبود شاخص‌های مشخص در ارتقاء»، «نبود زمینه پیشرفت» و «استقرار نداشتن نظام شایسته‌سالاری» تشکیل شده است.

طبقه اصلی ۱: نبود شاخص‌های مشخص در ارتقاء. شرکت‌کنندگان اظهار داشتند که فقدان شفافیت در ارائه شاخص‌های ارتقاء کارکنان و ارزیابی‌های سلیقه‌ای - شخصی، چشم‌انداز روشنی برای مسیر کارراهه شغلی افراد را به دنبال نخواهد داشت. طبقه‌های فرعی «اعمال ارزیابی‌های شخصی در پیشرفت کارکنان»، «ارتقاء سلیقه‌ای افراد» و «نبود امنیت شغلی» در این طبقه اصلی قرار دارند.

طبقه اصلی ۲: نبود زمینه پیشرفت. بر اساس تجربیات شرکت‌کنندگان فراهم نبودن زمینه رشد کارکنان، احساس رخوت و ناامیدی در کارکنان به وجود آورده و به‌طور متقابل کاهش انگیزه برای رسیدن به اهداف شغلی را رقم می‌زند. طبقه‌های فرعی «نبود امکان ارتقاء و پیشرفت» و «ناامیدی نسبت به رشد و ارتقاء در سازمان» در این طبقه اصلی جای دارند.

طبقه اصلی ۳: استقرار نداشتن نظام شایسته‌سالاری. یافته‌های پژوهش نشان داد زمانی که هر



فردی در جایگاه سازمانی درست خود قرار نگیرد، هم استعدادهای کارکنان تحلیل می‌رود و هم افراد در شغل خود مهارت محور نمی‌شوند. به عبارت دیگر، نادیده گرفتن مسیر پیشرفت کارکنان، ناکامی در داشتن عملکرد اثربخش را به همراه دارد. طبقه‌های فرعی «تناسب نداشتن مهارت‌های فرد با شغل»، «تبعیض در پیشرفت شغلی کارکنان» و «نادیده گرفتن استعدادها» در این طبقه اصلی جای دارند.

مضمون ۴: عوامل بی‌انگیزه‌کننده ناشی از جبران خدمات

این مضمون به جنبه‌های مختلف سیستم پاداش و جبران خدمات سازمان اشاره دارد که می‌تواند باعث کاهش انگیزه کارکنان شود. نظام جبران خدمت کارکنان مؤثر بر انگیزه کارکنان در دو قالب عوامل مرتبط با حقوق و مزایا و سایر مزایای جانبی کارکنان خلاصه می‌شود. در صورت نادیده گرفتن این عوامل، بی‌انگیزگی و نارضایتی کارکنان از وضعیت کاری موجود آنها را به دنبال دارد. این مضمون از دو طبقه اصلی «نبود پاداش‌های غیرمالی» و «جبران خدمات مالی ناصحیح» تشکیل شده است. طبقه اصلی ۱: نبود پاداش‌های غیرمالی. بر اساس تجربیات شرکت‌کنندگان این دسته از عوامل با تمرکز بر رشد فردی و برطرف کردن نیازهای عاطفی و حضور پررنگ‌تر در جمع خانواده و دوستان تأثیر به‌سزایی در حفظ و ارتقاء روحیه کارکنان دارد. طبقه‌های فرعی «نادیده گرفتن لزوم تشویق کارکنان»، «بی‌توجهی نسبت به نیازهای عاطفی کارکنان» و «تعادل نداشتن بین کار و زندگی» در این طبقه اصلی قرار دارند.



طبقه اصلی ۲: جبران خدمات مالی ناصحیح. یافته‌های پژوهش نشان داد با توجه به اینکه افراد آورده‌ها و دریافتی خود از سازمان را با آورده‌ها و دریافتی سایر همکاران هم‌تراز مقایسه می‌کنند، در صورت متناسب نبودن دریافتی خود با عملکرد، ناکافی بودن آن و تأمین نشدن رفاه فردی، احساس بی‌عدالتی دارند. طبقه‌های فرعی «بی‌عدالتی در پرداخت»، «اهمیت ندادن به رفاه کارکنان»، «تناسب نداشتن حقوق و مزایا با عملکرد»، «سیستم حقوق و مزایای غیررقابتی» و «سیستم حقوق و مزایای ناکافی» در این طبقه اصلی قرار دارند.

مضمون ۵: عوامل بی‌انگیزه‌کننده ناشی از محیط کار

این مضمون به ویژگی‌های فیزیکی و شرایط محیط کاری اشاره می‌کند که می‌تواند تأثیر منفی بر انگیزه کارکنان داشته باشد. عوامل مرتبط با محیط کاری در زمره عوامل بهداشتی مؤثر بر انگیزه کارکنان محسوب می‌شود که فراهم نبودن آنها نارضایتی کارکنان و وجود این عوامل رضایت‌مندی افراد را به دنبال دارد. این مضمون از دو طبقه اصلی «بی‌توجهی نسبت به بهداشت و سلامت در محیط کار» و «کافی نبودن تجهیزات» تشکیل شده است.

طبقه اصلی ۱: بی‌توجهی نسبت به بهداشت و سلامت در محیط کار. مشارکت‌کنندگان بیان

کردند که نبود شرایط مطلوب از نظر تهویه، نور، صدا و دارای امنیت و بهداشت حداقل شرایط مورد نیاز برای رفاه و خرسندی کارکنان را مختل می‌سازد. طبقه‌های فرعی «وجود آلودگی صوتی»، «تهویه نادرست»، «نور غیر کافی»، «بی‌توجهی به امنیت محیط کار» و «توجه نداشتن به بهداشت کار» در این طبقه اصلی قرار دارند.

طبقه اصلی ۲: کافی نبودن تجهیزات. بر اساس تجربیات شرکت‌کنندگان فراهم نبودن وسایل و تجهیزات انجام کار، بارکاری و خستگی مضاعف برای فرد به همراه داشته و میزان تلاش افزوده فرد را با مشکل مواجه می‌سازد. طبقه‌های فرعی «وسایل کار بدون کیفیت» و «فقدان تجهیزات کار» در این طبقه اصلی قرار دارند.

مضمون ۶: عوامل بی‌انگیزه‌کننده ناشی از ارتباطات بین فردی

این مضمون به الگوها و کیفیت تعاملات بین افراد در محیط کار اشاره دارد که می‌تواند موجب بی‌انگیزگی کارکنان شود. نحوه برخورد مدیر با زیردستان و کیفیت برقراری ارتباط با آنها در آرامش روانی افراد از یک سو و اعطاء بازخورد مطلوب از سوی دیگر، برای انجام هرچه بهتر وظایف تأثیر حائز اهمیتی داشته است. نادیده گرفتن این عوامل، اثرات مخربی بر زیربنای ایجاد انگیزه در کارکنان می‌گذارد. این مضمون از دو طبقه اصلی «برخورد نامناسب با کارکنان» و «نبود روابط متقابل بین مدیر و کارکنان» تشکیل شده است.

طبقه اصلی ۱: برخورد نامناسب با کارکنان. یافته‌های پژوهش نشان داد که رفتار نامطلوب مدیر با کارکنان چه در قالب تندخویی یا تضعیف شخصیت و چه ارتباط از روی تظاهر و با دخالت‌های نابجا زمینه‌های بی‌اعتمادی کارکنان به مدیر و کاهش اشتیاق کاری را فراهم می‌کند. طبقه‌های فرعی «نداشتن رابطه صمیمانه با زیردستان»، «دخالت در امور شخصی»، «پرخاصگری و تندخویی»، «ترویج بی‌اعتمادی در سازمان»، «تظاهر به اهمیت دادن به کارکنان» و «تخریب شخصیتی افراد» در این طبقه اصلی قرار دارند.

طبقه اصلی ۲: نبود روابط متقابل بین مدیر و کارکنان. بر اساس تجربیات شرکت‌کنندگان، وجود موانع ارتباطی برای داشتن روابط دوجانبه با مدیران، امکان ارائه بازخوردهای به هنگام را کاهش و در صورت برقراری ارتباط اثربخش مدیر با برخی از همکاران، احساس وجود تبعیض و بروز زمینه نارضایتی را فراهم می‌کند. طبقه‌های فرعی «دشواری در دسترسی به مدیر»، «انتقاد نابجا»، «تبعیض در برخورد با کارکنان» و «خودداری در ارائه بازخورد» در این طبقه اصلی قرار دارند.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف این مطالعه واکاوی سازوکارهای مدیران در بی‌انگیزه کردن کارکنان شاغل در سازمان‌های دولتی ایران بود. یافته‌های پژوهش نشان داد که عوامل بی‌انگیزه‌کننده کارکنان در شش مضمون

اصلی قابل دسته‌بندی هستند: ماهیت شغل، سبک مدیریتی، ارتقاء و پیشرفت مسیر شغلی، جبران خدمات، محیط کار و ارتباطات بین فردی. این مضامین درمجموع شامل ۱۷ طبقه اصلی و ۶۴ طبقه فرعی بودند که عوامل تأثیرگذار بر بی‌انگیزگی کارکنان از سوی مدیران نشان می‌دهند. به‌طور کلی، نتایج حاکی از نبود توجه کافی یا فقدان رویکردی راهبردی و یکپارچه نسبت به پدیده بی‌انگیزگی کارکنان در سازمان‌های مورد مطالعه است.

در ارتباط با مضمون اول، ماهیت شغل، یافته‌های پژوهش نشان داد که چالشی نبودن کار، مشخص نبودن شرح شغل، مهم نبودن شغل، تقسیم کار و آموزش‌های شغلی نامناسب می‌تواند منجر به بی‌انگیزگی کارکنان شود. این یافته‌ها همسو با نتایج مطالعات پیشین است. به‌عنوان مثال، دوراکووا، کورویینیکووا و استودنیکین (۲۰۱۹) محتوای کار و انسجام شغلی را به‌عنوان مهم‌ترین موانع بالقوه و بالفعل در ایجاد و ارتقاء انگیزه کارکنان، شناسایی کردند. همچنین پژوهش دیگری (دشپاند، بارشاگاداپانی و ماناپورات، ۲۰۱۹)، فقدان آموزش‌های شغلی متناسب با نیازهای کارکنان را به‌عنوان یکی از عوامل مخرب بر انگیزه کارکنان در کنار استرس و فشار کاری تأیید کرده است. تیلور (۲۰۱۷) نیز بر اهمیت توجه به مباحث آموزشی و مسیر کارراه کارکنان را در افزایش اشتیاق و انگیزه تأکید کرده است.

در رابطه با مضمون دوم، سبک مدیریتی، یافته‌های این مطالعه نشان داد که فقدان شایستگی مدیر، اعمال مدیریت دستوری و سوءاستفاده از اختیارات می‌تواند منجر به بی‌انگیزگی شود. این نتایج با یافته‌هایی از پژوهش‌های قبلی همخوانی دارد. اسمیتز^۱ (۲۰۰۰)، سبک مدیریت پرخاشگرانه با همکاران را به‌عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار بر بی‌انگیزگی کارکنان برشمرد است. علاوه بر این، داوتی، داوتی و کراسنیک^۲ (۲۰۲۰) و هالوشچاک و هالوشچاک^۳ (۲۰۱۶) عواملی مانند بدرفتاری سرپرست بلافصل، فقدان مشارکت دادن کارکنان در تصمیم‌گیری‌ها، مدیریت ناکارآمد، دانش نظری محدود مدیران به‌هنگام مدیریت نیروی انسانی، نداشتن تجربه و توانایی مدیران در عملیاتی‌سازی دانش نظری و نادیده گرفتن ایده‌های زیردستان را به‌عنوان عوامل ایجادکننده نارضایتی از دیدگاه کارکنان شناسایی کردند.

درخصوص مضمون سوم، ارتقاء و پیشرفت مسیر شغلی، نتایج این پژوهش نشان داد که نپرداختن به شاخص‌های مناسب برای ارتقاء، سدکردن راه پیشرفت افراد و حاکم نبودن نظام شایسته‌سالاری در سازمان می‌تواند منجر به کاهش انگیزه کارکنان شود. این یافته‌ها با نتایج برخی مطالعات قبلی همسو است؛ به‌عنوان مثال، پژوهشی (لارسون و همکاران، ۲۰۲۲) نشان داد اثرات انگیزشی نظام ارزیابی عملکرد در صورت شفاف و عادلانه نبودن اصول، روش‌ها و نتایج آن کاهش می‌یابد. درواقع، نداشتن فرصت رشد به‌عنوان یکی از علل مهم در کاهش تلاش مؤثر افراد محسوب می‌شود.



(بررتون، ۲۰۱۹). علاوه بر این، امیدی، محمد اسمعیلی و قلی‌پور (۱۴۰۰) در پژوهش خود با استفاده از تحلیل معادلات ساختاری به این نتیجه رسیدند که مقایسه اجتماعی و امتیاز ارزیابی عملکرد بر بازخورپذیری کارکنان تأثیر معناداری دارد و در افرادی که امتیاز ارزیابی، سطح تحصیلی و شغلی بالاتر دارند به مراتب بیشتر رخ می‌دهد.

درخصوص مضمون چهارم، جبران خدمات، یافته‌های این مطالعه نشان داد که نظام جبران خدمات ناعادلانه چه در بعد خدمات مالی و چه در بعد پاداش‌های غیر مالی، می‌تواند منجر به از بین رفتن انگیزه و رغبت کارکنان شود. اکثر نظریه‌پردازان نظام انگیزشی بر این باورند که تنها نظام انگیزشی ایدئال، نظامی است که ضمن اعطاء حقوق و مزایای مکفی، به کارکنان فرصت افزایش درآمد متناسب با به‌کارگیری تلاش‌های بیشتر از سوی آنها را فراهم می‌کند (آقایو و شلوسارچیک، ۲۰۱۹). این نتایج با یافته‌های تعدادی از پژوهش‌های پیشین همخوانی دارد. به‌طور مثال ایمانی و همکاران (۱۳۹۹) نشان دادند که نحوه جبران خدمت بوروکرات‌ها به شدت بر اثربخشی عملکرد آنها اثرگذار بوده است.

درخصوص مضمون پنجم، محیط کاری، نتایج این پژوهش نشان داد که محیط کاری فاقد بهداشت، سلامت و تجهیزات کافی می‌تواند منجر به سلب انگیزه کارکنان شود. این یافته‌ها با نتایج مطالعات قبلی همسو است، مطالعات متعددی (داوتی، داوتی و کراسنیک، ۲۰۲۰؛ چلونی و تینکر، ۲۰۱۹) محیط و شرایط کاری کارکنان را به عنوان مهم‌ترین عامل در بی‌انگیزگی شناسایی کرده‌اند. درنهایت، در رابطه با مضمون ششم، ارتباطات بین فردی، یافته‌های این پژوهش نشان داد که برخورد نامناسب و فقدان تعامل مثبت مدیر با کارکنان می‌تواند منجر به بی‌انگیزگی شود. در همین راستا، ملادکوا، زوهاوا و ناوی (۲۰۱۵) نشان دادند که عامل اصلی تأثیرگذار بر بهره‌وری و وفاداری کارکنان مدیر مستقیم فرد و نحوه مدیریت و ایجاد انگیزه در زیردستان است. همچنین، نگ و همکاران^۱ (۲۰۰۴) بر این باورند که عوامل اصلی کاهش انگیزه از جمله ارتباطات بین فردی ضعیف، نگرش نامطلوب کارکنان، ناکارآمدی مهارت‌های فردی و نفس کار هستند که حذف برخی از این عوامل، بدون نیاز به افزودن انگیزاننده‌های جدیدی بهبود انگیزه کارکنان را به ارمغان خواهد آورد. به‌طور کلی، نتایج این پژوهش ضمن تأیید یافته‌های مطالعات پیشین، تصویری جامع و عمیق از عوامل بی‌انگیزه‌کننده کارکنان در سازمان‌های دولتی ایران ارائه می‌دهد. این یافته‌ها می‌تواند به مدیران و خط‌مشی‌گذاران در طراحی و اجرای راهکارهای مؤثر برای افزایش انگیزه کارکنان کمک کند. درخصوص نحوه ساختاردهی مشاغل، توجه به متنوع بودن وظایف شغلی، شرح شغل شفاف، بااهمیت بودن مجموعه وظایف محول شده به هر فرد، ایجاد تقسیم کار بهینه میان کارکنان، ابراز شایستگی‌های مدیر به شکل‌های مختلف برای زیردستان در کنار ارائه آموزش‌های شغلی متناسب



با نحوه انجام وظایف و ارتقاء توانمندی کارکنان توصیه می‌شود.

در ارتباط با سبک مدیریتی حاکم بر سازمان، احتراز از مدیریت دستوری و رسمی بودن بسیار کارها ضمن برخورداری از سلامت اداری مدیر در پیشبرد اهداف فردی و سازمانی انگیزه بیشتری در کارکنان ایجاد می‌کند. در رابطه با ارتقاء و پیشرفت مسیر شغلی افراد، ایجاد شاخص‌های دقیق در ارتقاء کارکنان، فراهم کردن فرصت پیشرفت یکسان برای افراد و حاکم کردن نظام شایسته‌سالاری در ارتقاء مفید واقع می‌شود. در جبران خدمات کارکنان، اعطاء پاداش‌های مالی و غیرمالی عادلانه، متناسب با نیازهای کارکنان، رقابتی، حافظ رفاه و متناسب با عملکرد افراد مطلوب خواهد بود. در محیط فیزیکی، رعایت نکات ارگونومیک و بهداشت محیط کار در کنار تجهیزات و وسایل اداری باکیفیت حداقل موارد ممکن برای حفظ انگیزه کاری افراد است. در نهایت، مدیران در ارتباطات میان فردی، نباید استثناء را به قاعده تبدیل کنند؛ یعنی همواره در داشتن رفتار محترمانه، خالصانه و فراهم کردن زمینه بروز بازخوردهای متقابل میان خود و کارکنان کوشا باشند.

محدودیت‌های قابل توجه این پژوهش شامل عدم مشارکت دادن مدیران ارشد در فرایند مصاحبه و محدود بودن دامنه مطالعه به سازمان‌های دولتی می‌باشد که تعمیم‌پذیری نتایج به بخش خصوصی را با چالش مواجه می‌سازد. برای پژوهش‌های آتی، پیشنهاد می‌شود مطالعه‌ای تطبیقی بین دیدگاه‌های مدیران ارشد و کارکنان صورت گیرد تا شکاف موجود بین سطوح کلان و خرد سازمانی به طور دقیق‌تر مورد واکاوی قرار گیرد. علاوه بر این، با توجه به اهمیت مسئله بی‌انگیزگی کارکنان در بخش خصوصی، انجام یک مطالعه تطبیقی جامع بین بخش‌های دولتی و خصوصی توصیه می‌شود. این مطالعه می‌تواند به شناسایی و اولویت‌بندی سازوکارهای مدیریتی مؤثر در ایجاد بی‌انگیزگی کارکنان در هر یک از این بخش‌ها بپردازد و زمینه را برای ارائه راهکارهای مؤثر در جهت بهبود انگیزش کارکنان فراهم آورد.



منابع

۱. امید، ندا؛ محمداسماعیلی، ندا؛ قلی‌پور، آراین (۱۴۰۰). بررسی تأثیر مقایسه اجتماعی و امتیاز ارزیابی عملکرد بر بازخورپذیری کارکنان با میانجی‌گری ادراک عدالت در بخش دولتی. مدیریت دولتی، ۱۳(۲)، ۳۰۹-۳۲۸. بازیابی از: jipa.2021.316140.2881/۸۰,۲۲۰۵۹
۲. ایمانی، حسین؛ آذر، عادل؛ قلی‌پور، آراین؛ پورعزت، علی اصغر (۱۳۹۹). ارائه مدل تفسیری. ساختاری نظام جبران خدمات کارکنان بخش دولتی در راستای ارتقاء سلامت اداری. مدیریت دولتی، ۱۲(۳)، ۴۲۷-۴۶۰. بازیابی از: jipa.2020.300130.2727/۸۰,۲۲۰۵۹
۳. دانایی‌فرد، حسن؛ دلخواه، جلیل؛ قنبری، راضیه (۱۳۹۷). بدبینی سازمانی و انگیزه خدمت عمومی: تبیین نقش تعدیل‌گر برداشت کارکنان از سیاست سازمان و ابهام هدف سازمانی. مدیریت سازمان‌های دولتی، ۷ (شماره ۱ (پیاپی ۲۵))، ۱۱-۲۶. بازیابی از: <https://doi.org/10.30473/ipom.2018.39357.3108>
۴. قنبری وانانی، راضیه؛ دانایی‌فرد، حسن؛ کاظمی، سیدحسین؛ دلخواه، جلیل (۱۴۰۱). فهم راهبردهای ارتقاء

به‌زیستی منابع انسانی در محل کار در سازمان‌های دولتی ایران: پژوهشی کیفی. مدیریت دولتی، ۱۴(۴)، ۵۵۴-۵۷۹. بازیابی از: [jjipa.2022.343684.3163/۱۰/۲۲۰۵۹](https://doi.org/10.3390/su11215975)

5. Adams, J.S. (1963). Toward an understanding of inequity. *Journal of Abnormal and, Social Psychology*, 67(5), 422-436. <https://doi.org/10.1037/h0040968>
6. Aghayeva, K., & Ślusarczyk, B. (2019). Analytic hierarchy of motivating and demotivating factors affecting labor productivity in the construction industry: the case of Azerbaijan. *Sustainability*, 11(21), 5975. <https://doi.org/10.3390/su11215975>
7. Ahmed, S., Elsayed, L. A., & El-Nagger, N. (2013). Effect of motivation versus de-motivation on job satisfaction among the nurses working in Hera General Hospital at Makkah Al-Mukramh. *Life Science Journal*, 10(2), 56-64.
8. Alderfer, C. P. (1972). *Existence, Relatedness, and Growth*. New York: Free Press.
9. Brereton, P. (2019). Teacher low points: A qualitative study into experiences of demotivation in ELT. *latefl Elt Research*, 34, 29-32.
10. Cheloni, S., & Tinker, A. (2019). Working with older people with dementia: motivations and demotivations among health carers. *Working With Older People*, 23(3), 117-126. <https://doi.org/10.1108/WWOP-04-2019-0007>
11. Daneshkohan, A., Zarei, E., Mansouri, T., Maajani, K., Ghasemi, M. S., & Rezaeian, M. (2015). Factors affecting job motivation among health workers: a study from Iran. *Global Journal of Health Science*, 7(3), 153-160. <https://doi.org/10.5539/gjhs.v7n3p153>
12. Dauti, M. B., Dauti, R., & Krasniqi, M. (2020). Importance of motivation and demotivation factors in the performance of employees and managers in sme. *Knowledge International Journal*, 42(1), 103-109.
13. Deshpande, S., Barsha Gadapani, P., & Manapurath, R. M. (2019). Analyzing the challenges and demotivating factors faced by accredited social health activist workers in tribal India in implementing their roles. *International Journal of Medical Science and Public Health*, 9(1), 1-4. <https://doi.org/10.5455/ijmsph.2020.1131025112019>
14. Durakova, I., Korobeinikova, L., & Studenikin, M. (2019). IT-Training Demotivation Risks among Older Employees. *Perspectives*, 35(14), 240-243.
15. Graneheim, U. H., & Lundman, B. (2004). Qualitative content analysis in nursing research: concepts, procedures and measures to achieve trustworthiness. *Nurse Education Today*, 24(2), 105-112. <https://doi.org/10.1016/j.nedt.2003.10.001>
16. Halushchak, O., & Halushchak, M. (2016). The causes of appearance and ways of staffs demotivation solving in organizations. *Соціально-економічні проблеми і держава*, 14(1), 138-144. <http://dx.doi.org/10.14254/2223-3822.2016.14-1.16>
17. Herzberg, F. et al. (1959) *The Motivation to Work* (Second Edition). New York: John Wiley and Sons.
18. Irvani, M. (2012). Demotivating factors influencing rubber production workers. *Management Science Letters*, 2(1), 273-278. <https://doi.org/10.5267/j.msl.2011.08.012>
19. Koshovyi, B., Petryk, I., Yevstakhevych, A., & Von-Nahy, I. (2021). Theoretical grounds of labour demotivation diagnostics in the light of eighth SDG. *Law, Business and Sustainability Herald*, 1(2), 48-57. <https://doi.org/10.46489/lbsh.2021-1-2-4>
20. Kozioł, L. (2011). Trychotomy of motivating factors in the workplace: Concept outline. *Zeszyty Naukowe Małopolskiej Wyższej Szkoły Ekonomicznej w Tarnowie*, 2, 45-54.
21. Larsson, B., Ulfsdotter Eriksson, Y., & Adolfsson, P. (2022). Motivating and demotivating effects of performance-related pay in Swedish public sector organizations. *Review of Public Personnel*

- Administration*, 42(3), 444-463. <https://doi.org/10.1177/0734371X21990836>
22. Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. Beverly Hills, CA: Sage.
 23. Maslow, A. H. (1943). A Theory of Human Motivation. *Psychological Review*, 50, 394-395.
 24. Mc. Clelland, D. C. (1961). *The Achieving Society*. New York. Free Press.
 25. McGregor, D. (1960). *The Human Side of Enterprise*, New York, McGrawHill.
 26. Mládková, L., Zouharová, J., & Nový, J. (2015). Motivation and knowledge workers. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 207, 768-776. <https://doi.org/10.1016/j.sbspro.2015.10.163>
 27. Ng, S. T., Skitmore, R. M., Lam, K. C., & Poon, A. W. (2004). Demotivating factors influencing the productivity of civil engineering projects. *International Journal of Project Management*, 22(2), 139-146. [https://doi.org/10.1016/S0263-7863\(03\)00061-9](https://doi.org/10.1016/S0263-7863(03)00061-9)
 28. Robbins, S. (1993). *Organizational Behaviour* (6 ed.). Englewood Cliffs. Prentice Hall.
 29. Shannon, E. A. (2017). Motivating the workforce: beyond the 'two-factor' model. *Australian Health Review*, 43(1), 98-102.
 30. Skinner, B. F. (1953). *Science and Human Behavior*. New York: Macmillan.
 31. Smithers, G L (2000) The effect of the site environment on motivation and demotivation of construction professionals. In: Akintoye, A (Ed.), *16th Annual ARCOM Conference*, Glasgow Caledonian University.
 32. Soraya, E., & Bektı, R. (2021). The influence of employee demotivation and employee motivation on employee performance: A case study of Farven. *Malaysian Journal of Social Sciences and Humanities*, 6(9), 561-568. <https://doi.org/10.47405/mjssh.v6i9.992>
 33. Sweis, N. J., Sweis, R. J., Kassab, G., Elfar, A., Athammneh, D., & Sweis, G. J. (2017). Demotivating factors influencing productivity in Jordanian residential construction projects. *International Journal of Productivity and Quality Management*, 20(2), 154-168. <https://doi.org/10.1504/IJPQM.2017.081479>
 34. Taylor, J. (2017). *Teacher demotivation in a national eikaiwa chain in Japan*. In P. Clements, A. Krause, & H. Brown (Eds.), *Transformation in language education*. Tokyo: JALT.
 35. Vroom, V. H.v(1964). *Work and Motivation*. New York: Wiley.
 36. Wajda, A., & Janus, E. (2020). Work motivating and demotivating factors in the perspective of occupational therapists. *Advances in Rehabilitation*, 34(3), 29-36. <https://doi.org/10.5114/areh.2020.98642>
 37. Yadav, M., & BaniAta, H. (2013). Factorizing demotivation, finding motivation: A constructive approach to quality enhancement. *Procedia-social and Behavioral Sciences*, 70, 120-130. <https://doi.org/10.1016/j.sbspro.2013.01.047>





مرور و نقد کتاب

دانشنامه مدیریت

● نویسنده: علیرضا جلالی فراهانی، نینا پورا ابراهیمی، فاطمه آرمین فر، خبات نسائی، مهسا قربانی بوانی

● ناظر علمی: دکتر سید مهدی الوانی

● ناشر: مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی

سال انتشار: ۱۴۰۲

● نگارنده: فاطمه ابوحمزه

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره نهم



دانشنامه در معنای خاص آن، متنی است که در آن تمام و یا اکثر مطالب و مفاهیم و نظریات یک شاخه علم به صورت موجز و نسبتاً کامل ذکر گردیده است و مخاطب را با کلیات آن دانش آشنا می‌سازد. بدین ترتیب دانشنامه‌ها می‌توانند دریچه ورود افراد علاقه‌مند به علم مورد نظرشان باشند و اگر فرصت و امکان خواندن تمام نظریات و مطالب مربوطه را ندارند از این طریق به درکی کلی نائل آیند. در دانشنامه‌های تخصصی یا تک دانشی اطلاعاتی کلی و فراگیر در حوزه دانشی خاص به مخاطب ارائه می‌گردد و مقدمه‌ای می‌شود برای کشف نکات دقیق‌تر و کامل‌تر که خواننده در پی یافتن آنهاست.

به عبارت دیگر دانشنامه یا دایره‌المعارف اثری است مرجع، حاوی اطلاعات جامع که به منظور پرکردن بخشی از خلأ معلوماتی عامه و پاسخگویی به نیاز اطلاعاتی جامعه تدوین می‌شود. دانشنامه بر دو نوع است: ۱) دانشنامه عمومی که حاوی اطلاعات مربوط به همه شاخه‌های دانش بشری است. ۲) دانشنامه تخصصی که به یک شاخه علمی اختصاص دارد. انسایکلوپدیا از نظر لغوی از دو واژه یونانی Enkyklios به معنای دایره یا عمومی و Paideia به معنای آموزش گرفته شده است و اثری است که آموزش عمومی را مورد توجه قرار می‌دهد. در سال ۱۸۷۶ میلادی پطروس بستانی مارونی واژه دایره‌المعارف را به جای انسایکلوپدیا برای کتابی بر پایه ترجمه‌ای از امریکانا به کار برد. دانشمندان

و نویسندگان ایرانی ازجمله دکتر مصاحب و استاد بیرشک لفظ دانشنامه را برای دایره‌المعارف برگزیدند. این واژه پیشتر نیز برای کتابی از ابن سینا با عنوان "دانشنامه‌ی علایی" به کار رفته بود. تفاوت اساسی دایره‌المعارف با لغت‌نامه در این است که لغت‌نامه اساساً ناظر به لغات است درحالی‌که دایره‌المعارف بیشتر ناظر به اطلاعاتی در باب موضوع‌های گوناگون و بحث کمابیش مختصری از آنهاست. وجه اشتراک مجموعه‌های چند دانشی در این است که همگی به عنوان کتاب‌های مرجع شناخته شده‌اند. کتاب‌هایی که افراد برای اطلاعات اجمالی به آنها مراجعه می‌کنند. هدف هر دایره‌المعارف نویسی این است که اطلاعات اجمالی درباره‌ی یک موضوع خاص را به خواننده عرضه کند. اطلاعاتی که در دانشنامه‌ها عرضه می‌شود باید دقیق، قابل اعتماد، منحصر به واقعیات بوده و خالی از هرگونه جهت‌گیری و گرایش‌های شخصی باشد.

با نگاهی به تاریخچه‌ی دانشنامه‌نویسی می‌توان گفت گویا چینی‌ها نخستین ملتی بودند که به تألیف دانشنامه در ۱۵ قرن پیش از میلاد پرداختند. پس از آنها یونانیان بودند که آثار دایره‌المعارف‌گونه پدید آوردند. ظاهراً نخستین دانشنامه در یونان به همت سیئوسپیوس، شاگرد افلاطون در سده چهارم پیش از میلاد گردآوری شد.^۱ احتمالاً نخستین کسی که کوشید دانش بشر را در کتابی جمع کند پلینی بزرگ (در کتاب ۳۷ جلدی تاریخ طبیعی) یا ارسطو بود.^۲ پس از آنها هم در غرب و شرق تلاش‌هایی برای این کار صورت گرفت. از جمله می‌توان از کتاب "اشتقاقات" ایسیدوروس سویلی در سده هفتم میلادی نام برد. در سده‌های نخستین اسلامی بلافاصله پس از اولین ترجمه‌های متون خارجی به عربی در بغداد، ضرورت طبقه‌بندی و تنظیم معارف جدید احساس شد. دانش اقوام مغلوب بایستی با علوم اسلامی هماهنگ می‌شد. همین ضرورت باعث به وجود آمدن انواع مختلف تألیفات دایره‌المعارف‌گونه شد. این کتاب‌ها از اواسط قرن سوم هجری پدید آمدند. ظهور دایره‌المعارف‌نویسی در ایران به اوایل سده ۵ هجری بازمی‌گردد. کتاب "مفاتیح‌العلوم" ابو عبدالله خوارزمی نمونه‌ای از دانشنامه است. "دانشنامه‌ی علایی" دانشنامه‌ای است تألیف ابن سینا در پنج علم منطق، طبیعیات، هیئت، موسیقی و علم آنچه بیرون طبیعت است (علم برین). همچنین دانشنامه پزشکی میسری که به فارسی و به شعر سروده شده است. نخستین دانشنامه‌ها به قصد مطالعه و بررسی مستمر و توسط فردی واحد تهیه می‌شد و به گونه‌ای فراهم می‌آمد که جنبه‌ی متن درسی داشته باشد. بدین سبب با دانشنامه‌ی امروزی که عمدتاً به عنوان مرجع به کار می‌رود و حاصل کار گروهی است، فرق دارد.

دایره‌المعارف بیانگر رشد و توسعه‌ی علوم و اندیشه در جامعه است. میزان دانشی که در یک دایره‌المعارف می‌آید متناسب است با زمان و موقعیت علمی کشوری که دایره‌المعارف در آنجا تهیه



۱- رفیعی، علی، تاریخچه دایره‌المعارف‌نویسی در جهان.

۲- دایره‌المعارف مصاحب.

و تدوین شده است. جریان دایره المعارف نویسی در اروپا و آمریکا با هدف جمع آوری، طبقه بندی و گزارش دهی بسیار حرفه ای و دقیق آخرین اندیشه ها و یا آخرین دستاوردهای علمی که به نقطه تراکم رسیده بود، به راه افتاد. دایره المعارف ها این امکان را فراهم کردند که حرکت علمی در جهان ضمن نقد و پشتیبانی همدیگر، حرکت رو به جلویی را درپیش گیرند. بنابراین تدوین دایره المعارف ها آن هم با مشارکت محققان برجسته از سراسر جهان همواره نقش مهمی در توسعه علم ایفا می کند. برخلاف برخی تصورات اولیه، اهمیت دایره المعارف ها فقط به جهت آنکه منابعی برای یادگیری هستند، نبوده و نیست. یکی از فوائد بسیار مهم دایره المعارف ها ثبت تغییرات علم و فناوری است. در واقع آراء و جهان نگرانی یک نسل خاص را می توان در دایره المعارف نویسی آن زمان مشاهده کرد. فایده دیگر دایره المعارف ها، نقش منحصر به فرد دیگری است که در ارائه فهرست هایی بزرگ و دقیق از اتصالات قلمداد برعهده دارند. این فهرست ها، روابط منطقی بین موضوعات را به دقت نشان می دهند که تأثیر بسزایی در رشد و تکامل علم دارد.

در تاریخ علم و فرهنگ و تمدن، دانشنامه ها همواره مهم ترین ابزار ثبت و ضبط اطلاعات محسوب شده اند. بی تردید با هدفمند کردن نقش دانشنامه ها در پیوند با اهداف پژوهشگاه ها و دانشگاه ها، از این ظرفیت می توان بسیار بهره جست. در تمام حوزه های علمی، بهره گیری از دانشنامه ها نقطه آغاز پژوهش محسوب می شود. از دیگر سو مقالات دانشنامه ای توسط باتجربه ترین و برجسته ترین اساتید به نگارش درمی آید. در این مفهوم، دانشنامه ها هم نقطه آغاز پژوهش و هم اوج و اعتلای آن هستند. از آنجا که در نگارش مقالات دانشنامه ها از اساتیدی با تخصص های مختلف بهره گرفته می شود، می توان گفت دانشنامه ها عرصه گفتمان بین رشته ای را فراهم می آورند که جنبه مکتوب آن در تدوین دانشنامه ها مشهود است و شبکه تعاملات آن در شوراها و کمیته های علمی دانشنامه ها خود را می نمایانند.

دسته بندی و نظم بخشی به علوم و فناوری و جمع آوری اطلاعات از زمان های دور تا به امروز در جنبه های مختلف برای رسیدن به پیشرفت های بیشتر به غیر از سرمایه گذاری حائز اهمیت است. یکی از اصلی ترین روش های دستیابی به چنین هدفی، نگارش دانشنامه های مختلف در زمینه اطلاعات عمومی و نیز دانش تخصصی است. بشر نیاز به داشتن چنین دانشنامه هایی را از زمان های بسیار دور حس می کرد و آنها را منابع اصلی در هر تحقیق و پژوهشی می دانست. از این رو توجه به تولید دانشنامه های مختلف و با سرعتی متناسب با سرعت رشد و پیشرفت علم و فناوری نقش بسیار مهمی دارد. دانشنامه ابزار تسهیل کننده برای ورود به علم و تحقیق در دانشنامه های تخصصی و به دست دادن اطلاعات لازم و نخستین در دانشنامه های عمومی است. به طور کلی دانشنامه ها محصول اطلاعات انباشته و مترکم است. اگر در حوزه ای اطلاعات به میزان کافی نباشد یا اطلاعات مترکم نشده باشد، به منابع مرجع هم نیازی نیست. این منابع زمانی به کار می آیند که به یافتن اطلاعات از میان انبوه اطلاعات مترکم کمک کنند.

دانشنامه ها را می توان در حکم "معیار بسط" فرهنگی و آینه رشد و توسعه علوم و تفکر حاکم

بر جامعه دانست. در هر جامعه‌ای تعداد دانشنامه‌ها و میزان بهره‌گیری از آنها نشان می‌دهد که آن جامعه تا چه میزان از گرمی و تحرک و پویایی بهره دارد یا سرد و افسرده و بی‌جان است. جامعه‌ای که کنجکاو و پرسشگر نیست یا برای هر پرسشی پاسخی از پیش آماده دارد، راکد و مرده است و البته نیازی هم به منابع مرجع از جمله دانشنامه‌ها ندارد. هر چقدر دانش در جامعه‌ای رشد پیدا کند و شعب علوم بیشتر شود به همان نسبت بازار تدوین، تهیه و انتشار دانشنامه‌های تخصصی هم بیشتر می‌شود. از این رو میزان دانشی که در یک دانشنامه می‌آید متناسب است با زمان و موقعیت علمی کشوری است که دانشنامه در آن تهیه و تدوین شده است.

اولین بحث در اهمیت دایره‌المعارف‌ها این است که در دوره معاصر به دلیل کمبود زمان و به دلیل کم‌حوصلگی مخاطبان امروزی و حجم بالای مجهولات انسان، دایره‌المعارف‌ها مهم می‌شوند. یکی از ویژگی‌های دایره‌المعارف نیز موجزنگاری است که می‌تواند حجم بالای اطلاعات را در اختیار خواننده قرار دهد. دومین اهمیت نیز رقابت اطلاعاتی پایگاه‌های علمی در کوتاه‌گویی است یعنی بتوانید حجم بالای اطلاعات را در قالب کم‌ترین الفاظ در اختیار مخاطب قرار دهید. مخصوصاً با کمبود زمان مخاطب، همین کم شدن حجم عامل اهمیت دایره‌المعارف می‌شود. همچنین از دیگر مباحث، اعتبار و جایگاه مناسب آنها است. اصل دایره‌المعارف این طور است که عموماً متخصصان آن فن، آن را تألیف می‌کنند. اگر دایره‌المعارف‌های غربی را ببینید کم‌تر داریم که مدخل‌ها، مؤلف مشترک داشته باشند و یک مؤلف چند مدخل را نوشته باشد، مگر اینکه واقعاً متخصص باشد. از این جهت که واقعاً متخصص آن فن است و وقتی متخصص حرفی را می‌زند خود این مسئله موجب اعتبار محتوا می‌شود. بحث بعدی در مورد اهمیت این است که دایره‌المعارف، نخستین مرجع محققان است. برخی از اساتید که می‌خواهند دانشجو را راهنمایی کنند، اولین ارجاع آنها به دایره‌المعارف‌هاست چون این خصوصیت، خاص مقالات دایره‌المعارفی است که ادبیات آن مفهوم را در اختیار محقق قرار می‌دهد و با دسته‌بندی منظم و اختصارگویی این کار را می‌کند. بحث بعدی نیز موجز، علمی، روش‌مند و معتبر بودن آنها است که به عنوان یک منبع تحقیقی و مرجع، اهمیتش را دوچندان می‌کند.

نظام‌مند بودن دایره‌المعارف‌ها نیز خود سه مؤلفه را پوشش می‌دهد. نخست رویکرد تاریخی است که دایره‌المعارف‌ها را به عنوان یک محصول نظام‌مند عرضه می‌کنند یعنی شما می‌توانید از آن موضوعی که به صورت مدخل تدوین می‌شود، یک تصویر تاریخی داشته باشید، می‌توانید تطورات مفهومی آن موضوع را به دست آورید که چه زمانی شکل گرفته است و در دوره‌های مختلف چه سرگذشت‌هایی را پشت سر گذاشته است و کم‌رنگ و پررنگ شدن‌ها را می‌توانید ببینید. یک تصویر واقعی منطبق با واقعیت بیرونی و تاریخی را می‌توانید پیش روی خواننده قرار دهید. دومین مؤلفه، ساختار منطقی است. از آنجا که مقالات دایره‌المعارفی موجز هستند لذا مؤلف مدخل نمی‌تواند به حاشیه برود. هر آنچه می‌آورد باید منطقی برای دفاع از آن داشته باشد. مؤلفه سوم نیز بیان موجز



است که تلخیص و اختصار در مقالات یک مؤلفه ویژه است.

دکتر عبدالحمید نظری یکی از مؤلفان مجموعه ۵ جلدی "جغرافیای جامع ایران" دانشنامه‌ها را پیش‌نیازی برای برنامه‌ریزی توسعه بلندمدت دانست و تأکید کرد این آثار می‌توانند ترسیم‌گر چشم‌انداز آتی ایران باشند. در تألیفاتی که به لحاظ شیوه نگارش ماهیت دایره‌المعارفی دارند، اثر تألیف شده باید آنچنان جامع، کامل و درعین حال مجمل باشد که بتواند علاوه بر تأمین نیازهای عموم جامعه، نیازهای متخصصان برنامه‌ریزی توسعه آن سرزمین را که در حوزه‌های علمی مختلف فعال هستند، نیز فراهم سازد. بنابراین چنین تألیفاتی لازم است ضمن رعایت اصول علمی تمام ویژگی‌های جغرافیایی یک سرزمین را که در برنامه‌ریزی توسعه بلندمدت و ترسیم چشم‌انداز آتی آن نقش دارند، معرفی کند.

دبیر علمی دانشنامه پزشکی، دکتر علی احسان حیدری دسترسی به اطلاعات بهداشتی و پزشکی را در شکل‌گیری روش و سبک زندگی، مؤثر می‌داند. او براین باور است که این اطلاعات در تأمین و ارتقاء سطح سلامتی دخالت دارد. دانشنامه پزشکی اطلاعات گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف علوم پزشکی و بهداشتی ارائه می‌کند اما درعین حال جایگزین تشخیص و مراجعه به پزشک نیست. هدف صرفاً فراهم کردن اطلاعات شفاف و واضح با ساختاری منسجم برای مخاطبان است.

دکتر محسن طباطبایی یکی از مؤلفان دانشنامه اقتصاد و مالیه شهری است. وی در مورد این بحث چنین اظهار نظر می‌کند که امروزه نقش بنیادین دانشنامه‌های آموزشی مختلف در توسعه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به ویژه مدیریتی بر کسی پوشیده نیست و می‌توان گفت که کلید توسعه یافتگی هر نظام اجتماعی به‌ویژه اجتماعات شهری بر پایه استفاده از منابع معتبر آموزشی آن نظام قرار دارد. یکی از منابع مورد نظر در رشد و توسعه، توسعه منابع انسانی است که در این راستا دانشنامه‌های مختلف فرهنگی، علمی، کاربردی، تاریخی و ... نقش بارزی دارند به‌ویژه اینکه در عصر حاضر، شهرها محل زیست سهم عمده جمعیت بشری می‌باشند. از اولویت‌های هر مدیریت شهری، شناسایی و بازتعریف واژگان مورد نیاز تعاملات بشری شهروندان است. بدین جهت و در زمینه توسعه منابع شهری و شهروندان، تألیف دانشنامه مدیریت شهری نقش برجسته‌ای می‌یابد. در همین راستا می‌توان گفت این دانشنامه دربرگیرنده یافته‌های علمی و تجربی است که در حوزه‌های مختلف تحقیقی و آموزشی به کمک پژوهشگران شهری به‌ویژه کارشناسان حوزه اقتصاد و مالیه شهری می‌آید.

نظر دکتر عیسی کلانتری درباره دانشنامه کشاورزی چنین است که دایره‌المعارف بیشترین سهم را در اطلاع‌رسانی صحیح و به موقع برعهده دارد چرا که گستره اطلاعات و تحقیقات مطروحه در آن بسیار وسیع بوده و از اعتبار، دقت و صحت بالایی برخوردار است و می‌تواند به عنوان یک کتاب مرجع مورد استفاده عموم علاقه‌مندان قرارگیرد. بدون شک بهره‌برداری صحیح اساتید، کارشناسان، دانشجویان و کلیه دست‌اندرکاران امر کشاورزی از این مجموعه ارزشمند می‌تواند در جنبه‌های

گوناگون علمی-عملی، نظری-کاربردی و ابعاد خرد و کلان موجب تحکیم و تقویت بخش کشاورزی و در نتیجه بهبود وضعیت اقتصادی-اجتماعی کشور شود.

و اما دانشنامه مدیریت در پاسخ به ضرورتی که در این رشته وجود داشته، تدوین گردیده است. اصولاً همان‌گونه که اشاره شد یکی از ابزارهای لازم برای هر رشته علمی وجود مبنائی برای تعاریف اولیه و بنیادین برای هر اصطلاح و واژه‌ای است که در آن رشته به کار می‌آید. چه بسا اختلافات و سوء تفاهمات در رشته مدیریت که به دلیل فقدان یک تعریف به طور نسبی قابل قبول اکثر اهل رشته پیش می‌آید، با وجود این فرهنگ رفع گردد. واژگانی مانند حکمرانی، پارادایم، رهبری، خط مشی عمومی، سیاست سازمانی، استراتژی دارای تعاریف گوناگونی از سوی نظریه پردازان و جویندگان رشته مدیریت می‌باشد که این خود موجب ناهماهنگی در ارتباطات میان اصحاب رشته مدیریت و رابطه این رشته با سایر رشته‌ها می‌گردد.

اثری مانند این فرهنگ امکانی را فراهم آورده تا تعاریف مختلف یک واژه مطرح شده و خواننده با آگاهی از این تفاوت‌ها و اینکه هر کدام از این تعاریف متعلق به چه مکتب فکری و چه نظریه پردازی است، با روشنی بتواند به کنه مطلب پی ببرد و در ارتباط درون رشته‌ای و میان رشته‌ای درک درستی از مطالب داشته باشد. شاید گروهی براین باور باشند که امروزه با مراجعه به اینترنت و گنجینه‌های اطلاعاتی موجود در آن معنی و مفهوم هر واژه و اصطلاحی را بتوان به دست آورد اما غالباً این دانشنامه‌ها هستند که با کنار هم نهادن این مفاهیم به مخاطب قدرت انتخاب و نوعی درک فراگیر از مطلب را ارزانی می‌دارند. به عبارت دیگر دانشنامه‌ها محل تضارب آراء و نظرات در مورد واژگان و اصطلاحات علمی است و از دل این نگاه نقادانه و صرافانه، درکی کامل تر و تصویری روشن تر از موضوع به دست می‌آید. بدین ترتیب ضرورت تدوین دانشنامه‌ها در هر رشته‌ای نه صرفاً برای طرح معنای لغوی و موضوعی، بلکه برای تبیین و تشریح و نقد آنها ضرورت دارد و در هر رشته‌ای باید این نوع منابع تهیه شده و دائماً به روز گردند تا موجب ترویج مطالب علمی در جامعه کاربران گردد. البته اگر فرهنگ‌های موضوعی و دانشنامه‌ها در رسانه‌های جمعی قرار گرفته و در اختیار علاقه‌مندان باشند، مسلماً گام مهمی است اما اینکه اینترنت پاسخ همه سؤالات را دارد، رافع این مسئولیت نیست که ما به وجود آن بسنده کنیم. دانشنامه‌های آزاد که از همه برای تکمیل دانش رشته‌ها بهره می‌گیرند، آن خلوص و اعتبار و صحت علمی که از جامعه علمی انتظار می‌رود، برآورده نمی‌سازد و این مهم موضوع دیگری است که تدوین دانشنامه‌ها به وسیله اصحاب علمی همان رشته را در کنار دانشنامه‌های آزاد ضروری و لازم می‌سازد.

دانشنامه مدیریت که علمی بین رشته‌ای محسوب می‌شود، دربرگیرنده واژگان و اصطلاحاتی از شاخه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی مانند فلسفه، روان‌شناسی، علوم رایانه، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و تاریخ است. در متون پرشمار مدیریت تعریف واضح و منسجمی از این واژگان و اصطلاحات ارائه نشده است و هر متخصصی واژگان را با نظر و سلیقه خود تعریف کرده و به کار برده



است، که این تعدد و تنوع برای بهره‌برداران از منابع مدیریت مشکلاتی را ایجاد کرده است و این مسئله وجود دانشنامه‌ای را به عنوان منبع فراگیر و زبان مشترک برای همه کسانی که با مبحث مدیریت سروکار دارند، الزامی ساخته است. طی این سال‌ها چند فرهنگ لغت رشته مدیریت انتشار یافته که از جامعیت کافی برخوردار نیستند. این مسئله پدیدآورندگان اثر حاضر را بر آن داشته تا مدخل‌های توصیفی کوتاهی در زمینه اصطلاحات و واژگان مدیریت تدوین کرده و مفاهیم، شیوه‌ها، نظریه‌های فعلی و زمینه‌های کاربردی رشته مدیریت را به مخاطبان عرضه کنند. این دانشنامه، مرجعی الفبایی است که نگارندگان آن در هر مدخل به بیان جامعی از مفاهیم مدیریت پرداخته‌اند و مخاطبان با بهره‌گیری از آن می‌توانند به درک عمیقی از حوزه‌های مختلف رشته مدیریت نائل گردند. این دانشنامه عمدتاً براساس ویرایش هشتم کتاب «دایره‌المعارف مدیریت» شکل گرفت. کتاب «دایره‌المعارف مدیریت» یکی از جامع‌ترین منابع در عرصه مدیریت است که در سال ۲۰۱۹ منتشر شده است. هرچند این کتاب کاستی‌هایی نیز داشت که عبارت‌اند از: (۱) مطالب این کتاب برای مخاطب آمریکایی نوشته شده است. برخی از مطالب آن برای فارسی‌زبان‌ها به خوبی رسانی مقصود نیست. (۲) گروهی از نویسندگان کار تدوین آن را برعهده داشتند به همین خاطر این اثر، وحدت رویه‌ای از نظر حجم و عمق پرداختن به موضوعات را ندارد. (۳) موضوعات یکسان در زیرمدخل‌های متعدد تکرار شده که این مسئله به خاطر تعدد نویسندگان و غفلت ویراستار بوده است. پدیدآورندگان «دانشنامه مدیریت» به این نقائص کتاب «دایره‌المعارف مدیریت» توجه نموده و تلاش کردند تا ایرادات را در نسخه خود رفع کنند. همچنین با بررسی مدخل‌های اثر مورد نظر به این نتیجه رسیدند که بعضی مفاهیم در آن موجود نیست. از این رو تعدادی مدخل جدید افزودند تا اثرشان جامع باشد. کتاب «دانشنامه مدیریت» با نظارت دکتر سید مهدی الوانی توسط جمعی از اساتید دانشگاه (دکتر علیرضا جلالی فراهانی، دکتر نینا پورابراهیمی، دکتر فاطمه آرمین‌فر، دکتر خبات نسائی و دکتر مهسا قربانی بوانی) جمع‌آوری و تدوین شده است. مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی در سال ۱۴۰۲ برای نخستین بار این اثر را در ۳۰۰ نسخه منتشر نموده است. این کتاب در ۱۱۴۱ صفحه چاپ شد. دارای ۲ فهرست الفبایی یکی برای مدخل‌ها (معادل انگلیسی هر مدخل هم آمده است) و دیگری برای زیرمدخل‌ها است. این جداسازی به خواننده کمک می‌کند تا مفهوم مورد نظر خود را به راحتی بیابد. همراه‌سازی معادل انگلیسی نیز به یافتن اصطلاحات انگلیسی متون مدیریت و درک بهتر آنها کمک می‌کند. این کتاب اثر ارزشمندی است که مدرسان، دانشجویان، پژوهشگران، مدیران و تمام افرادی که با موضوع مدیریت به طور نظری و عملی در ارتباط هستند، می‌توانند با ارجاع به آن اطلاعات مورد نیاز خود را به‌دست آورند.

کمبوده‌هایی که در این مجموعه به نظر می‌رسد نداشتن نمایه، فهرست الفبایی انگلیسی و نحوه استفاده کاربران است که ان‌شاءالله در چاپ‌های بعدی رفع می‌گردد. نکته مهم در مورد دانشنامه‌ها به‌روزر کردن آنهاست زیرا واژگان و اصطلاحات هر علمی در طول زمان دستخوش تحولات بیشمار

شده و باید این تغییرات در دانشنامه‌ها بازتاب پیدا کند. برخط شدن دانشنامه‌ها این امر را سهل و امکان‌پذیر می‌سازد و شاید ارائه نسخه برخط این دانشنامه مدیریت بتواند دسترسی آسان‌تر علاقه‌مندان به این اثر را ممکن سازد.

Mistakes of Managers in Undermining Employee Motivation in Iranian Public Organizations

Maryam Dorchehreh, Hasan Danaei Fard, Jalil Delkhah, Raziye Ghanbari



Motivation is influenced significantly by organizational management, which impacts employee interactions and indirectly relates to human resource systems. To find out how managers reduce employee motivation in Iranian government organizations, this qualitative study attempts to uncover the mechanisms involved. From 2021 to 2022, data were collected via semi-structured interviews in 28 public organizations using the qualitative content analysis method ($n=50$). As a result of the research, six themes have been identified: "job nature," "management style," "career advancement and progression," "compensation," "work environment," and "interpersonal relationships," as well as 17 categories and 64 subcategories describing managerial mechanisms that lead to employee demotivation. Researchers and practitioners of human resource management can apply these findings both theoretically and practically. By understanding the specific factors that contribute to demotivation, organizations can develop targeted strategies to enhance employee motivation and overall organizational effectiveness. This study provides a comprehensive framework for analyzing managerial practices and their impact on employee motivation within the context of Iranian public organizations.

Keywords: Employee demotivation, performance, managerial mechanisms, qualitative content analysis, human resource management.

Methodology of “Book Review” Genre

Naser Aghababaei

Books are a medium to pursue knowledge and truth and occupy a significant intellectual space in the humanistic and natural sciences as well as other fields. Every year numerous books are being published in Iran and throughout the globe. While nobody could possibly access and read all of these books, a scientific genre called “book review” exists that not only provides appropriate information on scientific and non-scientific books but also has been called that principal engine of change in the history of human thought. Using narrative review method, this paper looks into the methodology of writing scientific book reviews. In doing so, history, usage, types, methods, frequency of being read, recommended guidelines, and steps in writing “book reviews” have been investigated and discussed. This paper illustrates a relatively complete picture of how to write the scientific genre of “book review” and call upon paying attention to such papers in promoting knowledge.

Keywords: book; communication; book review; methodology

دوفصلنامه
پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هشتم



The Necessity of a Comprehensive Understanding of Economics Is the Missing Link in Policymaking (Foreign Currency Studies Field)

Fatemeh Sadat Jafarieh and Hosein Mirzaei

Some domestic economists following the school of liberalism, before the comprehensive aristocracy on economic ideas, like the early economists 300 years ago, with the mistake of other scientific frameworks, under the argument firstly, the protection of private property rights and secondly, the assumption of individual freedom that maximizes the interests of society, provide the theoretical basis for Increasing jumps in exchange rates.

This article, utilizing the thoughts of capitalist economic reformers, firstly expands the definition of assets and ownership, and by distinguishing between two types of tangible and intangible assets and tangible and intangible ownership, which have been completely overlooked in free-market economic thoughts, considers the recommendation to liberalize the exchange rate and any monetary and fiscal policy that reduces the purchasing power of people and intangible assets as a deprivation of their freedom and ownership. It considers the intervention of the sovereignty to protect the intangible property rights of the common people as an inherent duty of the sovereignty. In this theoretical framework, mere attention to the private property rights of major foreign currency resource holders is irrelevant.

Secondly, this article, by rejecting the obsolete assumption of harmony between individual interests in the laissez-faire system, does not consider individual freedom and market prices as maximizers of public benefits. To maximize societal benefit, the hand of sovereignty, rather than the invisible hand of the market, can establish order in the market and fair prices by regulating the rules shaping supply and demand. The liberalism economy, due to its lack of understanding of the concept of conflict of interest, despite the monopolistic structure on the supply side of Iran's foreign currency economy, promotes the liberalization of the exchange rate by the market and the elimination of sovereignty authority in favor of exporters. The important point is that according to this attitude, any price, even the monopoly and rent-seeking multi-rate price in the foreign exchange market is legitimized by the credit of the government.

The foundational thought of freedom in the laissez-faire economy is based on the philosophy of natural order and the teachings of social Darwinism, devoid of justice-oriented thoughts, which considers survival only for major foreign currency holders at the expense of the livelihood of the general populace.

Keywords: intangible property rights, intangible property, conflict of interest, exchange rate, public interest, sovereignty



پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هشتم



An Epistemological Critique on Rational Logic and Rationality in Organization and Management

Darab Ahmadvand

The concept of rationality is the basis for the creation of an administrative organization. The purpose of creating organizations is to increase human rationality and construction human behavior in the direction of being close to abstract rationality. Today, rationality in organizations depends on choosing the most effective way to achieve organizational goals. For more than two centuries, the limited view of scientific theories and the use of natural sciences methods in social and human sciences have achieved many practical successes, and for this reason, it has made most minds unaware of their limitations and defects. If we can present theories for human and organizational life based on value reasoning, we have helped organizations in organizing their affairs and provided guidelines for the growth, excellence and perfection of organizations and human. Therefore, this research seeks to discuss and examine the concept of rationality in organization and management, examine and analyze the course of development and the theories proposed in the two approaches of positivism and post-positivism, and some of the most important criticisms of the post-positivism approach to the concept of positivist rationality, so that in the end, the research can improve the concepts of this important field in organization and management by presenting different aspects of the subject. This research, using a descriptive and documentary method, including library studies and document review, reviewed the theoretical foundations, research literature, and the background of previous researches, and sought to explain the existing concepts and challenges facing this trend by using a qualitative and comparative approach. In this direction, suggestions for further studies and research in this field have been presented.

Keywords: Instrumental rationality; Substantial rationality; Rational model of administration; Positivism; Post-positivism



Mental System and Administrative Reform Regime: The Interaction of Subjectivity and Objectivity

Reza Vaezi



دوفصلنامه
مدیریت و رفتار سازمانی
پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هشتم

4

This article attempts to answer the relationship between the "administrative reform regime" and the "mental system that includes basic theory, fundamental assumptions, values, and beliefs." For this purpose, along with theorems and philosophical and theoretical premises, arguments have been presented so that a complementary pseudo-theory can be deduced while expanding and clarifying the existing theory. The scientific method used is based on deductive reasoning and critical analysis. The central core of the article implies the interaction between subjectivity and objectivity so that basic theory and mental system are considered prior to the public administration system and administrative reform regime. Reciprocally, understanding and receiving the mental system governing the administrative reform regime through analyzing what is in the field of practice makes it possible. For this reason, it is recommended to governments and public servants that before they think about changing the world, they should pay attention to changing themselves and consider the prosperity and orderliness of the government and public administration system as dependent on changing their mental system.

Keywords: Subjectivity and objectivity, Public administration, Administrative transformation, Administrative Reform, Deductive reasoning.

Meta-Analysis of Iranian Approaches to the Concept of "Iranology" and Its Requirements

Hamid Afshar

Iranology researches have been receiving the attention of scientific circles for some time, but despite their importance, the scientific process of researchers has not been successful in the field of theorizing, paradigm building, and creating a scientific flow. The knowledge of Iranology with the approach of self-knowledge struggles in a lot of data, and in the best case, it should be said that only descriptions of various data have been presented and no proper analysis of their nature has been done. This issue stems from the lack of correct understanding of the theoretical foundations and the separation of Iranology knowledge from other fields of humanities and the emotional approach of the scientific community. The current research is a fundamental research and by posing the question, what are the approaches to the concept of Iranology and its requirements for Iranian researchers? It seeks to provide a comprehensive definition and critique of examples of this concept. Data were collected from library sources and analyzed by qualitative meta-analysis method. The most important goal of this research is to create awareness about the concept and to express the necessities and challenges ahead for a correct understanding of Iranology from the perspective of self-knowledge. By comprehensively evaluating the sources, the researcher has divided the approaches to the concept of Iranology into three general categories: -1 Orientalist approaches, -2 Culturally important and -3 Scientific approaches. Then, by criticizing and evaluating each of these categories and its key sources, he has clarified the ambiguities and some overlapping issues and finally, with special emphasis on the scientific approach, he has explained the issues in the field of the basics of Iranology.

Keywords: Iran, Iranology, Orientalism, knowledge



Comparative Analysis of the Expressions "Inda Allah" and "Inda Rabb" and Their Contextual Attachments in the Holy Quran

Zahra Cheraghchi, Amir Tohidi, Majid Maaref



Abstract: Contemplation is an unparalleled principle in human interaction and engagement with the treasure trove of divine revelation and the glorious word of God. When the question arises as to what the verses of the Quran aim to convey, the most important consideration that comes to mind is determining the semantic value of these verses, which undoubtedly is achieved through contemplation. This is because the Wise Creator has conveyed His message through Arabic words. Therefore, a greater emphasis on the Quranic verses and expressions, along with deriving conceptual and thematic conclusions from the text of the Quran, should be given more attention. While studying the Quranic verses, we encounter phrases where the preposition is the same, but the object differs. For instance, in some verses, the word "Inda" is used with "Allah," while in others, it is paired with the word "Rabb." This raises the question in the reader's mind: What is the difference between the expressions "Inda Allah" and "Inda Rabb" in the Holy Quran? What subjects has God associated with these expressions, and what objectives does He pursue by presenting these subjects? Can a deeper understanding of the Quran be achieved through recognizing the contextual relationship of these expressions? The present study aims to answer these research questions through a descriptive-analytical method. Based on the investigations conducted, a meaningful relationship exists between the use of different combinations of "Inda" in the Holy Quran. Concepts like knowledge, covenant, signs, book, victory, sustenance, the hereafter, goodness, and endurance are associated with "Inda Allah," while topics such as the abode of peace, the path of truth, the descent of punishment, the states of the guilty, and others are used alongside "Inda Rabb." Accordingly, the overlaps, distinctions, and commonalities between these two expressions have been enumerated and examined, revealing overlaps in subjects like knowledge, the degrees of divine reward, and the martyrs.

Keywords: * Inda, Allah, Rabb, Holy Quran, Comparative Analysis

Rethinking in Human Sciences, Based on Unitary Ontology

Mehdi Golshani, Seyed Mehdi Alvani, Fatemeh Sadat Mir, Hamed Dehghanan, Zohreh Dehdashti

One of the ways to develop any science is to rethink of its foundations and assumptions. Considering the increasing progress of various sciences in the new era, and the weakening of humanities, the necessity of rethinking in humanities is a vital matter. Since the human sciences are directly related to the knowledge of man, as the role of man in the new age has become more prominent, one should seek a more complete knowledge of humans at the individual and the social levels. Unfortunately, despite the multifaceted nature of human existence, the presuppositions governing the present humanities are still dominated by positivist paradigms, and when it comes to other perspectives such as exegetical or postmodern, they remain at the level of slogans, and researches and theories are limited. But the science of physics, by entering into some philosophical and metaphysical concepts, is moving towards a unitary paradigm. Unitarian theories of physics, which emphasize the multi-dimensional nature of existence, present a new point of view in which the inability of experience or human mind to recognize a phenomenon does not mean that it does not exist. In this research, with the help of content analysis method, we investigate the existing gaps in the five paradigms of the contemporary science, and in order to solve these gaps, we introduce unitary ontology.

Keywords: Science, paradigm, Unitarian theories of physics, Metaphysics, Humanities, Unitary ontology



Contents

Rethinking in Human Sciences, Based on Unitary Ontology1

Mehdi Golshani, Seyed Mehdi Alvani, Fatemeh Sadat Mir,
Hamed Dehghanan, Zohreh Dehdashti

Comparative Analysis of the Expressions "Inda Allah" and "Inda Rabb" and Their Contextual Attachments in the Holy Quran2

Zahra Cheraghchi, Amir Tohidi, Majid Maaref

Meta-Analysis of Iranian Approaches to the Concept of "Iranology" and Its Requirements.....3

Hamid Afshar

Mental System and Administrative Reform Regime: The Interaction of Subjectivity and Objectivity4

Reza Vaezi

An Epistemological Critique on Rational Logic and Rationality in Organization and Management.....5

Darab Ahmadvand

The Necessity of a Comprehensive Understanding of Economics Is the Missing Link in Policymaking (Foreign Currency Studies Field).....6

Fatemeh Sadat Jafarieh and Hosein Mirzaei

Methodology of "Book Review" Genre.....7

Naser Aghababaei

Mistakes of Managers in Undermining Employee Motivation in Iranian Public Organizations.....8

Maryam Dorchehreh, Hasan Danaei Fard, Jalil Delkhah, Razi-
yeh Ghanbari

In The Name Of God

Biannual Journal of Human Sciences Development (BJHSD)

Volume 5, spring & summer 2024, No. 9

Publisher: The Academy of Sciences of I.R.I
Managing Director: Seyed Mahdi Alvani
Editor-in-chief: Seyed Mahdi Alvani

Executive Director: Hesam Nazem Bokaei
Art Director: Majid Mirabzadeh
Website Manager : Alireza Jafari

Editorial Board:

- | | |
|---------------------------------------|-----------------------------|
| – Prof. Seyed Mahdi Alvani | – Prof. Ali Asghar Mosleh |
| – Prof. Mina Beigi | – Prof. Reza Nilipour |
| – Prof. Reza Davari Ardakani | – Prof. Hamidreza Pouretmad |
| – Prof. Ezzatollah Naderi | – Prof. Farhad Rahbar |
| – Prof. Hossein Namazi | – Prof. Seyed Hossein Safai |
| – Prof. Abbas Manoochchri | – Prof. Abbas Shakeri |
| – Prof. Seyed Mostafa Mohaghegh Damad | – Prof. Shamsolsadat Zahedi |

Reviewers of this issue:

- | | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| – Prof. Seyed Mahdi Alvani | – Prof. Hosein Namazi |
| – Prof. Fatemeh Faridi Majid | – Prof. Abbas Shakeri |
| – Prof. Mohammad Javad Kameli | – Prof. Shamsolsadat Zahedi |
| – Prof. Mostafa Mohaghegh Damad | – Prof. Zohreh Zarshenas |

The Human Sciences Development is a specialized journal of the Department of Human Sciences of the Academy which is published biannually. The Journal is compiled according to the scientific criteria and the cultural atmosphere of the society under the supervision of its editorial board and professors and researchers of human sciences. The Journal publishes the scientific and research original articles as well as the translation of top scientific works in the field of human sciences.

Address: The Academy of Sciences of IR Iran
Academies & National Library Exit Shahid Haqqani Exp Tehran,
1537633111
hdevelopment@ias.ac.ir
www.hsd.ias.ac.ir



گروہ علوم انسانی

9
دوفصلنامه
«علمی»

فہرستان علوم

Biannual Journal of Human Sciences Development (BJHSD)

ISSN: 2676-5551
E-ISSN: 2981-1503

Volume 5, Spring & Summer 2024, No. 9

Rethinking in Human Sciences,
Based on Unitary Ontology

Comparative Analysis of the Expressions
"Inda Allah" and "Inda Rabb" and
Their Contextual Attachments in the Holy Quran

Meta-Analysis of Iranian Approaches to the
Concept of "Iranology" and Its Requirements

Mental System and Administrative Reform Regime:
The Interaction of Subjectivity and Objectivity

An Epistemological Critique on Rational Logic
and Rationality in Organization and Management

The Necessity of a Comprehensive Understanding
of Economics Is the Missing
Link in Policymaking (Foreign Currency Studies Field)

Methodology of "Book Review" Genre

Mistakes of Managers in Undermining Employee
Motivation in Iranian Public Organizations